

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

دانشکده علوم قرآنی میبد

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم قرآنی

موضوع:

حلّ تمرین های مبادیّ العربیة جلد ۴ بخش نحو ویرایش حمید محمدی

(از مبحث اختصاص تا پایان)

استاد راهنما:

دکتر علی بیانلو

نگارنده:

سیدعلی حسینی

بهمن ماه ۹۴

کلیه حقوق مادی و معنوی این پایان نامه متعلق به دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم - دانشکده علوم قرآنی میبد می باشد. چاپ پایان نامه و استخراج مقاله از پایان نامه باید به نام دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم - دانشکده علوم قرآنی میبد با تأیید استاد راهنما و با مجوز معاونت پژوهشی دانشگاه باشد.

تقدیم بہ:

بزرگ بانوی مدافع ولایت، بضعتہ النبی (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم)، حضرت فاطمہ زہرا (سلام اللہ علیہا)؛

فرزندش آخرین پیک ہدایت، منجی اہل طہارت، سفینہ نجات، آب حیات، محی احکام قرآنی، احیاگر فرامین حضرت

اباصلح المہدی (روحی و ارواح العالمین لہ الفداء)؛

روح پرفقوح ائمہ اطہار (علیم السلام)؛

ایشاگردان و جانبامختگان اسلام؛

پدر و مادر مہربانم؛

کہ برای بہ ثمر رساندنم زحمات زیادی تحمل شدند.

تقدیر و تشکر

شکر شایان نثار ایزد منان که توفیق را رفیق را هم ساخت تا این پایان نامه را به پایان برسانم، به مصداق «من لم یسکر المخلوق لم یسکر الخالق» بی شایسته است از استاد فرهیخته و فرزانه جناب آقای دکتر یانلو به عنوان استاد راهنمای این پایان نامه؛ که با کرامتی چون خورشید سرزمین دل را روشنی بخشید و گلشن سرای علم و دانش را با راهبانی های کارساز و سازنده بارور ساختند؛ تقدیر و تشکر نمایم.

چکیده

موضوع این پایان نامه: «حل تمرین های مبادئ العربية جلد ۴ بخش نحو ویرایش حمید محمدی (از مبحث اختصاص تا پایان)» می باشد؛ کتاب مبادئ العربية را رشیدالشرتونی در ۴ جلد تألیف نموده که جلد چهارم آن از متون آموزشی رایج در بخش دستور و زبان عربی است و به دلیل انتخاب مثالهای مناسب، ایجاز و اختصار، روان بودن و جامعیت و طبقه بندی مناسب از اقبال وسیعی در حوزه های آموزش صرف و نحو عربی برخوردار است. لذا اهل نظر این کتاب را مورد ویرایش و بررسی قرار دادند که از پیشگامان در این زمینه، حمید محمدی می باشد. وی تمرین های اصلی کتاب را حذف و به جای آن تمرین هایی از متون قرآنی و روایی گنجانده است. با توجه به اینکه تمرین های قرآنی و روایی این کتاب جز از ابتدا تا اول اختصاص که خانم خشت زر در دانشکده علوم قرآنی میبد به آن پرداختند، تا کنون مورد بررسی قرار نگرفته است، در این تحقیق، با مراجعه به کتب نوشته شده در این زمینه و بهره گیری از قرآن و سایر کتب حدیثی و متون ترجمه شده، مثل نهج البلاغه به تجزیه و تحلیل و بررسی تمرین های جلد چهارم این کتاب (بخش نحو از مبحث اختصاص تا پایان) پرداخته شده است. هر چند حمید محمدی در آوردن مثالهای قرآنی و حدیثی به نحو احسن عمل کرده و تمرین های زیادی در این حوزه گنجانده ولی به لحاظ سندیت و ارجاع به منابع معتبر مورد انتقاد بوده و در اکثر تمرین هایی که از اشعار عربی استفاده کرده، منبع آن را ذکر ننموده است.

کلید واژه ها: صرف و نحو، مبادئ العربية ۴، ویرایش حمید محمدی، تمرین ها.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه	۱
طرح تحقیق	۲
الف) موضوع تحقیق	۲
ب) بیان مسئله	۲
ج) اهمیت و ضرورت تحقیق	۳
د) پیشینه تحقیق	۳
ه) سؤالات تحقیق	۴
و) فرضیه های تحقیق	۴
ز) پیش فرض های پژوهش	۴
ح) اهداف و کاربرد	۴
ط) روش تحقیق	۴

فصل اول: تعاریف و کلیات

۱-۱- صرف	۶
۱-۱-۱- صرف در لغت	۶
۱-۲- صرف در اصطلاح	۶
۲-۱- نحو	۷
۱-۲-۱- نحو در لغت	۷
۲-۲-۱- نحو در اصطلاح	۷

- ۳-۱- مبادئ العربية ۸
- ۱-۳-۱- معرفی ۸
- ۲-۳-۱- ویژگی ها ۹

فصل دوّم: منصوبات

- ۱-۲- اختصاص ۱۱
- ۲-۲- اشتغال ۱۲
- ۳-۲- تنازع ۱۹
- ۴-۲- منادی ۲۶
- ۵-۲- استغاثه ۳۱
- ۶-۲- ندبه ۳۳
- ۷-۲- ترخیم ۳۵
- ۸-۲- مفعول لأجله یا له ۳۹
- ۹-۲- مفعول فیه ۴۳
- ۱۰-۲- مفعول معه ۴۶
- ۱۱-۲- حال ۵۷
- ۱-۱۱-۲- اقسام حال و ارتباط آن با صاحب حال ۶۱
- ۲-۱۱-۲- مرتبه حال و صاحب آن و عامل آن ۶۷
- ۱۲-۲- تمییز ۷۶
- ۱-۱۲-۲- تمییز مفرد و تمییز نسبت ۷۶
- ۲-۱۲-۲- تمییز کنایات عدد ۷۹
- ۱۳-۲- افعال تفضیل ۸۷

۹۲ ۱۴-۲ - افعال مدح و ذم

۱۰۰ ۱۵-۲ - استثناء

فصل سوّم: مجرورات

۱۱۸ ۱-۳ - حروف جر

۱۲۲ ۲-۳ - اضافه

۱۲۲ ۱-۲-۳ - اضافه معنوی

۱۲۲ ۲-۲-۳ - آنچه به جمله اضافه می شود

۱۲۶ ۳-۲-۳ - اضافه لفظی

فصل چهارم: توابع

۱۴۴ ۱-۴ - نعت

۱۴۹ ۲-۴ - توكيد

۱۵۴ ۳-۴ - بدل

۱۵۸ ۴-۴ - عطف

فصل پنجم: حرف

۱۹۳ ۱-۵ - معانی حروف جر

۲۰۰ ۲-۵ - حروف قسم

۲۰۳ ۳-۵ - حروف عطف

۲۰۸ ۴-۵ - حروف استفهام و جواب و نفی و ردع و استفتاح

۲۱۶ ۵-۵ - حروف تنبيه و تحضيض

۲۲۲ ۶-۵ - حروف شرط و تفصیل و مصدر

۲۲۷ ۵-۷- حروف تفسیر و مفاجأة و استقبال

۲۳۲ ۵-۸- حروف توقع و لامات و حروف زیادة

فصل ششم : ملحقات نحو

۲۴۰ ۶-۱- جمله

۲۴۶ ۶-۲- اعراب

۲۶۴ نتیجه گیری

۲۶۵ ۱۴-۵- منابع و مآخذ

مقدمه

یکی از راه های یادگیری و تثبیت مطالب در مباحث درسی، تحلیل و بررسی نمونه ها درباره آن مباحث می باشد تا اینکه مشخص شود هر مبحث در کجا و چه کاربردهایی دارد و دانش پژوهان با توجه با این نمونه ها به درک و فهم اصل مطلب دست یازند.

کتاب مبادئ العربية جلد ۴ ویرایش حمید محمدی در راستای یادگیری و تعمیق مطالب، تمرین های زیادی آورده است تا به دانش پژوهان در امر یادگیری مطالب کمک کرده باشد. برای اینکه دانش پژوهان بتوانند برای آشنایی بیشتر با نحو و نمونه های آن منبعی داشته باشند به حل تمرین های مبادئ العربية جلد ۴ ویرایش حمید محمدی پرداختیم. این کتاب دارای نمونه هایی از قرآن و حدیث می باشد که علاوه بر تفهیم و تعمیق مباحث نحو، آشنایی دانش پژوهان را با منابع دینی، افزایش داده و ایشان را از اهمیت به سزایی که فراگیری مباحث ادبیات عرب در جهت درک و تفهیم بهتر منابع دینی دارد متذکر می سازد.

شیوه کار بدین صورت می باشد که ابتدا هر تمرین از هر درس را همراه با ترجمه ی آن ذکر می شود و سپس قواعدی را که مربوط به درس می باشد و در آن تمرین آورده شده است مورد بررسی قرار می گیرد.

طرح تحقیق

الف) موضوع تحقیق :

حل تمرین های مبادی العربیة جلد ۴ بخش نحو ویرایش حمیدمحمدی (از مبحث اختصاص تا پایان).

ب) بیان مسئله:

یکی از کتاب های مهمی که در زمینه صرف و نحو نگاشته شده است، کتاب مبادی العربیة نگاشته رشیدالشرتونی می باشد که در چهار جلد تألیف شده است. جلد چهارم این کتاب، کتاب نسبتاً کاملی در زمینه صرف و نحو محسوب می شود، به گونه ای که بارها توسط انتشارات مختلف تجدید چاپ شده و در مراکز مختلف آموزشی به عنوان یکی از منابع مهم صرف و نحو تدریس می شود. این کتاب توسط جناب آقای حمید محمدی ویرایش شده و بیشتر تمرین های آن نیز توسط ایشان تغییر یافته و برای تمرین های آن نمونه هایی از آیات قرآن و احادیث مختلف ذکر شده است. تمرین های متن اصلی کتاب که متعلق به خود رشیدالشرتونی است توسط افرادی همچون دکتر محمدجواد شریعت و دکتر علی ضیغمی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته، ولی تمرین های متن ویرایش شده کتاب توسط حمیدمحمدی که تمرین هایی از قرآن و حدیث است تا کنون حل نشده است. به همین دلیل بر آن شدم که تمرین های بخش نحو این کتاب را از مبحث اختصاص تا پایان مورد تحلیل و بررسی قرار دهم تا هم به پیشرفت صرف و نحو در میان پژوهان کمک کنم و هم آنان را با مضامین آیات قرآنی و نیز احادیث و روایات بیشتر آشنا سازم .

ج) اهمیت و ضرورت تحقیق:

کتاب مبادئ العربية جلد ۴ یکی از کتاب های مهمی است که در زمینه ی صرف و نحو توسط استاد رشید الشرتونی تألیف شده است.

ویژگی مهمی که این کتاب را نسبت به سایر کتاب های صرف و نحو ممتاز نموده است تمرین هایی است که پس از هر درس جهت تسلط بیشتر بر مطالب گردآوری شده است.

از آن جا که نویسنده این کتاب مسیحی است، تمرین ها و مثال های موجود در کتاب متعلق به خود نویسنده است و در آن کمتر از تمرین ها و مثال هایی از قرآن و حدیث استفاده شده است.

یکی از اساتید حوزه و دانشگاه یعنی جناب آقای دکتر حمیدمحمدی این کتاب را مورد ویرایش قرار داده و بیشتر تمرین ها و نمونه های این کتاب را حذف نموده و به جای آن تمرین ها و نمونه هایی از قرآن و حدیث ذکر کرده است.

تمرین های اصلی این کتاب، یعنی تمرین هایی که متعلق به خود رشید الشرتونی است توسط افراد مختلفی همچون دکتر محمود خورسندی و دکتر حمید مسجد سرایی، خانم طیبه سادات حسینی، آقای دکتر علی ضیغمی و غیره مورد بررسی قرار گرفته است ولی تاکنون تمرین هایی که توسط آقای محمدی جایگزین تمرین های متن اصلی شده مورد بررسی و حل قرار نگرفته است. بنابراین بر آن شدیم تمرین های مربوط به بخش نحو این کتاب را حل کنیم تا دانشجویان با مراجعه به آن بتوانند با علم نحو همراه با نمونه هایی از قرآن و حدیث بیشتر آشنا شوند.

د) پیشینه تحقیق:

با توجه به موضوع انتخابی تا جایی که نگارنده اطلاع دارد تمرین های کتاب ویرایش شده توسط حمیدمحمدی تاکنون حل نشده است.

مهم ترین کتاب هایی که در این زمینه نوشته شده است پاسخ تمرین های مبادئ العربية از محمد جواد شریعت، حل تمرینات مبادئ العربية جلد ۴ از طیبه سادات حسینی، ترجمه و شرح مبادئ العربية جلد ۴ از محمود خورسندی، مبادئ العربية ترجمه سید علی حسینی، مبادئ العربية ترجمه محمد جواد شریعت می باشد.

ه) سؤالات تحقیق:

۱. مبادئ العربية چگونه کتابی است؟

۲. کتاب مبادئ العربية ویرایش حمید محمدی دارای چه ویژگی‌هایی است؟

و) فرضیه‌های تحقیق:

۱. مبادئ العربية کتابی در زمینه ی صرف و نحو است که توسط رشید الشرتونی در چهار جلد نگاشته شده است.

۲. ویرایش این کتاب توسط حمید محمدی دارای ویژگی‌های مختلفی است از جمله: تبدیل تمرین‌ها و نمونه‌ها به تمرین‌ها و نمونه‌هایی از قرآن و حدیث، اصلاح برخی از قواعد، اضافه کردن توضیحاتی به برخی از قواعد و ...

ز) پیش فرض‌های پژوهش:

کاربرد شدن قواعد صرفی و نحوی و فراگیری آسان و سریع این قواعد وابسته به تحلیل و بررسی و نیز تطبیق این قواعد با جملات عربی مختلف به ویژه کامل‌ترین و فصیح‌ترین آنها یعنی آیات و احادیث می‌باشد.

ح) اهداف و کاربرد:

هدف تحقیق، تسهیل امر آموزش دانش پژوهانی است که از کتاب مبادئ العربية ویرایش شده توسط حمید محمدی به عنوان منبع آموزشی استفاده می‌کنند و کاربرد آن، برای دانشجویان ادبیات عرب و الهیات می‌باشد.

ط) روش تحقیق:

روش این تحقیق به صورت تحلیلی- توصیفی و گردآوری اطلاعات نیز بر پایه منابع کتابخانه‌ای می‌باشد.

فصل اوّل

تعاریف و کلیات

۱-۱- صرف

۱-۱-۱ صرف در لغت

گردانیدن^۱، بگردانیدن^۲، برگردانیدن^۳، منصرف ساختن^۴، رد کردن^۵، منحرف ساختن^۶، آشکار کردن و واضح گردانیدن^۷.

۱-۱-۲ صرف در اصطلاح

صرف در اصطلاح، علمی است که از تغییر دادن کلمه به صورت های مختلف، که با هر تغییر شکل، معنای جدیدی به دست می آید، بحث می کند.^۸ به عبارت دیگر علم صرف، به چگونگی تغییر دادن یک کلمه به صیغه های مختلف می پردازد تا از آن معانی متعددی حاصل شود.^۹

در هر زبانی بسیاری از کلمات، از کلمات دیگر گرفته می شوند. در عربی هم علمی که عهده دار انجام این تغییرات می باشد، علم صرف است. بنابر این می توان گفت که علم صرف درباره ۲ چیز بحث می کند:

۱- ساختار کلمات ۲- تغییرات کلمات.

^۱ دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران، دوم، ۱۳۷۷ ه.ش، ج ۱۰، ص ۱۴۹۱۹.

^۲ معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران: بهزاد، دوم، ۱۳۸۷ ه.ش، ج ۲، ص ۱۵۱۰.

^۳ سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین سیاح، المنجد لويس معلوف، تهران: اسلام، هیجدهم، ۱۳۷۵ ه.ش، ج ۱، ص ۸۶۴.

^۴ اجر، خلیل، فرهنگ لاروس، ترجمه سید حمید طبیبیان، تهران: امیر کبیر، هشتم، ۱۳۷۶ ه.ش، ص ۱۳۱۷.

^۵ عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران: امیر کبیر، پنجم، ۱۳۷۴ ه.ش، ص ۸۲۳.

^۶ بیهقی، احمد بن علی، تاج المصادر، تهران: هادی عالم زاده، بی جا، ۱۳۷۵ ه.ش، ج ۱، ص ۱۳۸.

^۷ ابن منظور، لسان العرب، قم: ادب الحوزه، بی جا، بی تا، ج ۷، ص ۳۲۸.

^۸ محمدی، حمید، زبان قرآن - علم صرف، قم: قدس، سی و هفتم، ۱۳۷۴ ه.ش، ص ۲۵.

^۹ میدانی، احمد بن محمد، نزهة الطرف فی علم الصرف، قاهره: یسریه، ۱۹۹۷ م، ج ۱، ص ۲۷.

۱-۲- نحو

۱-۲-۱- نحو در لغت

اسلوب^۱، طریق^۲، جهت^۳، رسم و روش^۴، راه^۵، مثل و مانند، اندازه، مقدار، قصد کردن^۶.

۱-۲-۲- نحو در اصطلاح

نحو در اصطلاح، علمی است به اصول و قواعد که توسط آن حالات آخر کلمات از نظر معرب و مبنی بودن شناخته می شود اما در اصطلاح ادبا، علمی است که به سبب آن علم، حالات آخر کلمات از جهت معرب و مبنی بودن دانسته می شود.^۷

نحو یا جمله شناسی به دانش مطالعه قواعد مربوط به نحوه ترکیب و در کنار هم آمدن واژه ها به منظور ایجاد و درک جملات در یک زبان اطلاق می شود.^۸

علم به قواعدی که به واسطه آن قواعد حالات کلمات عرب از جهت اعراب و بناء فهمیده می شود.^۹

^۱ دهخدا، علی اکبر، پیشین، ص ۲۲۳۷۰.

^۲ معین، محمد، پیشین، ص ۳۳۵۰.

^۳ عمید، حسن، پیشین، ص ۱۱۵۵.

^۴ سیاح، احمد، پیشین، ص ۱۶۴۵.

^۵ جر، خلیل، پیشین، ص ۲۰۳۲.

^۶ فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، تهران: بی نا، چهارم، ۱۳۷۸ ه. ش، ص ۳۲.

^۷ الشرتونی، رشید، ترجمه و شرح مبادئ العربية قسمت نحو، سید علی حسینی، قم: دارالعلم، نهم، ۱۳۹۱ ه. ش، ج ۳.

^۸ راسخ مهند، محمد، گفتارهایی در نحو، تهران: بی نا، بی جا، ۱۳۸۸ ه. ش.

^۹ الصمدیه، حدیقه الأولى الى الرابعة، ترجمه: کتاب صمدیه، بی جا: بی نا، بی جا، بی تا.

معنای کلام محصور و پوشیده در الفاظ می باشد و اعراب وسیله ای است که معانی را از این وضع پوشیده بیرون می آورد. در حقیقت اعراب تنها معیاری است که با عرضه کردن کلام بر آن نقصان و رجحان کلام روشن می گردد و خلاصه این که تنها مقیاسی است که با رجوع به آن کلام درست از نادرست شناخته می شود.

این شاخه مهم از دستور هر زبان، نظام مندی و خلاقیت فراوانی را می طلبد. در زبان و ادبیات عرب هم، دانش نحو متکفل این مهم است که فرد با به کارگیری صحیح آن، از خطای در گفتار و لغزش در مقال محفوظ بماند.

۱-۳- مبادئ العربية

۱-۳-۱- معرفی

«مبادئ العربية»، نامی آشنا برای دانش‌جویان رشته زبان و ادبیات عربی است. این اثر، یکی از متون آموزشی ادبیات عرب است که با سبکی بدیع به نگارش درآمده است. در تمام این مجلدات، مطالب صرفی و نحوی مستقلاً و بدون ارتباط با مجلدات دیگر آورده شده، با این تفاوت که محتوای هر جلد، کامل‌تر و گسترده‌تر از جلد قبلی است و این خود می‌تواند از امتیازات این کتاب محسوب شود.

کتاب در چهار جلد، عرضه شده و از جمله کتب صرف و نحوی است که در طول سالیان متمادی مورد توجه طلاب و دانش‌جویان علوم عربی بوده و عمده دلیل توجه به آن، کامل و مفید بودن آن است. کتاب، به زبان عربی و در قرن هجدهم میلادی نوشته شده است.

جلد اول و دوم، فاقد مقدمه بوده، ولی در ابتدای جلد سوم و چهارم، مقدمه‌ای در تعریف صناعات علم عربی آمده است.

جلد ۴ این کتاب شامل ۲ بخش مهم صرف و نحو می باشد که هر کدام از این ۲ بخش مطالب خاص خود را در بر گرفته، به گونه ایی که بخش نحو شامل ۵۹ مبحث و بخش صرف شامل ۵۱ مبحث می باشد.

۱-۳-۲-ویژگی ها

بخش عمده فرهنگ غنی اسلام و در رأس آن گنجینه گران بها و بی پایان قرآن و سنت، در سلک زبان عرب شکل گرفته است، از این رو برای دستیابی به این درّ گران بها، چاره‌ای از آموختن دستور زبان عربی نیست که قسمت عمده آن، صرف و نحو است که در این باره، کتاب‌های فراوانی تحریر شده است؛ اما در این میان، از بهترین کتاب‌ها که جایگاه رفیعی را به خود اختصاص داده و سالهاست جزء متون اساسی دستور زبان عربی قرار گرفته و شهرت بسزایی یافته، کتاب مبادئ العریبة می‌باشد که به طور مکرر در ایران و خارج از آن، طبع و منتشر شده است.

مزایایی این کتاب منحصر به فرد عبارتند از :

۱- بیان مطالب با عباراتی ساده و روان.

۲- طرح مباحث به صورت سؤال و جواب.

۳- دسته بندی و تفکیک مطالب.

در این کتاب، اسلوب‌های نوین آموزش دستور زبان، به‌خوبی رعایت شده و در کنار هر درس، تمرین‌های متعدد و متنوعی عرضه شده است. هر درس با پرسش‌هایی آغاز می‌شود که زمینه فکری دانش‌جو را برای دریافت محتوای درس، کاملاً آماده می‌سازد.

این کتاب از متون آموزشی در بخش دستور و زبان عربی است و به دلیل انتخاب مثال‌های مناسب، ایجاز و اختصار، روان بودن، جامعیت و طبقه‌بندی مناسب، از اقبال وسیعی در حوزه‌های آموزش صرف و نحو عربی برخوردار است.

همه مباحث مربوط به حروف، به‌صورت کلی، دسته‌بندی و با عنوان مطرح شده است که این امر تا حدی از سردرگمی خواننده جلوگیری می‌کند.

فصل دوّم

منصوبات

۲-۱- اختصاص

تمرین ۷۰- حَوْلَ الْجُمْلَةِ التَّالِيَةِ إِلَى صِيغَةِ الْاِخْتِصَاصِ حَيْثُ تَسْتَطِيعُ ذَلِكَ :
جاهایی که ممکن است جمله ها را به صیغه اختصاص تبدیل کن.

۱. لَيْسَ عِنْدِي مَالٌ فَأَجُودَ بِهِ.

ترجمه: نزد من مالی نیست که آن را ببخشم.

این جمله اختصاص ندارد، فقط فاء سببیه بعد از جمله منفی قرار گرفته است.

۲. لَوْلَا عَلِيٌّ وَتُعِدُنِي عَنِ الْكِتَابَةِ لَمَا تَبَاطَأْتُ فِي مُرَاسَلَتِكَ.

ترجمه: اگر مشکلات من (مريضم) نبود که مرا از نوشتن باز داشته است، در نگاشتن برای تو سستی نمی کردم.

- لَوْلَا عَلِيٌّ أَيْهَا الْمَرِيضُ وَتُعِدُنِي عَنِ الْكِتَابَةِ لَمَا تَبَاطَأْتُ فِي مُرَاسَلَتِكَ.
أَيْهَا الْمَرِيضُ: اختصاص.

۳. خَلَّ عَنِ التَّوَانِي إِنَّهُ آفَةُ الْفَلَّاحِ.

ترجمه: سستی را رها کن که مانع رستگاری است.

- خَلَّ أَيْهَا الطَّالِبُ عَنِ التَّوَانِي إِنَّهُ آفَةُ الْفَلَّاحِ.
أَيْهَا الطَّالِبُ: اختصاص.

۴. إِيَّاكُمْ وَالشَّرَّ فَتَنْدُمُونَ شَرَّ النَّدَمِ.

ترجمه: خودتان را نگه دارید و از شر بپرهیزید که پشیمان می شوید.

- إِيَّاكُمْ الْعُلَمَاءَ (الطَّلَابُ - أَيْهَا الطَّالِبُ - أَيْهَا الطَّلَابُ) وَالشَّرَّ فَتَنْدُمُونَ شَرَّ النَّدَمِ.
الْعُلَمَاءَ (الطَّلَابُ - أَيْهَا الطَّالِبُ - أَيْهَا الطَّلَابُ): اختصاص.

۵. سَعِيًّا وَرَاءَ الْوَيْثَامِ فَتُصَيَّبُونَ فَلَاحًا.

ترجمه: ای جانسینان کریمان، سعی کنید پس به رستگاری می رسید.

– سَعِيًّا وَرَاءَ الْوَيْثَامِ فَتُصَيَّبُونَ أَيُّهَا الْكِرَامُ فَلَاحًا.

أَيُّهَا الْكِرَامُ: اختصاص.

۶. قَلَمًا تَنْتَبِهُونَ لِلْعَبْرِ فَتَرْتَشِدُوا.

ترجمه: از عبرتها تنبه و پند کمی می گیرید تا ارشاد شوید.

– قَلَمًا تَنْتَبِهُونَ (أَيُّهَا الْغَافِلُونَ) لِلْعَبْرِ فَتَرْتَشِدُوا.

أَيُّهَا الْغَافِلُونَ: اختصاص.

۲-۲- اشتغال

تمرین ۷۱- شَكْلُ الْمَشْغُولِ عَنْهُ وَادْكَرُ الْبَاعِثِ عَلَى شَكْلِهِ:

مشغول عنه را در این مثالها اعراب داده و علت آن اعراب را ذکر کن.

۱. إِنْ الطَّالِبَ أَكْرَهَتْهُ عَلَى تَحْمَلِ مَا لَا طَاقَةَ لَهُ بِهِ لَا يَلْبَثُ طَوِيلًا حَتَّى تَبْدُو فِيهِ أَعْرَاضُ السَّهْمِ.

ترجمه: اگر دانش پژوه را به تحمل چیزی که تحمل آن را ندارد، مجبور کنی زمان زیادی نمی گذرد که بیماریهای گوناگون در او ظاهر می شود.

– الطَّالِبُ: مشغول عنه. نصب داده شده و نصب آن واجب است، زیرا بعد از این شرطیه قرار گرفته است.

۲. الْكَسْلَانُ هَلْ عَاقِبُوهُ.

ترجمه: آیا تنبل را تنبیه کردند؟

– الْكَسْلَانُ: مشغول عنه. واجب است رفع دهیم چون قبل از هَلْ قرار گرفته است، هَلْ صدارت طلب

است و اجازه نمی دهد که ما بعد در ما قبل عمل کند. شرط تفسیر فعل مذکور این است که صلاحیت عمل را داشته باشد و چون صلاحیت عمل را ندارد، تفسیر هم نمی کند. به همین علت واجب است الْكَسْلَانُ را مرفوع بخوانیم تا صدارت طلب در ابتدای جمله خبر واقع شود و بین عامل و معمول قرار

نگیرد.

۳. الدَّوَاءُ إِنْ أَخَذْتَهُ أُبْرَأَكَ مِنَ الْمَرَضِ.

ترجمه: اگر دارو را به کار ببری تو را از بیماری رها می کند.

- الدَّوَاءُ: مشغول عنه. بنا بر مبتدا بودن واجب است آن را مرفوع بخوانیم. به دلیل اینکه قبل از این شرطیه صدارت طلب قرار گرفته است.

۴. إِذَا الْمَرَضَ تَرَكَتَهُ إِمْتَنَعَ شِفَاؤُهُ.

ترجمه: زمانی که بیماری را رها کنی درمانش غیرممکن است.

- الْمَرَضَ: مشغول عنه. چون بعد از ادات شرط إذا قرار گرفته است.

۵. هَلَّا خَشِيَةَ اللَّهِ تَبِعَتْهَا فِي جَمِيعِ أَعْمَالِكَ.

ترجمه: چرا ترس از خدا را در تمام کارها دنبال نمی کنی؟

- خَشِيَةَ: مشغول عنه. واجب است که خَشِيَةَ را منصوب بخوانیم، چرا که بعد از ادوات تحضيض (هَلَّا) قرار گرفته است.

۶. مَتَى اللَّهُ أَخْطَأْتَ إِلَيْهِ فَلَا تَسْتَقْبِلْ خَيْرًا.

ترجمه: هر گاه خدا را معصیت کردی، پس انتظار خیر و خوبی نداشته باش.

الله: مشغول عنه. واجب است بنا بر مفعول به منصوب شود، چون بعد از ادات شرط قرار گرفته است. فعل أَخْطَأَ با إلی متعدی می شود و قبل از آن فعلی که در تقدیر است مفعول به می گیرد. مترادف و هم معنای آن (عَصَيْتَ) را در تقدیر می گیریم که الله را بنابر مفعول بودن، نصب داده است.

۷. أَيْنَمَا الْمُعَلِّمَ نَظَرْتَهُ فَاشْكُرْ جَمِيلَهُ عَلَيْكَ.

ترجمه: هر جا نظرت به معلم افتاد، او را به سبب خوبیهایش نسبت به تو سپاسگزاری کن.

- الْمُعَلِّمَ: مشغول عنه. چون بعد از ادات شرط أَيْنَمَا قرار گرفته و از آنجا که ادوات شرط تنها بر فعل داخل می شوند پس واجب است که الْمُعَلِّمَ را منصوب بخوانیم.

۸. الْفَقِيرُ لَوْ وَجَدْتُهُ لَأَحْسَنْتُ إِلَيْهِ.

ترجمه: اگر فقیر را می یافتم حتماً به او احسان می کردم.

-الْفَقِيرُ: مشغول عنه. واجب است که الْفَقِيرُ، مرفوع شود، چون بعد از آن صدارت طلب(لَوْ) قرار گرفته است.

۹. هَلِ الْقَاتِلَ قَتَلْتُمُوهُ.

ترجمه: آیا قاتل را کشتید؟

- الْقَاتِلَ: مشغول عنه. چون بعد از هَلِ که از ادوات استفهام است و همزه هم نیست قرار گرفته است و هَلِ واجب است که بر فعل داخل شود. کلمه الْقَاتِلَ را بنابر مفعول به بودن وجوباً منصوب می کنیم و فعلی را از لفظ خود فعل مذکور در تقدیر می گیریم. هَلِ(قَتَلْتُمْ)الْقَاتِلَ قَتَلْتُمُوهُ.

۱۰. دَخَلْتُ فَإِذَا الْوَلَدُ يَلُومُهُ أَبُوهُ.

ترجمه: داخل شدم پس ناگهان پدر، فرزندش را سرزنش می کرد.

- الْوَلَدُ: مشغول عنه. رفعش به عنوان مبتدا واجب است چون بعد از إِذَا فجائیه واقع شده است. چرا که إِذَا فجائیه فقط بر اسم داخل می شود.

۱۱. عَمْرُوٌّ وَ زَيْدٌ غَفَرَ اللَّهُ لَهُمَا.

ترجمه: خداوند عمرو و زید را بیامرزد.

عَمْرُوٌّ وَ زَيْدٌ(عَمْرَأً وَ زَيْدَأً): مشغول عنه.

صحیح است که عَمْرَأً وَ زَيْدَأً خوانده شود. چون اگر عَمْرُوٌّ وَ زَيْدٌ بخوانیم، غَفَرَ اللَّهُ لَهُمَا خبر می شود و اصل این است که خبر جمله انشائیه نباشد. بنابراین رجحان دارد عَمْرَأً وَ زَيْدَأً را منصوب بخوانیم برای فعل مقدّری که فعل مذکور آن را تفسیر می کند.

۱۲. اللَّهُمَّ عَبْدُكَ اِرْحَمَهُ وَلَا تُؤَاخِذْهُ.

ترجمه: خدایا به بنده ات رحم کن و او را مؤاخذه نکن.

- عَبْدُكَ: مشغول عنه. اگر بخوانیم عَبْدُكَ اِرْحَمَهُ، عَبْدٌ مبتدا تلقی می شود و اِرْحَمَ خبر آن. درحالیکه اِرْحَمَ جمله طلبی و انشائی است و اصل این است که خبر، جمله طلبی و انشائی نباشد. برای اینکه اِرْحَمَ را خبر نگیریم، عَبْدٌ می خوانیم تا مفعول به شود برای فعل مقدّری که فعل مذکور آن را تفسیر کرده است. پس نصب آن رجحان دارد.

تمرین ۷۲- بَيْنَ أَمْرُوعِ الْمَشْغُولِ عَنْهُ عَلَى الْفَاعِلِيَةِ أَوِ الْنِيَابَةِ عَنْهَا أَوْ الْإِبْتِدَاءِ أَوْ مَنْصُوبٌ عَلَى الْمَفْعُولِيَةِ :

مشخص کن که آیا مشغول عنه بنابر فاعل یا نائب فاعل یا مبتدا بودن مرفوع است یا بنابر مفعول بودن منصوب است .

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.^۱

ترجمه: (آری) این سرای آخر تو را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است.

- تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ: مشغول عنه. که نَجْعَلُ عمل کرده در ضمیر آن (ها) تِلْكَ مَبْتَدَاً و محلاً مرفوع. الدَّارُ عطف بیان از تِلْكَ یا بدل از آن. الْآخِرَةُ صفت است برای الدَّارُ. نَجْعَلُهَا فعل مشغولی است که از تِلْكَ اعراض نموده و در ضمیر عمل کرده است .

^۱ الفصص/۸۳.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا.^۱

ترجمه: و هر انسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته‌ایم؛ و روز قیامت، کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود، گشوده می‌بیند! (این همان نامه اعمال اوست.)

- كُلَّ إِنْسَانٍ : مشغول عنه. كُلٌّ منصوب است بنابر مفعول به بودن و عامل که اَلْزَمْنَا است، از آن اعراض و در ضمیر آن (ه) عمل کرده. لذا تقدیر کلام چنین است: وَ اَلْزَمْنَا كُلَّ إِنْسَانٍ اَلْزَمْنَا.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَ قُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا.^۲

ترجمه: و قرآنی که آیاتش را از هم جدا کردیم، تا آن را بادرنگ بر مردم بخوانی؛ و آن را به تدریج نازل کردیم.

- قُرْءَانًا: مشغول عنه و منصوب است بنابر مفعول به بودن و عاملی که از آن اعراض کرده، فَرَقْنَا است که در ضمیر قرآن (ه) عمل کرده و تقدیر کلام چنین است: وَ فَرَقْنَا قُرْءَانًا فَرَقْنَا.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: خُذُوهُ فَعُلُوهُ ۖ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ.^۳

ترجمه: (و خطاب قهر رسد که) او را بگیرید و در غل و زنجیر کشید. تا بازش به دوزخ در افکنید.

- الْجَحِيمَ: مشغول عنه و منصوب شده است بنابر مفعول به بودن. رجحان دارد که الْجَحِيمَ را نصب دهیم. صَلُّوهُ عاملی است که اعراض کرده و در ضمیر مشغول عنه عمل کرده است. علت رجحان نصب

^۱ الإسراء/۱۳.

^۲ الإسراء/۱۰۶.

^۳ الحاقه/۳۰ و ۳۱.

هم این است که **ثُمَّ** حرف عطف است. این جمله را بر جمله فعلیه و برای اینکه جمله معطوف علیه و معطوف یکسان شوند بهتر است که اعرابی بدهیم که جمله فعلیه شود و آن زمانی است که منصوب بخوانیم و فعلی قبل از آن در تقدیر گرفته شود. **ثُمَّ صَلَّى الْجَحِيمَ صَلْوَهُ.**

۵. **الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ.**^۱

ترجمه: و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد، به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود (و در آن بیندیشد)! سپس او را به محل امنش برسان، چرا که آنها گروهی ناآگاهند!

- **أَحَدٌ:** مشغول عنه است و مرفوع است بنابر فاعل بودن برای فعلی که **اسْتَجَارَ** آن را تفسیر کرده است. لازم است که فعل را در تقدیر بگیریم، چون مشغول عنه بعد از **إِنْ** شرطیه قرار گرفته است. تقدیر کلام چنین است: **وَإِنْ اسْتَجَارَكَ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ.**

۶. **الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ* وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ.**^۲

ترجمه: و در آن هنگام که ستارگان بی فروغ شوند، و در آن هنگام که کوهها به حرکت درآیند.

- **الشَّمْسُ:** مشغول عنه است که عامل در ضمیر آن (هی) عمل کرده و مرفوع است بنابر نائب فاعل بودن که تقدیر کلام چنین است: **إِذَا كُوِّرَتْ الشَّمْسُ كُوِّرَتْ.**

- **النُّجُومُ:** مشغول عنه. مرفوع است بنابر فاعل بودن برای فعل **انْكَدَرَتْ**. **وَإِذَا انْكَدَرَتْ النُّجُومُ انْكَدَرَتْ.**

^۱ التوبة / ۶.

^۲ التکویر / ۱ و ۲.

۷. الدَّهْرُ يَخْتَقُ أَحْيَانًا قَلَادَتَهُ فَقَدْ يَزِيدُ اخْتِنَاقًا كُلُّ مُضْطَرَبٍ

ترجمه: روزگار گاهی افسارش تنگ می شود، پس گاهی تنگی هر انسان مضطربی را زیاد می کند. شاهد مثال در مصرع اول است.

- الدَّهْرُ: مشغول عنه و مرفوع است بنابر مبتدا بودن.

- يَخْتَقُ: فعل مضارع و مرفوع.

- أَحْيَانًا: مفعول فیه.

- قَلَادَتُ: فاعل برای فعل يَخْتَقُ.

۸. الْعَالِمُ حَيْثُمَا يَتَوَجَّهُ اتَّوَجَّهُ.

ترجمه: عالم به هر کجا رهسپار شود، من هم رهسپار می شوم.

- الْعَالِمُ: مشغول عنه و بنابر مبتدا بودن مرفوع است. مرفوع بودن آن واجب است چون قبل از صدارت طلب واقع شده است.

۹. لَا زَيْدٌ قَعَدَ وَلَا عَمْرٌو وَقَفَ.

ترجمه: نه زید نشست و نه عمرو ایستاد.

- زَيْدٌ: مشغول عنه و بنابر مبتدا بودن مرفوع است. قَعَدَ فعلی است که عمل کرده در ضمیری که به زید بر می گردد و آن ضمیر (هُوَ) فاعل آن است.

- عَمْرٌو: مشغول عنه و بنابر مبتدا بودن مرفوع است و وَقَفَ فعلی است عامل، در ضمیری که به عمرو بر می گردد و آن ضمیر (هُوَ) فاعل آن است.

۱۰. الدَّوَاةُ كَسَرَتْهَا وَالْقَلَمُ جَفَّ حَبْرُهُ.

ترجمه: دوات را شکستم و قلم، دواتش خشک شد.

- الدَّوَاةُ: مشغول عنه و مرفوع است بنابر مبتدا بودن و كَسَرَتْهَا خبر آن و محلاً مرفوع.

- الْقَلَمُ: مشغول عنه و مرفوع است بنابر مبتدا بودن و جَفَّ حَبْرُهُ خبر آن و محلاً مرفوع.

۲-۳- تنازع

تمرین ۷۳- بَيْنَ كَيْفِيَّةِ التَّنَازُعِ فِي الْجُمْلَةِ التَّالِيَةِ :

کیفیت تنازع را در جملات ذیل بیان کن.

۱. القرآن الکریم: ... ءَاتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا.^۱

ترجمه: ... و گفت: « (اکنون) مس مذاب برایم بیاورید تا بر روی آن بریزم.»

تقدیر کلام چنین است: ءَاتُونِي قِطْرًا أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا.

- ءَاتُونِي: فعل ۲مفعولی و ضمیر بارز واو فاعل آن و محلاً مرفوع است. ضمیر(ی) مفعول به اول آن و قِطْرًا مفعول به دوم آن، به قرینه قِطْرًا مفعول به أُفْرِغْ، حذف شده است. یعنی ءَاتُونِي و أُفْرِغْ بر سر قِطْرًا به عنوان مفعول به نزاع کرده اند. قِطْرًا به عامل دوم(أُفْرِغْ) داده شده و چون عامل اول هم مفعول به می خواهد دیگر ذکر نشده است و در ضمیر متنازع فیه هم عمل داده نشده و مفعول به دوم آن به قرینه مفعول عامل دوم حذف شده است.

۲. القرآن الکریم: يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِّن قَبْلِكُمْ...^۲

ترجمه: خداوند می خواهد (با این دستورها، راههای خوشبختی و سعادت را) برای شما آشکار سازد، و به سنتهای (صحیح) پیشینیان رهبری کند. و خداوند دانا و حکیم است.

- لِيُبينَ یک عامل است و يَهْدِيكُمْ عامل دوم، که بر سر سُنْنَ به عنوان مفعول به نزاع کرده اند. سُنْنَ که مفعول به و اسم ظاهر است به عامل دوم(يَهْدِي) داده شده و معمول عامل اول(لِيُبينَ) به قرینه معمول عامل دوم حذف شده است.

^۱ الکهف/۹۶.

^۲ النساء/۲۶.

۳. القرآن الکریم: رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيُثَلِّمَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ...^۱

ترجمه: پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند، (و بر همه اتمام حجت شود) و خداوند، توانا و حکیم است.

– مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ که هر دو در لِيُثَلِّمَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ نزع کرده اند. لِيُثَلِّمَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ به مُنذِرِينَ تعلق گرفته و معمول مُبَشِّرِينَ به قرینه معمول دوم حذف شده است.

۴. القرآن الکریم: فَنادَتْهُ الْمَلَأِكَةُ وَ هُوَ قائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ...^۲

ترجمه: و هنگامی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند...

– وَ هُوَ قائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ : قائِمٌ و يُصَلِّي بر سر فِي الْمِحْرَابِ که مفعول به با واسطه است با هم نزع دارند. يُصَلِّي در الْمِحْرَابِ عمل کرده لذا معمول قائِمٌ به قرینه معمول عامل دوم (فِي الْمِحْرَابِ) حذف شده است.

۵. القرآن الکریم: ... وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ.^۳

ترجمه: ... و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.

^۱ النساء/۱۶۵.

^۲ آل عمران/۳۹.

^۳ النحل/۸۹.

- سه عامل هُدَى و رَحْمَةً و بُشْرَى که مصدر هستند بر سر لِلْمُسْلِمِينَ نزاع دارند. لِلْمُسْلِمِينَ به عامل اخیر(بُشْرَى) تعلق می گیرد و چون معمول(لِلْمُسْلِمِينَ) مجرور است، هُدَى و رَحْمَةً در ضمیر آن عمل نکرده، لذا معمول هُدَى و رَحْمَةً به قرینه عامل اخیر، حذف می شود.

۶. القرآن الکریم: فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَأُوا كِتَابِيهِ.^۱

ترجمه: پس کسی که نامه اعمالش را به دست راستش دهند (از شدت شادی و مباهات) فریاد می زند که: «ای اهل محشر) نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید.»

- هَؤُلَاءِ أَقْرَأُوا كِتَابِيهِ متنازع هستند، یکی هَؤُلَاءِ به شرط اینکه هَؤُلَاءِ را اسم فعل نگیریم، بلکه فعل متصرف به معنای خُذُوا باشد و دیگری أَقْرَأُوا که بر سر مفعول به، نزاع دارند. کِتَابِيهِ متعلق به أَقْرَأُوا است و هَؤُلَاءِ در ضمیر آن عمل نمی کند چون معمول منصوب است و اگر معمول منصوب بود عامل اول در آن عمل نمی کند بلکه معمولش به قرینه معمول عامل دوم حذف می شود.

۷. القرآن الکریم: ... وَإِنْ أَدْرَى أَوْ قَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ.^۲

ترجمه: ... و نمی دانم آیا وعده (عذاب خدا) که به شما داده می شود نزدیک است یا دور.

- أَوْ قَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ قَرِيبٌ و بَعِيدٌ هر دو صفت مشبّهه و مبتدای وصفی و (مَا) فاعل بَعِيدٌ و سَدِّ مسد خبر است و قَرِيبٌ در ضمیر مَا(هُوَ مستتر) عمل می کند.

^۱ الحاقه / ۱۹.

^۲ الأنبياء / ۱۰۹.

۸. مَتَى تَكْمُلُ وَ أَسْتَرِيحُ مِنْهَا تَمَارِينُ التَّنَازُعِ؟

ترجمه: چه زمانی تمارین تنازع کامل می شود و من از آن راحت می شوم؟
- تَكْمُلُ وَ أَسْتَرِيحُ: تَكْمُلُ در متنازع فيه (تمارین) عمل کرده و تَمَارِينُ التَّنَازُعِ برای فعل تَكْمُلُ فاعل است. أَسْتَرِيحُ در ضمیر آن متنازع فيه عمل کرده و عبارت است از مِنْهَا، که به تمارین بر می گردد.

۹. حَيُّونِي وَ حَيِّتُ الْأَصْدِقَاءَ.

ترجمه: دوستان و رفقا مرا تحیت گفتند و من نیز ایشان را تحیت گفتم.
- حَيُّونِي وَ حَيِّتُ: متنازع هستند. حَيِّتُ فعل و فاعل آن ضمیر بارز تٌ محلاً مرفوع که در الْأَصْدِقَاءَ (اسم ظاهر و متنازع فيه) عمل کرده و مفعول به برای حَيِّتُ است.
عامل اول (حَيُّونِي) نیاز به فاعل داشت که برای آن ضمیر فاعلی آمد.

۱۰. لَمَّا دَخَلْتُ الدَّارَ اسْتَقْبَلْتَنِي وَ رَحَّبَتْ بِي أَخَوَاتُ الْمُعَلِّمِ.

ترجمه: زمانی که وارد خانه شدم خواهران معلم از من استقبال کردند و مرا تحیت گفتند.
- اسْتَقْبَلْتَنِي وَ رَحَّبَتْ: متنازع هستند که بر سر فاعل (أَخَوَاتُ الْمُعَلِّمِ) نزاع دارند. رَحَّبَتْ در أَخَوَاتُ الْمُعَلِّمِ عمل کرده و اسْتَقْبَلْتَنِي به ضمیر مستتر فاعلی اکتفا کرده است.

۱۱. اسْتَشَرْتُ وَ اسْتَشَارُونِي النُّصَحَاءَ.

ترجمه: من با ناصحان مشورت کردم و آنها نیز با من مشورت کردند.
- اسْتَشَرْتُ متنازع اول است و در اسم ظاهر (النُّصَحَاءَ) عمل کرده و اسْتَشَارُونِي در ضمیر آن عمل کرده است. اسْتَشَرْتُ چون منصوب طلب است النُّصَحَاءَ مفعول به آن است و اسْتَشَارُونِي چون به فاعل نیاز دارد، از این رو ضمیر فاعلی (واو) برای آن آمده که با کلمه النُّصَحَاءَ مطابقت دارد.

۱۲. بَشْرَنِي وَبَشَرْتُهُمَا وَالِدَايَ بِقُدُومِ أَخِي.

ترجمه: والدین، مرا به آمدن برادرم بشارت دادند و من هم ایشان را بشارت دادم.
- بَشْرَنِي : فعل متنازع اول است و به مفعول به و فاعل نیاز دارد. بَشَرْتُ هم متنازع دوم و به مفعول به
احتیاج دارد. بَشْرَنِي در اسم ظاهر والدای عمل کرده و والدای فاعل آن است و بَشَرْتُ هم ضمیر
مفعولی است که به والدای برمی گردد و کاملاً با آن مطابقت دارد.

۱۳. أَضَفْتُ وَأَنْفَقْتُ عَلَيْهِمْ زُورًا الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ.

ترجمه: زائرین سرزمین مقدس را پذیرایی کردم و به ایشان احسان و انفاق کردم.
- أَضَفْتُ وَأَنْفَقْتُ هر دو متنازع هستند و مفعول می خواهند. أَضَفْتُ در مفعول به (یاهمان متنازع فیه)
عمل کرده است، زُورًا مفعول به برای أَضَفْتُ و فعل أَنْفَقْتُ در ضمیر آن (عَلَيْهِمْ) عمل کرده که به زُورًا بر
می گردد.

۱۴. يَعْدُونِي وَأَعَدُّ رُفَقَائِي جُهْلَاءَ إِيَّاهُمْ.

ترجمه: دوستانم مرا جزء کسانی که نسبت به ایشان جاهل هستم، شمردند و من نیز ایشان را جزء
دوستانم که جاهل هستند، شمردم.
- يَعْدُونِي وَأَعَدُّ: متنازع و رُفَقَائِي: متنازع فیه.
أَعَدُّ که مفعول طلب است در متنازع فیه (رُفَقَائِي) عمل کرده و يَعْدُونِي در ضمیر آن (واو) عمل کرده
است.

۱۵. جِي ثُمَّ حَالِفٍ وَقِفٍ بِالْقَوْمِ إِنَّهُمْ لِمَنْ أَجَارُوا ذَوُو عِزِّ بِلَا هَوْنٍ.

ترجمه: بیا، ملازم باش و بایست به همراه قومی که آنها صاحبان عزتند و عزت می بخشند به کسانی
که کمک می کنند بدون پستی و خواری.
- جِي، حَالِفٍ وَقِفٍ: ۳ متنازع هستند و بر سر بالقوم نزاع دارند. عامل اخیر (قِف) متعلق بالقوم است و
جِي، حَالِفٍ را چون با معمول فاصله دارند ذکر نمی کنیم.

۱۶. اَرْجُوْ وَ اَخْشَى وَ اَدْعُوْ اللّٰهَ مُبْتَغِياً عَفْواً وَ عَافِيةً فِى الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ.

ترجمه: امیدوارم و می ترسم و می خوانم خدا را در حالیکه طالب عفو و بخشش و سلامتی در روح و بدن هستم.

- اَرْجُوْ وَ اَخْشَى وَ اَدْعُوْ ۳متنازع هستند و بر سر معمول واحدی که اسم ظاهر و متنازع فیه است (الله) با هم نزاع دارند.

اَدْعُوْ در متنازع فیه (الله) عمل کرده و الله برای اَدْعُوْ و اَرْجُوْ وَ اَخْشَى مفعول به است که هر ۳ فعل نیازمند مفعول هستند، اما معمول ۲ فعل اول به قرینه معمول فعل اخیر حذف شده و ضمیری برایشان در تقدیر گرفته نشده است.

تمرین ۷۴ - اِجْعَلِ الْعَمَلَ فِى هَذِهِ الْأَمْثَلَةِ لِلْعَامِلِ الثَّانِي:

در این مثالها، عمل را برای عامل دوم قرار بده.

۱. أَحَبَّنِي وَ أَكْرَمَانِي أَبَوَاهُمْ.

ترجمه: پدر و مادر ایشان مرا دوست می دارند و اکرامم می کنند.

- أَحَبَّنِي وَ أَكْرَمَانِي أَبَوَاهُمْ.

۲. أُعْطِيتُ وَ بَخِلُوا إِخْوَانَنَا.

ترجمه: عطا کردم و برادران ما بخل ورزیدند.

- أُعْطِيتُهُمْ وَ بَخِلَ إِخْوَانَنَا.

تذکر: أُعْطِيتُ در ضمیر عمل نکرده است، البته نکته این است که با این شیوه عود ضمیر به متأخر

پیش می آید که به لحاظ نحوی درست نیست.

۳. سَأَلَ وَ أَجَبْتُهُ الْمُعَلِّمُ.

ترجمه: معلم سوال کرد و من جوابش دادم.

- سَأَلْنِي وَ أَجَبْتُ الْمُعَلِّمُ.

۴. أَتُرِيدُ أَنْ يَأْتِيََ وَيُسَلِّمُوا عَلَيْكَ أَهْلُ الْقَرْيَةِ.

ترجمه: آیا می خواهی که اهل روستا بیایند و بر تو سلام و درود بفرستند؟
- أَتُرِيدُ أَنْ يَأْتُوا وَيُسَلِّمَ عَلَيْكَ أَهْلُ الْقَرْيَةِ.

۵. هَلْ آتٍ وَ ظَافِرُونَ الْعَسَاكِرُ.

ترجمه: آیا می آیند لشکریان درحالیکه پیروز هستند؟
- هَلْ آتُونَ وَ ظَافِرُ الْعَسَاكِرُ.

۶. ضَرَبَ وَ ضَرَبْتُهُمَا الرَّجُلَانِ.

ترجمه: آن ۲مرد زدند و من آن ۲ را زدم.
- ضَرَبَا وَ ضَرَبْتُ الرَّجُلَيْنِ.

۷. مَتَى قَادِمٌ وَ حَاجَانِ صَدِيقَاكَ؟

ترجمه: دوستانت کی می آیند در حالیکه حاجی شده اند؟
- مَتَى قَادِمَانِ وَ حَاجٌ صَدِيقَاكَ؟

۸. أَتَى وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِمْ إِخْوَتِكَ.

ترجمه: برادرانت آمدند و من به آنها سلام کردم.
- أَتُوا وَ سَلَّمْتُ عَلَى إِخْوَتِكَ.

۹. أَكْرَمْتُ وَ مَدَحُونِي الْمُعَلِّمِينَ.

ترجمه: معلمان را گرامی داشتم و آنها مرا ستودند.
- أَكْرَمْتُ وَ مَدَحَنِي الْمُعَلِّمُونَ.

۲-۴- منادا

تمرین ۷۵. نَادِ الْأَسْمَاءَ التَّابِعَةَ:

اسمهای زیر را به حالت منادا قرار بده.

خَيْرَ الْغَافِرِينَ: يَا خَيْرَ الْغَافِرِينَ

ای بهترین آمرزندگان!

ذَوَالْعَفْوِ وَالْوَفَاءِ: يَا ذَا الْعَفْوِ وَالْوَفَاءِ

ای بخشنده و وفادار!

حَنَّانٌ مَنَّانٌ: يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ

ای بسیار مهربان منت گذار!

سُبْحَانُ: يَا سُبْحَانُ

ای پاک و منزّه!

أَحْكَمَ مِنْ كُلِّ حَكِيمٍ: يَا أَحْكَمَ الْحُكَّامِ

ای بهترین داوران!

حَلِيمٌ لَا يَعْجَلُ: يَا حَلِيمًا لَا يَعْجَلُ

ای بردباری که عجله نمی کند!

أُمِّيَّ الْحَنُونَ مَا بِالْكَ مُغْضِبَةً: يَا أُمِّيَّ الْحَنُونَ مَا بِالْكَ مُغْضِبَةً؟

ای مادر مهربانم! تو را چه شده که غضبناکی؟

نازِلٌ مِنَ الْجَبَلِ: يَا نَازِلًا مِنَ الْجَبَلِ
ای کسی که در حال پایین آمدن از کوه است!

خَلِيلَايَ: يَا خَلِيلِيَّ
ای دو دوست من!

مُجَرَّبٌ لِلْأُمُورِ: يَا مُجَرَّبًا لِلْأُمُورِ
ای ماهر در کارها!

رَجُلٌ عَالِي الْهِمَّةِ: يَا رَجُلًا عَالِي الْهِمَّةِ
ای مردی که همت والا دارد!

تمرین ۷۶. أَضِفِ الْمُنَادَى إِلَى «يَاءِ الْمُتَكَلِّمِ» وَ حَوِّلْهُ إِلَى مَا يَجُوزُ فِيهِ مِنَ الْوُجُوهِ الْمُخْتَلِفَةِ:
منادا را به یای متکلم اضافه کن و آن را به وجوه مختلفی که جایز است برگردان.

أَيُّهَا الْأَبُ الْجَلِيلُ:

ترجمه: ای پدر بزرگوار!

- یا (أَبِ، أَبِي، أَبِي، أَبَا، أَبِ، أَبِي، أَبَتِ، أَبَتَا) الْجَلِيلِ.

يَا ابْنَ الْعَمِّ لِمَاذَا تُبْغِضُنِي وَ أَنَا أَحِبُّكَ؟

ترجمه: پسرعمو! چرا مرا ناراحت می کنی در حالیکه من تو را دوست دارم؟

- یا ابْنَ (عَمِّ، عَمِّي، عَمَّا، عَمَّ، عَمِّيَا) لِمَاذَا تُبْغِضُنِي وَ أَنَا أَحِبُّكَ؟

هِيَ أُمَّ لَا حِظِي وَ لَدِكِ لَيْثًا يَسْقُطُ.

ترجمه: ای مادر! بچه ات را مراقبت کن تا نیفتد.

- هِيَ (أُمَّ، أُمِّي، أُمِّي، أُمَّ، أُمِّيَا، أُمَّتِ، أُمَّتَا) لَا حِظِي وَ لَدِكِ لَيْثًا يَسْقُطُ.

یا ضاربُ کفّاکَ ضَرِباً.

ترجمه: ای زنده! زدن کفایت می کند.

- یا (ضاری، ضاری) کفّاکَ ضَرِباً.

کُنْ لِي لَا عَلَيَّ يَا عَمُّ.

ترجمه: پسرعمو! به نفع من باش نه به ضرر.

- کُنْ لِي لَا عَلَيَّ يَا (عَمُّ، عَمِّي، عَمِّي، عَمَّا، عَمَّ، عَمِّيَا)

تمرین ۷۷. عَيْنِ الْمُنَادِي وَادْكُرْ نَوْعَهُ وَإِعْرَابَهُ:

منادا را در این مثالها معین کن و نوع و اعراب آن را بیان کن.

۱. القرآن الکریم: ... يَا حَسْرَةً عَلَيَّ الْعِبَادِ.^۱

ترجمه: ... افسوس بر این بندگان.

- حَسْرَةً: منادای شبه مضاف است چون منادای آن با معمولش (عَلَيَّ الْعِبَادِ) تمام می شود. در این

صورت عَلَيَّ الْعِبَادِ متعلق به حَسْرَةً است.

- حَسْرَةً: منادای نکره مقصوده و موصوف منصوب و صفت آن عَلَيَّ الْعِبَادِ است. در این صورت عَلَيَّ

الْعِبَادِ متعلق به عامل مقدری است که برای حَسْرَةً صفت تلقی می شود.

۲. القرآن الکریم: وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَأَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِن أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ...^۲

^۱ یس / ۳۰.

^۲ یوسف / ۶۷.

ترجمه: و(هنگامی که می‌خواستند حرکت کنند، یعقوب)گفت: «فرزندان من! از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق وارد شوید...»

- بَنَى: منادای مضاف به یای متکلم و اعراب آن در اینجا تقدیراً منصوب است. در اصل یاء اعراب با یاء ضمیر ادغام شده و حرکت نصب دیده نمی‌شود.

۳. القرآن الکریم: إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ^۱.

ترجمه: (به خاطر بیاور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند!»

- أَبَتِ: منادای مضاف به یای متکلم است و جایز است که (یاء) حذف شود و به جای آن (ت) قرار گیرد. این شیوه فقط برای اسمهای آب و آخ جایز است.

۴. القرآن الکریم: يَا صَاحِبِي السَّجْنِ ءَ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ^۲.

ترجمه: ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند، یا خداوند یکتای پیروز؟

- صَاحِبِي السَّجْنِ: منادای مضاف است که (صَاحِب) به (السَّجْن) اضافه شده است.

۵. الإمام علی(ع): أَيُّهَا النَّاسُ لِيَرْكُمُ اللَّهُ مِنَ النِّعْمَةِ وَجَلِينَ كَمَا يَرَاكُمْ مِنَ النِّقْمَةِ فَرِقِينَ^۳.

ترجمه: ای مردم، باید خدا شما را به هنگام نعمت همانند هنگامه کیفر، ترسان بنگرد.

^۱ یوسف/۴.

^۲ یوسف/۳۹.

^۳ نهج البلاغه/الحکمة ۳۵۸.

- آی: منادای نکره مقصوده است و مبنی بر ضم و(النَّاسُ)هم، عطف بیان است.

حرف ندا (یا) در اینجا به قرینه معنوی(کثرت استعمال) حذف شده است.

۶. الإمام علی(ع): عِبَادَ اللَّهِ إِحْذَرُوا يَوْمًا تُفْحَصُ فِيهِ الْأَعْمَالُ، وَيَكْثُرُ فِيهِ الزَّلْزَالُ، وَتَشِيبُ فِيهِ الْأَطْفَالُ.^۱

ترجمه: بندگان خدا! از روزی بترسید که اعمال و رفتار انسان واری می‌شود، روزی که پر از تشویش و اضطراب است و کودکان در آن روز پیر می‌گردند.

- عِبَادَ اللَّهِ: عِبَاد در اینجا به الله اضافه شده و منادای مضاف و منصوب است. حرف نداء(یاء)نیز به قرینه کثرت استعمال حذف شده.

۷. الإمام علی(ع): اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِيْ وَ اَنَا اَعْلَمُ بِنَفْسِيْ مِنْهُمْ، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِّمَّا يَظُنُّونَ وَ اَغْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ.^۲

ترجمه: بار خدایا تو مرا از خودم بهتر می‌شناسی، و من خود را بیشتر از آنان می‌شناسم، خدایا مرا از آنچه اینان می‌پندارند، نیکوتر قرار ده، و آنچه را که نمی‌دانند بیامرز.

- الله: منادای مفرد معرفه مبنی بر ضم. اَللّٰهُمَّ در اصل (یا الله) بوده که (یا) حذف شده به جای آن میم مشدد مفتوح(م) به آخر آن(الله) اضافه شده است. این شیوه فقط خاص لفظ جلاله الله است و در کلمات دیگر اعمال نمی‌شود.

۸. الإمام علی(ع): اَيُّ بُنَى مَنْ نَظَرَ فِيْ عِيُوْبِ النَّاسِ وَ رَضِيَ لِنَفْسِهِ بِهَا فَذَاكَ الْاَحْمَقُ بِعَيْنِهِ.^۳

ترجمه: ای پسر! کسی که عیبهای مردم را ببیند و خود به آنها تن دهد آشکارا ابله است.

^۱ نهج البلاغه/خطبه ۱۵۷.

^۲ نهج البلاغه/الحکمة ۱۰۰.

^۳ این شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول(ص)، قم: انتشارات جامعه مدرسین، دوم، ۱۴۰۴. ق، ص ۸۹.

- بُنَى: منادای مضاف به یای متکلم و منصوب است.

در اصل یاء تصغیر در یاء متکلم ادغام شده است، در اینجا نصب منادای مضاف در تقدیر است چون تمامی کلماتی که به یاء متکلم اضافه می شوند اعراب آنها تقدیری است.

۹. یا شاهداً لله علی فاشهد إني على دين النبي أحمد.

ترجمه: ای کسی که از جانب خدا شاهد بر منی، پس شهادت بده که من بر آیین پیامبر احمد هستم.

- شاهداً: منادای مشبه بالمضاف است. (لله) جارو مجرور و متعلق به (شاهداً) به همین دلیل منصوب شده است.

۱۰. أُنْبَىٰ إِنَّ الرِّزْقَ مَكْفُولٌ بِهِ فَعَلَيْكَ بِالْإِجْمَالِ فِيمَا تَطْلُبُ.

ترجمه: ای پسر! همانا روزی تضمین شده است، پس بر تو باد که در آنچه از روزی طلب می کنی پاک و زیبای آن را طلب کنی.

- بُنَى: منادای مضاف به یای متکلم و تقدیراً منصوب است.

۱۱. أَيَا مَنْ لَيْسَ لِي مِنْهُ مُجِيرٌ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ أَسْتَجِيرُ.

ترجمه: ای کسی که برای من پناه دهنده ای غیر او نیست، به سبب عفو تو از عذابت پناه می طلبم.

- مَنْ: منادای مفرد، نکره مقصوده مبنی بر سکون و محلاً منصوب است.

۲-۵- استغاثه

تمرین ۷۸. مَيِّزِ الْمُسْتَعَاثَ مِنَ الْمُسْتَعَاثِ لَهُ فِي الْأَمْثَلَةِ الْآتِيَةِ وَ أَعْرِبْهُمَا:

در مثالهای زیر مستعاث را از مستعاث له مشخص کن و آنها را اعراب بده.

۱. الإمام الصادق (ع) (فی حدیث فی أصحاب القائم (ع)): وَهُمْ مِنْ خَشِيَةِ اللَّهِ مُشْفِقُونَ يُدْعُونَ بِالشَّهَادَةِ وَ يَتَمَنُّونَ أَنْ يُقْتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ شُعَارُهُمْ: يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ (ع) إِذَا سَارُوا يَسِيرُ الرَّعْبُ أَمَامَهُمْ مَسِيرَةَ شَهْرٍ.^۱
 ترجمه: آنها از خشیت خداوند بیمناکند، به شهادت خوانده می شوند و آرزو می کنند در راه خدا کشته شوند، شعارشان يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ (ای انتقام گیرندگان خونهای حسین) است زمانیکه حرکت می کنند رعب و ترس پیشاپیش آنها به اندازه مسیر یک ماه حرکت می کند.
 - لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ : منادای مستغاث است که لفظاً مجرور و محلاً منصوب است چون منادای مضاف به (أَدْعُوا) یا (أَسْتَعِثْ) است.

۲. يُبْكِيكَ نَاءٌ بَعِيدُ الدَّارِ مُعْتَرِبٌ يَاللَّكُهُولِ وَ لِلشَّبَانِ لِلْعَجَبِ

ترجمه: می گریاند تو را شخصی که خانه اش دور و غریب است، ای پیرمردان و ای جوانان حاضر شوید که زمان تعجب است.
 - لَلْكُهُولِ وَ لِلشَّبَانِ: هر ۲ مستغاث. لَلْكُهُولِ دارای لام مفتوح است و لِلشَّبَانِ چون عطف به لَلْكُهُولِ است لام آن مکسور است. لَلْكُهُولِ، لِلشَّبَانِ و لِلْعَجَبِ لفظاً مجرور هستند و لَلْكُهُولِ و لِلشَّبَانِ محلاً منصوب هستند به فعل أَدْعُوا یا أَسْتَعِثْ. لِلْعَجَبِ هم مستغاث له است.

۳. يَا لِلرِّجَالِ ذَوِي الْأَلْبَابِ مِنْ نَفَرٍ لَا يَبْرَحُ السَّفَهُ الْمُرْدِي لَهُمْ دِينًا

ترجمه: ای مردان صاحب خرد (خردمند) به فریاد برسید از کسانی که همچنان دین آنها، جهالت هلاک کننده می باشد.
 - لِلرِّجَالِ: مستغاث است که لفظاً مجرور و محلاً منصوب است. مِنْ نَفَرٍ هم، مستغاث له است.

۴. أَلَا يَا قَوْمُ لِلْعَجَبِ الْعَجِيبِ وَ لِلْغَفَلَاتِ تُعْرِضُ لِلْأَرِيبِ

ترجمه: آگاه باشید ای قوم، برای تعجیبی که عجیب و برای غفلتهایی که عارض انسان عاقل می شود.
 - يَا قَوْمُ: مستغاث است که به صورت اصل منادا و بدون لام آمده و جایز هم است. لِلْعَجَبِ وَ لِلْغَفَلَاتِ هر ۲ مستغاث له هستند.

^۱ نوری، حسین بن محمد، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: موسس آل بیت (ع)، اول، ۱۴۰۸ هـ. ق. ج ۲، ص ۲۶۵.

تمرین ۷۹- اُنْدُبِ الْأَسْمَاءِ الْآتِيَةِ:

ترجمه: اسمهای زیر را مندوب کن.

عَبْدَ اللَّهِ : وَاَعْبَدَ اللَّهَ	مُحَمَّدًا : وَاُمَحَّمَدَاهُ	مَهْدَى : وَاْمَهْدِيَا
فَاطِمَةَ : وَاْفَاطِمَتَا	عَلِيًّا : وَاَعْلِيَّا	زَيْنَبَ : وَا زَيْنَبَاهُ
عَلْقَمَةَ : وَاَعْلَقَمَتَا	أَبَ الْأَيْتَامِ : وَا أَبَ الْأَيْتَامَا	مَوَالِيًّا : وَاْمَوَالِيَّا
المُصْطَفَى : وَاْمُصْطَفَى		

تمرین ۸۰- مَيِّزِ الْمُنَادَى مِنَ الْمَنْدُوبِ فِي الْجُمْلِ التَّالِيَةِ مَعَ ذِكْرِ نَوْعِ الْإِعْرَابِ وَ سَبَبِهِ:

در جملات زیر منادا را از مندوب با ذکر نوع و سبب اعراب آن متمایز ساز.

۱. القرآن الكريم: يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ.^۱

ترجمه: یوسف از این موضوع، صرف نظر کن! و تو ای زن نیز از گناهت استغفار کن، که از خطاکاران بودی.

- یوسُفُ: منادای مفرد معرفه مبنی بر ضم که حرف ندا از آن حذف شده است.

۲. القرآن الكريم: فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ.^۲

ترجمه: و هنگامی که (مأمور یوسف) بارهای آنها را بست، ظرف آبخوری پادشاه را در بارِ برادرش گذاشت؛ سپس کسی صدا زد؛ «ای اهل قافله، شما دزد هستید».

- أَيَّتُهَا الْعَيْرُ: (أَيَّتُ: منادای نکره مقصوده)، (ها: های تنبیه)، (العیرُ: عطف بیان از أُيْتُهَا)

^۱ یوسف/۲۹.

^۲ یوسف/۷۰.

۳. القرآن الکریم: يَا بَتِ لَّا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَانِ عَصِيًّا.^۱

ترجمه: ای پدر! شیطان را پرستش مکن، که شیطان نسبت به خداوند رحمان، عصیانگر بود.

– يَا بَتِ: منادی مضاف به یای متکلم است که (یاء) حذف شده و به جای آن (تاء) مکسور آمده و کسره بر حذف (یاء) دلالت دارد.

۴. الإمام علی(ع): وَاَعْجَبَاهُ أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ؟^۲

ترجمه: شگفتا! آیا معیار خلافت، صحابی پیامبر بودن است؟ اما صحابی بودن و خویشاوندی ملاک نیست؟

– وَاَعْجَبَاهُ: منادای مندوب است. عَجَبَ مفرد معرفه مبنی بر ضم تقدیری.

تذکر: الفِ هاء مضموم و یا ساکن، عمدتاً زائد است و برای امتداد صدا و تأثیرگذاری ندبه می آید.

۵. یا مُحَمَّدَاهُ يَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَيْنُ بِالْعَرَاءِ.

ترجمه: ای محمد! ای محمد! درود ملائکه آسمان بر تو، این حسین تو است که در صحرا افتاده است.

– یا مُحَمَّدَاهُ یا مُحَمَّدَاهُ: منادای مندوب است و مفرد معرفه مبنی بر ضم تقدیری.

تذکر: الفِ هاء ساکن برای امتداد صوت در ندبه افزوده شده است.

۶. وَأَمَّنْ هُوَ الْآيَةُ الْكُبْرَى لِمُعْتَبِرٍ وَمَنْ هُوَ النِّعْمَةُ الْعُظْمَى لِمُعْتَمِّمٍ.

ترجمه: ای کسی که او نشانه بزرگ بود برای کسانی که عبرت می گیرند و ای کسی که نعمت بزرگ بود برای کسانی که قدر نعمتها را مغتنم می شمارند.

– وَأَمَّنْ: منادای مندوب است، مَنْ مبنی بر سکون و مبنی بر ضم تقدیری چون منادای مفرد معرفه است.

^۱ مریم/۴۴.

^۲ نهج البلاغه/الحکمة ۱۹۰.

۷. وَالْهَفْتَاهُ لِعُصْبَةِ عَلَوِيَّةٍ تَبَعَتْ أُمِّيَّةَ بَعْدَ عَزِّ قِيَادِهَا.

ترجمه: وامصیبتا برای علویان، که این گروه بنی امیه را بعد از محکم شدن قدرت حکومتش به سختی انداختند.

– وَالْهَفْتَاهُ: منادای مندوب است.

تذکر: هاء ساکن برای امتداد صوت در ندبه افزوده شده است.

۲-۷- ترخیم

تمرین ۸۱- رَحْمِ الْأَسْمَاءِ التَّالِيَةِ إِذَا صَحَّ ذَلِكَ مَعَ بَيَانِ سَبَبِ الْجَوَازِ أَوْ الْإِمْتِنَاعِ:

اسمهایی که آمده هر جا که صحیح است مرخّم کن با بیان علت جواز یا امتناع ترخیم.

عبدالله: مرخّم نمی شود، چون که یکی از شرایط ترخیم این است که علم غیر مضاف باشد در حالیکه عبد به الله اضافه شده است.

حُسَيْن: مرخّم می شود، چون علم است، مضاف نیست، مفرد و زائد بر ۳ حرف است. يَا حُوسَى بعد می شود يَا حُوسَا.

زید: مرخّم نمی شود، چون ۳ حرف بیشتر ندارد و شرط در ترخیم این بود که زائد بر ۳ حرف باشد.

هند: مرخّم نمی شود، چون ۳ حرف بیشتر ندارد و شرط در ترخیم این بود که زائد بر ۳ حرف باشد.

عَلَمَةٌ: مرخّم می شود، (یا عَلَمٌ) چون علم است، مضاف نیست، مفرد و زائد بر ۳ حرف است و مختوم به تاء تأنیث هم جایز است که ترخیم شود چه علم باشد و چه علم نباشد.

ابن الملک: مرخّم نمی شود، چون مرکب است به ترکیب اضافه .

أبا الأيتام: مرخّم نمی شود، چون ترکیبش ترکیب اضافی است.

موالی: مرخّم نمی شود، چون اضافه به یاء متکلم شده است.

یحیی: مرخّم می شود، چون علم است، مضاف نیست، مفرد و معرفه و زائد بر ۳ حرف است. (یا یحیی)

الرّشید: اگر ال در الرّشید را زائد بگیریم و رشید را علم بدانیم در این صورت مرخّم می شود. (یا رشی)

ولی اگر ال را موصوله بدانیم در این صورت رشید یعنی شخص رشد یافته و چون علم نیست مرخّم نمی شود.

زینب: مرخّم می شود، چون علم است، مضاف نیست، مفرد و زائد بر ۳ حرف است. (یا زین)

إبراهیم: مرخّم می شود، چون علم است، مضاف نیست، مفرد و زائد بر ۳ حرف است. (یا ابراهی)

شُعَیب: مرخّم می شود، چون علم است، مفرد و زائد بر ۳ حرف است. (یا شُعَی که بعد می شود یا شُعَا)

أَبَاعَبْدِ اللَّهِ: مرخّم نمی شود، چون ترکیبش ترکیب اضافی است.

أَحْمَد: مرخّم می شود، چون علم است، مفرد و زائد بر ۳ حرف است. (یا أَحْم)

يَعْقُوبُ: مرخّم می شود، چون علم است، مفرد و زائد بر ۳ حرف است. (یا يَعْقُو)

بیت لَحْمٍ: اگر مرکب را ترکیب مزجی بدانیم مرخّم می شود که در این صورت کلمه دوم آن ترخیم

می شود (یا بیت) ولی اگر این مرکب را ترکیب اضافی بدانیم، مرخّم نمی شود، چون شرایط ترخیم را ندارد.

بَعْلَبَك: مرکب مزجی است که مرخّم می شود (یا بَعْل).

تمرین ۸۲- مَيِّزَ بَيْنَ الْأَسْمَاءِ الَّتِي يُرَخَّمُ عَنْ غَيْرِهَا:

اسمهایی که ترخیم می شوند را از غیرشان جدا کن.

۱. یا زَيْدٌ: ترخیم نمی شود چون ۳ حرف بیشتر ندارد.

۲. یا قَائِمٌ: ترخیم نمی شود چون علم نیست.

۳. یا عبد الشمس: ترخیم نمی شود چون مرکب اضافی است.

۴. یا شَابَ قَرْنَاهَا: ترخیم نمی شود چون مرکب اسنادی است (کسیکه موهایش سفید شده است).

۵. یا زَلَّةَ الْقَدَمِ: ترخیم نمی شود چون مرکب اضافی است یا ممکن است مرکب اسنادی باشد.

۶. یا أَبَا الْأَيْمَةِ: ترخیم نمی شود چون مرکب به ترکیب اضافی است.

تمرین ۸۳- أعرب الجُمْلِ التَّالِيَةَ:

اعراب(نقش)جملات زیر را بنویس.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ ...^۱

ترجمه : او کسی است که برق را به شما نشان می دهد، که هم مایه ترس است و هم مایه امید...

- هُوَ : مبتدا و محلاً مرفوع.

- الَّذِي : خبر و محلاً مرفوع.

- يُرِي : فعل مضارع مرفوع به ضمه مقدر بر یاء.

- كُمْ : مفعول به برای يُرِي و محلاً منصوب.

- الْبَرْقَ : مفعول به دوم.

- خَوْفًا : مفعول به سوم.

- وَ : حرف عطف.

- طَمَعًا : معطوف به خَوْفًا و منصوب.

۲. الْإِمَامُ عَلِيُّ(ع): الْحَذَرَ الْحَذَرَ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرَ حَتَّى كَانَهُ غَفْرًا.^۲

ترجمه : هشدار! هشدار! به خدا سوگند، چنان پرده پوشی کرده که پنداری تو را بخشیده است.

- الْحَذَرَ : مفعول به برای فعل محذوف.

- الْحَذَرَ : تأکید لفظی و منصوب.

- فَ : حرف عطف.

^۱ الرعد/۱۲.

^۲ نهج البلاغه/الحكمة ۳۰.

- وَ: حرف قسم، مبنی بر فتح.
- الله: مجرور به حرف جر.
- لَقَدْ: (ل+قَدْ)ل: حرف تأکید قَدْ: حرف تحقیق.
- سَتَرَ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر هُوَ محلاً مرفوع.
- حَتَّى: حرف عطف.
- كَأَنَّ: از حروف مشبّهة بالفعل.
- هُ: اسم كَأَنَّ و محلاً منصوب.
- غَفَرَ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر هُوَ محلاً مرفوع و خبر برای كَأَنَّ محلاً مرفوع.

۳. الإِمامُ عَلِيُّ(ع): يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوَّتِكَ فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِّغَيْرِكَ.^۱

ترجمه: ای فرزند آدم! آنچه را که بیش از نیاز خود فراهم کنی، برای دیگران اندوخته‌ای.

- يَا: حرف ندا.
- ابْنُ: منادای مضاف و منصوب.
- آدَمَ: مضاف الیه و مجرور با فتحة نیابی.
- مَا: اسم شرط، مفعول به مقدم و محلاً منصوب.
- كَسَبْتَ: فعل ماضی و فاعل آن ضمیر بارز ت، محلاً مرفوع. فعل شرط.
- فَوْقَ: مفعول فیهِ و منصوب.
- قُوَّتِ: مضاف الیه و مجرور.
- كَ: مضاف الیه و محلاً مجرور.
- فَ: حرف جزا.

^۱ نهج البلاغه/الحکمة ۱۹۲.

- أنت : مبتدا و محلاً مرفوع.

- فيه : جار و مجرور.

- خازنٌ : خبر و مرفوع. أنتَ خازنٌ : جواب شرط از نوع جمله اسمیه محلاً مرفوع.

- لغير : جار و مجرور.

- ك : مضاف اليه و محلاً مرفوع

۲-۸- مفعول لاجله یا له

تمرین ۸۴- دُلَّ عَلَى الْمَفْعُولِ بِهِ وَالْمَفْعُولُ لِأَجْلِهِ فِي الْجُمْلَةِ التَّالِيَةِ:

مفعول به و مفعول لاجله را در جملات مشخص کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا.^۱

ترجمه: بگو: «اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگار من بودید، در آن صورت، (بخاطر تنگ نظری) امساک می کردید، مبدا انفاق مایه تنگدستی شما شود» و انسان تنگ نظر است.

- خَزَائِنَ: مفعول به. عامل آن تَمْلِكُونَ است.

- خَشْيَةَ: مفعول لاجله. عامل آن لَأَمْسَكْتُمْ است.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا.^۲

ترجمه : و هر گاه از آنان [مستمندان] روی برتابی، و انتظار رحمت پروردگارت را داشته باشی (تا) گشایشی در کارت پدید آید و به آنها کمک کنی)، با گفتار نرم و آمیخته با لطف با آنها سخن بگو.

^۱ الإسراء/۱۰۰.

^۲ الإسراء/۲۸.

- اِبْتِغَاءً: مفعول لِاجله. عامل اَنْ تُعْرِضَنَّ است.

- تَرْجُوَهَا: هَا مفعول به. عامل اَنْ تَرْجُوْا است.

۳. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): الْجُلُوسُ فِي الْمَسْجِدِ اِنْتِظَارَ الصَّلَاةِ عِبَادَةً مَا لَمْ يَحْدُثْ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: وَمَا الْحَدِيثُ؟ قَالَ (ص): الْاِغْتِيَابُ.^۱

ترجمه: نشستن در مسجد به خاطر انتظار کشیدن نماز عبادت است تا زمانیکه حدثی حادث نشود، گفته شد یا رسول الله حدث چیست؟ فرمود غیبت کردن.
- اِنْتِظَارَ الصَّلَاةِ: مفعول لِاجله. عامل اَنْ الْجُلُوسُ است.

۴. الْاِمَامُ عَلِيُّ (ع): مَا اَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْاَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ وَ اَحْسَنُ مِنْهُ تِيَهُ الْفُقَرَاءِ عَلٰى الْاَغْنِيَاءِ اِتِّكَالًا عَلٰى اللَّهِ.^۲

ترجمه: چه نیکو است فروتنی توانگران در برابر مستمندان، برای به دست آوردن پاداش الهی، و نیکوتر از آن خویشتنداری مستمندان در برابر توانگران برای توکل بر خداوند.
- تَوَاضُعٌ: مفعول به. عامل اَنْ اَحْسَنَ.
- طَلَبًا: مفعول لِاجله. عامل اَنْ مَا اَحْسَنَ است.
- اِتِّكَالًا: مفعول لِاجله. عامل اَنْ اَحْسَنَ است.

۵. الْاِمَامُ الْبَاقِرُ (ع): عَجَبًا لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الدَّاءِ كَيْفَ لَا يَحْتَمِي مِنَ الذُّنُوبِ مَخَافَةَ النَّارِ.^۳
ترجمه: بسیار تعجب کردم از کسی که به خاطر ترس از بیماری از غذا خودداری می کند. این شخص چگونه از گناه خودداری نمی کند به خاطر ترس از آتش.

^۱ این شعبه حرانی، حسن بن علی، پیشین، ص ۴۷.

^۲ نهج البلاغه/الحکمة ۴۰۶.

^۳ مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الاطهار، تهران: دارالکتب الاسلامیه، بی جا، بی تا، ج ۵۹، ص ۲۶۹.

- مَخَافَةَ الدَّاءِ: مفعول لِاجله. عامل آن يَحْتَمِي است.

- مَخَافَةَ النَّارِ: مفعول لِاجله. عامل آن لَايَحْتَمِي است.

٦. الإِمَامُ الكَاظِمُ(ع): إِنَّمَا وَضِعَتِ الزَّكَاةُ قُوْتًا لِلْفُقَرَاءِ.^١

ترجمه: زکات صرفاً برای قوت نیازمندان وضع شده است.

- قُوْتًا: مفعول لِاجله. عامل آن وَضِعَت است.

٧. وَ أَقْوَامًا أَجَابُوا اللَّهَ خَوْفًا لَهُ يَجْعَلُونَ لَهُ سَمِيًّا.^٢

ترجمه: و جماعتها و قومهایی که اطاعت می کنند خدا را به خاطر ترسی که از او دارند و برای خدا برتری و علو قائل هستند.

- الله: مفعول به. عامل آن أَجَابُوا است.

- خَوْفًا: مفعول لِاجله. عامل آن أَجَابُوا است.

- سَمِيًّا: مفعول به. عامل آن يَجْعَلُونَ است.

٨. يُغْضِي حَيَاءً وَ يُغْضِي مِنْ مَهَابَتِهِ فَمَا يُكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَتَسَمَّى.^٣

ترجمه: او کسی است که چشمهایش را به خاطر حیا می بندد و چشم دیگران هم بسته می شود به خاطر ترس از هیبت و وقار او، او کسی است که در نزد او صحبت نمی شود مگر زمانی که تبسم کند.

- حَيَاءً: مفعول لِاجله. عامل آن يُغْضِي است.

^١ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم: مؤسسه آل بیت(ع)، بی جا، بی تا، ج ٦، ص ٤.

^٢ آئینه وند، صادق، الأدب السیاسی فی الاسلام، تهران: سمت، پنجم، ١٣٨٠ ه. ش، ص ٤٨.

^٣ ابن هشام، عبدالله بن یوسف، مغنی اللیبیب عن کتب الاعاریب، بیروت: لبنان، بی جا، ١٣٤١ ه. ش، ج ١، ص ٤٢١.

۹. أَشَارَتْ بِطَرْفِ الْعَيْنِ خَيْفَةً أَهْلِهَا إِشَارَةً مَدْعُورٍ وَلَمْ تَتَكَلَّمْ.

ترجمه: به خاطر ترس از خانواده اش مانند شخص ترسیده، به گوشه چشم اشاره کرد و سخن نگفت.
- خَيْفَةً: مفعول لِاجله. عامل آن أَشَارَتْ است.

تمرین ۸۵- حَوْلَ الْأَفْعَالِ الْوَارِدَةِ بَيْنَ هِلَالَيْنِ إِلَى صِيغَةِ الْمَفْعُولِ لِأَجَلِهِ مَقْرُونًا بِ«أَل» أَوْ مُجَرَّدًا مِنْهَا: فعلهایی که داخل پرانتز است را به صیغه مفعول لِاجله تبدیل کن یا بدون (ال) یا با (ال).

۱. ذَابَ قَلْبِي (رَحِمَ) عَلَى الْفَقِيرِ.

- ذَابَ قَلْبِي رَحْمًا عَلَى الْفَقِيرِ.

ترجمه: قلبم به خاطر ترحم بر فقیر ذوب شد.

۲. يَتَصَدَّقُ الصَّالِحُونَ (ابْتِغَى) وَجْهَ اللَّهِ.

- يَتَصَدَّقُ الصَّالِحُونَ ابْتِغَاءً وَجْهَ اللَّهِ.

- يَتَصَدَّقُ الصَّالِحُونَ لِابْتِغَاءِ وَجْهِ اللَّهِ.

ترجمه: نیکوکاران به خاطر کسب رضایت خداوند صدقه می دهند.

۳. لَا نُحِبُّ أَنْ تَكُونَ لَنَا سُمْعَةً رَدِيئَةً (خَافَ) الْفَضِيحَةَ.

- لَا نُحِبُّ أَنْ تَكُونَ لَنَا سُمْعَةً رَدِيئَةً خَوْفَ الْفَضِيحَةِ.

- لَا نُحِبُّ أَنْ تَكُونَ لَنَا سُمْعَةً رَدِيئَةً لِحَوْفِ الْفَضِيحَةِ.

ترجمه: دوست نداریم که به خاطر ترس از رسوایی، برای ما ریایی (ولو کم) باشد.

۴. أَخْرَجُوهُ مِنْ جَوَارِهِمْ (خَشِيَ) أَنْ يُوقَعَ الْفِتْنَةُ فِي الْبِلَادِ.

- أَخْرَجُوهُ مِنْ جَوَارِهِمْ خَشْيَةَ وَقُوعِ الْفِتْنَةِ فِي الْبِلَادِ.

- أَخْرَجُوهُ مِنْ جَوَارِهِمْ لِحَشْيَةِ وَقُوعِ الْفِتْنَةِ فِي الْبِلَادِ.

ترجمه: آنها را از جوارشان بیرون راندند از ترس اینکه فتنه ای در سرزمین به پا شود.

۵. إِذَا كَرَّمْتَ النَّاسَ أَجَلُوكَ وَإِذَا أَحْسَنْتَ إِلَيْهِمْ أَحَبُّوكَ (أَقْرَبُ) بِفَضْلِكَ.

- إِذَا كَرَّمْتَ النَّاسَ أَجَلُوكَ وَإِذَا أَحْسَنْتَ إِلَيْهِمْ أَحَبُّوكَ إِقْرَارًا بِفَضْلِكَ.

ترجمه: هرگاه مردم را بزرگ داشتی آنها نیز تو را اکرام می کنند و هرگاه به آنان نیکی کردی آنها تو را دوست می دارند تا به فضل و بزرگی تو اقرار می کنند.

۹-۲- مفعول فیه

تمرین ۸۶- دَلَّ عَلَى الْمَفْعُولِ فِيهِ:

مفعول فیه در این تمارین کدام است.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَقَرُّ.^۱

ترجمه: آن روز انسان می گوید: «راه فرار کجاست؟»

- يَوْمَ: ظرف زمان و مفعول فیه.

إِذٍ: دلالت بر جمله اضافه شده محذوف دارد و ظرف نیست. وقتی يَوْمَ به آن اضافه می شود، با هم ظرف است.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: ... وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...^۲

ترجمه: و شما پاداش خود را بطور کامل در روز قیامت خواهید گرفت.

- يَوْمَ: ظرف زمان و مفعول فیه.

^۱ القيامة/ ۱۰.

^۲ آل عمران/ ۱۸۵.

۳. التُّرَّانُ الْكَرِيمِ: قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحَىٰ.^۱

ترجمه: گفت: «میعاد ما و شما روز زینت [روز عید] است؛ به شرط اینکه همه مردم، هنگامی که روز، بالا می‌آید، جمع شوند.»

– ضحی: ظرف زمان و مفعول فیه.

۴. التُّرَّانُ الْكَرِيمِ: ... وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ.^۲

ترجمه: و یک روز نزد پروردگارت، همانند هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمیرید.

– عِنْدَ: ظرف مکان و مفعول فیه.

۵. التُّرَّانُ الْكَرِيمِ: كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَ لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ.^۳

ترجمه: چه بسیار اقوامی را که پیش از آنها هلاک کردیم؛ و به هنگام نزول عذاب فریاد می‌زدند

(و کمک می‌خواستند) ولی وقت نجات گذشته بود.

– حِينَ: ظرف زمان و مفعول فیه.

۶. التُّرَّانُ الْكَرِيمِ: وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا.^۴

ترجمه: و هر انسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته‌ایم؛ و روز قیامت، کتابی برای او بیرون می‌آوریم که

^۱ طه/۵۹.

^۲ الحج/۴۷.

^۳ ص/۳.

^۴ الإسراء/۱۳.

آن را در برابر خود، گشوده می‌بیند! (این همان نامه اعمال اوست).

- یَوْمَ: ظرف زمان و مفعول فیه.

۷. الْقُرْآنَ الْكَرِيمِ: الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ...^۱

ترجمه: فرشتگانی که حاملان عرشند و آنها که گردا گرد آن (طواف می‌کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند...

- حَوْلَ: ظرف مکان و مفعول فیه.

۸. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع): تَكَلَّمُوا تَعْرِفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.^۲

ترجمه: سخن بگویند تا شناخته شوید، زیرا که انسان در زیر زبان خود پنهان است.

- تَحْتَ: ظرف مکان و مفعول فیه.

۹. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع): مَنْ رَضِيَ بِالْعَافِيَةِ مِمَّنْ دُونَهُ رُزِقَ السَّلَامَةَ مِمَّنْ فَوْقَهُ.^۳

ترجمه: کسی که به عافیت و سلامتی مادون خود (پایین تر از خود) راضی شود، از کسی که بالاتر از اوست سلامتی روزیش خواهد شد.

- دُونُ: ظرف مکان و مفعول فیه.

- فَوْقَ: ظرف مکان و مفعول فیه.

^۱ غافر/۷.

^۲ نهج البلاغة / الحكمة ۳۹۲.

^۳ مجلسی، محمدباقرین محمدتقی، پیشین، ج ۷۲، ص ۵۲.

۱۰. فِیْ أَىِّ یَوْمٍ مِّنَ المَوْتِ أَفْرَأُ أیَوْمَ لَمْ یُقَدَّرْ أَمْ یَوْمَ قُدِّرُ.^۱

ترجمه: نمی دانم در کدام یک از دو روزم از مرگ فرار کنم، آیا در روزی که مرگ مقدر نشده یا در روزی که مقدر شده.

- یَوْمَ: ظرف زمان و مفعول فیه.

- یَوْمَ: ظرف زمان و مفعول فیه.

۱۱. حَتَّىٰ إِذَا طُفَّتْ سَبْعًا حَوْلَ قَبَّتِهِ تَأْمَلُ البَابَ تَلْقَاءَ وَجْهِهِ فَفَیْفُ.^۲

ترجمه: حتی زمانی که هفتمین طواف را انجام می دهی به گرد خانه او، رو به رو را نگاه کن، پس بایست.

- حَوْلَ: ظرف مکان و مفعول فیه.

۲-۱۰- مفعول معه

تمرین ۸۷- مَبِّزَ بَيْنَ «وَاو» الْمَعِيَةِ و «وَاو» الْعَطْفِ:

واو معیت و واو عطف را مشخص کن.

۱. الْقُرْآنُ الْکَرِیْمُ: فَأَجْمِعُوا أَمْرُكُمْ وَ شُرَكَاءَ كُمْ ثُمَّ لَا یَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَیْكُمْ غَمَةً.^۳

ترجمه: فکر خود، و قدرت معبودهایتان را جمع کنید؛ سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند.

- أَمْرُكُمْ وَ شُرَكَاءَ كُمْ: واو عطف است.

^۱ ابن هشام، عبدالله بن یوسف، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۵.

^۲ حیدری، محمد، قطوف مختارة، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، دوم، ۱۴۱۷ ه.ق، ص ۲۶۵.

^۳ یونس/۷۱.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يَحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ...^۱

ترجمه: و برای کسانی است که در این سرا [سرزمین مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و دوست می دارند کسانی که به سویشان هجرت کردند...

– الدَّارَ وَالْإِيمَانَ: واو معیت است.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَقُلْنَا يَا أَدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ.^۲

ترجمه: و گفتیم: «ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن».

– أَنْتَ وَ زَوْجُكَ: واو عطف است.

۴. الْإِيمَانُ عَلَى (ع): يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ.^۳

ترجمه: پسر من! از دوستی با احمق بپرهیز، چرا که می خواهد به تو نفعی رساند اما دچار زیان می کند.

– إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ: واو عطف است.

۵. كَيْفَ حَالِكَ وَ الْحَوَادِثَ.

ترجمه: همراه با حوادث حالت چطور است؟

– حَالِكَ وَ الْحَوَادِثَ: واو معیت است.

^۱ الحشر/۹.

^۲ البقرة/۳۵.

^۳ نهج البلاغة / الحكمة ۳۸.

۶. سَافَرْتُ إِلَى الشَّامِ أَنَا وَأَخُوكَ.

ترجمه: من و برادرت به شام مسافرت کردیم.

– أَنَا وَأَخُوكَ: واو عطف است.

۷. مَرَرْتُ بِزَيْدٍ وَإِيَّاهُ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَجَمِيعَ إِخْوَتِهِ.

ترجمه: از کنار زید عبور کردم، و سلام کردم بر او، به همراه همه برادرانش.

– بِزَيْدٍ وَإِيَّاهُ: واو معیت است.

– عَلَيْهِ وَجَمِيعَ: واو معیت است.

۸. رَأَيْتُكَ أَنْتَ وَصَاحِبِنَا مَاشِيَيْنِ عَلَى شَاطِئِ دَجَلَةَ.

ترجمه: تو و رفیقمان را دیدم که در حال رفتن به شط دجله هستید.

– أَنْتَ وَصَاحِبِنَا: واو عطف است.

۹. كُنْ أَنْتَ وَابْنُ عَمِّكَ مُتَوَافِقَيْنِ.

ترجمه: تو با پسر عمویت با هم موافق باشید.

– أَنْتَ وَابْنُ: واو عطف است.

تمرین ۸۸- ضَعْ عِلَامَةَ (√) أَمَامَ الْجَوَابِ الصَّحِيحِ:

قرار بده علامت √ را مقابل جواب صحیح.

۱. الْمَفْعُولُ مُطْلَقٌ هُوَ:

۷. أ. مَصْدَرٌ يُذَكَّرُ بَعْدَ فِعْلٍ مِنْ لَفْظِهِ.

ج. مَصْدَرٌ يُذَكَّرُ بَعْدَ الْفِعْلِ لِإِيضَاحِ سَبَبِهِ.

ب. مَا وَقَعَ عَلَيْهِ فِعْلُ الْفَاعِلِ.

د. إِسْمٌ زَمَانٌ أَوْ مَكَانٌ ضَمِنَ مَعْنَى «فِي».

۲. اِسْمُ الْفِعْلِ يَأْتِي:

أ. مُتَعَدِّياً. ج. مَعْلُوماً وَقَدْ يَأْتِي مَجْهُولاً.

ب. لَازِماً. د. أَوْ ب.

۳. لَفْظُ «النَّسَبِ» فِي جُمْلَةِ «أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ النَّسَبِ»:

أ. مَجْرُورٌ مَحَلًّا عَلَى الْإِضَافَةِ. ج. مَرْفُوعٌ لَفْظاً، مَجْرُورٌ مَحَلًّا.

ب. مَرْفُوعٌ لَفْظاً، مَنصُوبٌ مَحَلًّا. د. مَجْرُورٌ لَفْظاً، مَرْفُوعٌ مَحَلًّا عَلَى الْفَاعِلِيَّةِ.

۴. تَكُونُ جُمْلَةُ الْاِخْتِصَاصِ:

أ. فِي مَوْضِعِ النَّصْبِ عَلَى الْحَالِ.

ب. فِي مَوْضِعِ الرَّفْعِ عَلَى الْفَاعِلِيَّةِ.

ج. فِي مَوْضِعِ النَّصْبِ عَلَى الْمَفْعُولِيَّةِ.

د. جَازَ فِيهَا الْوَجْهَانِ: النَّصْبُ عَلَى الْمَفْعُولِيَّةِ، الرَّفْعُ عَلَى الْفَاعِلِيَّةِ.

۵. «تَعْرِيفاً» فِي جُمْلَةِ «نَشَرْتُ هَذِهِ الْمَقَالَةَ تَعْرِيفاً بِالِدَّعْوَى الَّتِي بَيْنَنَا»:

أ. مَفْعُولٌ مُطْلَقٌ. ج. حَالٌ.

ب. تَمْيِيزٌ. د. مَفْعُولٌ لَه.

۶. الْجَهَاتُ وَالْمَقَادِيرُ مِنْ قَبِيلِ:

أ. أسماء المكان المحدود. ج. أسماء المكان المصوغ من المصدر.

ب. ظرف الزمان. د. أسماء المكان المبهم.

۷. «يَوْمٌ» فِي جُمْلَةٍ «يَوْمَ الْجُمُعَةِ مُبَارَكٌ»:

أ. منصوبٌ على الظرفية. ج. مرفوعٌ على الابتدائية.

ب. منصوبٌ على أنه المفعول فيه. د. مرفوعٌ على الفاعلية.

۸. الأصلُ في المفعولِ بهِ:

أ. أن يُؤخَرَ عن عامِلِهِ.

ب. أن يُقدَّمَ على عامِلِهِ وعلى الفاعِلِ.

ج. أن يُؤخَرَ عن الفاعِلِ مُطلقاً.

د. أن يُؤخَرَ عن الفاعِلِ ما لم يُفَضَّ تأخِيرُهُ عنه إلى إخلالِ لفظي أو معنوي.

۹. المفعولُ بهِ:

أ. ظاهرٌ أبداً. ج. يكونُ صريحاً ومؤولاً بالصریح.

ب. إما ظاهرٌ أو مضمَر. د. ب و ج.

۱۰. شرطُ المتعجبِ منه أن يكونَ:

أ. معرفةً. ج. نكرةٌ مبهمةً.

ب. نكرةٌ مختصةً. د. أ و ب.

تمرین ۸۹- عَيْنِ الْمَفَاعِيلِ فِي الْجُمَلِ الْآتِيَةِ، وَبَيِّنْ نَوْعَهَا وَاعْرَابَهَا؟

مفعولها را با نوع و اعرابش در جملات معین کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ...^۱

ترجمه: و فرزندانان را از ترس فقر، نکشید...

- أَوْلَادٌ: مفعول به و منصوب.

- خَشْيَةَ: مفعول لِاجله و منصوب.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ.^۲

ترجمه: کوهها را می‌بینی، و آنها را ساکن و جامد می‌پنداری، در حالی که مانند ابر در حرکتند؛ این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده؛ او از کارهایی که شما انجام می‌دهید مسلماً آگاه است.

- الْجِبَالَ: مفعول به و منصوب.

- تَحْسَبُهَا: تَحَسَّبُ از افعال قلوب است (۲ مفعولی است) هَا مفعول به اول و محلاً منصوب و جَامِدَةً مفعول

به دوم و منصوب (تنوین نصب علامت اعراب آن است).

- مَرَّ: مفعول مطلق نوعی و منصوب.

- صُنِعَ: مفعول مطلق و منصوب که عامل آن حذف شده، صُنِعَ صُنِعَ اللَّهُ یعنی صُنِعَ صُنِعاً.

- كُلٌّ: مفعول به و منصوب.

^۱ الإِسْرَاءُ/۳۱.

^۲ النحل/۸۸.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا.^۱

ترجمه: و هر گاه از آنان [مستمندان] روی برتابی، و انتظار رحمت پروردگارت را داشته باشی (تا گشایشی در کارت پدید آید و به آنها کمک کنی)، با گفتار نرم و آمیخته با لطف با آنها سخن بگو.

- ابْتِغَاءً: مفعول لاجله و منصوب.

- تَرْجُوهَا: هَا مفعول به و محلاً منصوب.

- قَوْلًا: مفعول مطلق نوعی و منصوب.

۴. الْإِمَامُ الصَّادِقُ (ع): إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا عَجَّلَ عُقُوبَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ سُوءًا أَمْسَكَ عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ حَتَّى يُوَافِيَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۲

ترجمه: زمانیکه خداوند برای بنده ای خیر را اراده کند به عقوبت او در دنیا می شتابد و زمانیکه برای بنده ای بدی را اراده کند گناهان او را نگه می دارد تا در روز قیامت به طور کامل به آن گناهان رسیدگی شود.

- خَيْرًا: مفعول به و منصوب برای فعل أَرَادَ. (تنوین نصب علامت اعراب آن است).

- عُقُوبَةً: مفعول به و منصوب برای فعل عَجَّلَ.

- سُوءًا: مفعول به و منصوب برای فعل أَرَادَ دومی. (تنوین نصب علامت اعراب آن است).

- ذُنُوبَ: مفعول به برای فعل أَمْسَكَ و منصوب.

- يَوْمَ: مفعول فیه و منصوب.

۵. فَيَا قَلْبُ صَبْرًا عَلَى حُزْنِهِمْ فَعِنْدَ الْبَلَايَا تَكُونُ الْعِبرَةُ.^۳

ترجمه: پس ای قلب بر اندوه آنها صبر کن که در کنار بلاها و مصیبتها عبرتهایی نهفته است.

^۱ الإسراء/۲۸.

^۲ مجلسی، محمدباقرین محمدتقی، پیشین، ج ۷۸، ص ۱۷۷.

^۳ همان، ج ۲۷، ص ۱۳۷.

- صَبْرًا: مفعول مطلق و منصوب که عامل آن حذف شده و مفعول مطلق به جای آن آمده است،
إِصْبِرْ صَبْرًا.

- عِنْدَ: مفعول فیه و منصوب.

۶. وَمَشَيْتَ مَشِيَّةً قَانِعٍ مُتَوَاضِعٍ لِلَّهِ لَا يَزْهُو وَلَا يَتَكَبَّرُ.^۱

ترجمه: تو مانند شخص قانع و متواضع به خاطر خدا راه رفتی، که هیچ غرور و تکبری نمی ورزد.
- مَشِيَّةً: مفعول مطلق و منصوب.

۷. يَرَى الْبَخِيلُ سَبِيلَ الْمَالِ وَاحِدَةً إِنَّ الْكَرِيمَ يَرَى فِي مَالِهِ سُبُلًا.^۲

ترجمه: انسان بخیل راه مال را (راه مصرف مال) فقط یک راه می داند و انسان بخشنده در مالش راههایی را می بیند.

- يَرَى از افعال ۲ مفعولی است، سَبِيلَ مفعول به اول و منصوب و وَاحِدَةً مفعول به دوم و منصوب.

- يَرَى از افعال ۲ مفعولی است سُبُلًا مفعول به اول و منصوب. (تنوین نصب علامت اعراب آن است.) و
فِي مَالِهِ که شبه جمله است مفعول به دوم و محلاً منصوب.

۸. رَأَيْتُ اللَّهَ أَكْبَرَ كُلِّ شَيْءٍ مُحَاوَلَةً وَ أَكْثَرَهُمْ جُنُودًا.^۳

ترجمه: معتقدم که خداوند بزرگتر است از هر چیزی از حیث کوشش و تلاش و بیشترین ایشان است
از نظر سربازان و لشکریان.
- رَأَيْتُ از افعال قلوب، اللَّهُ مفعول به اول و منصوب. أَكْبَرَ مفعول به دوم و منصوب.

تمرین ۹۰- شَكَلِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ:

اعراب کلماتی که زیر آن خط کشیده شده را مشخص کن.

^۱ رستاخیز، عباس، المنتخب الاشعار فی مناقب الابرار، تهران: عرفان، بی جا، ۱۳۸۱ ه. ش، ج ۳، ص ۹۹.

^۲ هاشمی، احمد، جواهر البلاغة فی المعانی و البیان و البدیع، تهران: الهام، ۱۳۷۷ ه. ش، ص ۲۱۸.

^۳ سیوطی، جلال الدین، الشواهد المنتخبة، قم: اسماعیلیان، هشتم، ۱۴۱۶ ه. ق، ص ۷۳.

عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ الدَّوْلِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) فَرَأَيْتُهُ مُطْرَقًا مُتَفَكِّرًا فَقُلْتُ: فِيمَ تَفَكَّرَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ بِلَدِكُمْ هَذَا لِحَنًا فَأَرَدْتُ أَنْ أَصْنَعَ كِتَابًا فِي أُصُولِ الْعَرَبِيَّةِ، فَقُلْتُ: إِذَا فَعَلْتَ هَذَا أَحْيَيْتَنَا وَبَقَيْتَ فِينَا هَذِهِ اللَّعْنَةُ.

ثُمَّ أَتَيْتُهُ بَعْدَ ثَلَاثٍ فَالْتَمَيْتُ إِلَى صَاحِبَةٍ فِيهَا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْكَلَامُ كُلُّهُ اسْمٌ وَفِعْلٌ وَحَرْفٌ، فَالِاسْمُ مَا أَنْبَأَ عَنِ الْمُسَمَّى، وَالْفِعْلُ مَا أَنْبَأَ عَنِ حَرَكَةِ الْمُسَمَّى، وَالْحَرْفُ مَا أَنْبَأَ عَنِ مَعْنَى لَيْسَ بِاسْمٍ وَلَا فِعْلٍ. ثُمَّ قَالَ لِي: اتَّبِعْهُ وَزِدْ فِيهِ مَا وَقَعَ لَكَ وَاعْلَمْ يَا أبا الْأَسْوَدِ إِنَّ الْأَشْيَاءَ ثَلَاثَةٌ ظَاهِرٌ وَمُضْمَرٌ وَشَيْءٌ لَيْسَ بِظَاهِرٍ وَلَا مُضْمَرٍ، وَإِنَّمَا يَتَفَاوَضُ الْعُلَمَاءُ فِي مَعْرِفَةِ مَا لَيْسَ بِظَاهِرٍ وَلَا مُضْمَرٍ. قَالَ أَبُو الْأَسْوَدِ: فَجَمَعْتُ عَنْهُ أَشْيَاءَ وَعَرَضْتُهَا عَلَيْهِ فَكَانَ مِنْ ذَلِكَ حُرُوفُ النَّصْبِ فَذَكَرْتُ مِنْهُ: إِنَّ وَأَنَّ وَلَيْتَ وَلَعَلَّ وَكَانَ وَلَمْ أَذْكَرْ لَكِنَّ. فَقَالَ لِي: لِمَ تَرَكَتُهَا؟ فَقُلْتُ: لَمْ أَحْسِبْهَا مِنْهَا فَقَالَ: بَلَى هِيَ مِنْهَا، فزَادَ فِيهَا.¹

ترجمه: ابی الأسود دوئلی گفت: بر علی بن ابیطالب داخل شدم، پس دیدمش نشسته در حالیکه تفکر می کرد، پس گفتمش به چه می اندیشی ای امیرمؤمنان؟ گفت من در شهر شما سخنی را شنیدم (که در قواعد عرب اشتباه بود)، پس اراده کردم که کتابی را در اصول قواعد عربی بنویسم، پس گفتم اگر این کار را انجام بدهی ما را احیاء می کنی و باقی می ماند در بین ما این زبان.

بعد از ۳ روز آمدم پس حضرت نوشته ای را به من داد که در آن نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحيم، سخن تمامش یا اسم است یا فعل و یا حرف، پس اسم چیزی است که از مسمی (ذات خارجی) خبر می دهد، و فعل چیزی است که از حرکت آن ذات خبر می دهد و حرف از معنی غیر مستقلی که نه اسم است و نه فعل (بلکه از آن معنی غیر مستقل ربطی) خبر می دهد.

پس به من گفتم: حرفی را که نوشتیم دنبال کن و آنچه را که به نظرت می رسد به آن اضافه کن و بدان ای ابوالأسود اشياء ۳ دسته اند: یا ظاهرند یا پنهانند یا نه ظاهر و نه پنهانند. علماء بر همدیگر برتری می جویند در معرفت چیزی که نه ظاهر است نه پنهان. ابوالأسود گفت: پس از حضرت چیزهایی را جمع کردم و بر او عرضه کردم پس حروف نصب از آنها بود، پس ذکر کردم از آن: إِنَّ وَّ أَنَّ وَّ لَيْتَ وَّ لَعَلَّ وَّ كَانَ وَّ لَكِنَّ را ذکر نکردم.

پس (آن حضرت) به من گفتم: چرا آن را (لکن) ترک کردی؟ پس گفتم من لکن را از آن (حروف نصب) نمی شمارم، پس گفتم: بلکه لکن هم از حروف نصب است پس (حضرت لکن را هم) اضافه کرد در آن.

¹ المتقی علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، بیروت: شارع سوریا، بی جا، ۱۴۰۵ ه. ق، الخبر ۲۹۴۵۶.

- بن: بدل یا عطف بیان و مجرور.
- طَالِبٌ: مضاف الیه برای اَبی و چون از اسماءِ خمسَه است و سه شرط را همزمان داراست (مفرد است، مضاف است، مضاف الیه آن یای متکلم نیست) اعراب آن به حرف است و چون در حالت جر قرار دارد جر آن به یاء است.
- تُفَكِّرُ: فعل مضارع و مرفوع به ضمه.
- أَمِيرٌ: منادای مضاف و منصوب.
- أَنْ أَصْنَعَ كِتَابًا: أَصْنَعَ منصوب است به أَنْ ناصبه و كِتَابًا مفعول به برای أَصْنَعَ.
- الْعَرَبِيَّةُ: مضاف الیه و مجرور.
- هَذَا: مفعول به و محلاً منصوب.
- اللُّغَةُ: عطف بیان از هَذِهِ و هَذِهِ فاعل است برای بَقِيَّتِ.
- ثَلَاثٌ: مضاف الیه و مجرور.
- صَحِيفَةً: مفعول به برای أَلْتَقَى.
- الْفِعْلُ: مبتدا و مرفوع.
- أَبَا الْأَسْوَدِ: منادای مضاف و منصوب.
- ثَلَاثَةٌ: خبر برای أَنْ و مرفوع.
- الْعُلَمَاءُ: فاعل و مرفوع.
- مُضْمَرٌ: مجرور عطف بر ظاهر.
- أَشْيَاءٌ: مفعول به و منصوب.
- عَرَضْتُهَا: فعل ماضی مبنی بر سکون، ضمیر بارز ت فاعل، محلاً مرفوع، هَا مفعول به و محلاً منصوب.
- حُرُوفٌ: عطف بیان.
- لَكِنَّ: مفعول به و محلاً منصوب.

تمرین ۹۱- أعرب الجُمْل التَّالِيَةَ:

جملات زیر را اعراب گذاری کن.

۱. القرآنُ الْكَرِيمُ: ... وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ ...^۱

ترجمه: و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد...

- القرآنُ: مبتدا و مرفوع.

- الْكَرِيمُ: صفت برای قرآن و مرفوع.

- لَوْ لَا: حرف شرط.

- دَفَعُ: مبتدا و مرفوع.

- اللَّهُ: مضاف الیه و مجرور.

- النَّاسُ: مفعول به و منصوب. عامل آن مصدر دَفَعُ.

- بَعْضُ: بدل جزء از کل.

- هُمْ: مضاف الیه و محلاً مجرور.

- بِيَعْضٍ: جار و مجرور.

- لَ: لام جواب شرط.

- فَسَدَتِ: فعل ماضی مبنی بر فتح.

- الْأَرْضُ: فاعل و مرفوع.

۲. الإمام علی(ع): لَعَنَ اللَّهُ الْأَمْرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ وَ النَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ.^۲

ترجمه: لعنت خدا بر آنان که به معروف فرمان دهند، و خود آن را واگذارند، و از منکر بازدارند و خود آن را به جا آرند.

^۱ البقرة/۲۵۱.

^۲ نهج البلاغه/خطبه ۱۲۹.

- الإِمَامُ: مبتدا و مرفوع.
- عَلِيٌّ: بدل و مرفوع.
- لَعَنَ: فعل ماضی مبنی بر فتح.
- اللَّهُ: فاعل و مرفوع.
- الْآمِرِينَ: مفعول به و منصوب به یاء.
- بِالْمَعْرُوفِ: جار و مجرور.
- التَّارِكِينَ: صفت برای الآمرين.
- لَهُ: جار و محلاً مجرور.
- وَ: حرف عطف مبنی بر فتح.
- النَّاهِينَ: مفعول به و منصوب به یاء.
- عَنِ الْمُنْكَرِ: جار و مجرور.
- الْعَامِلِينَ: صفت برای النَّاهِينَ.
- بِهِ: جار و محلاً مجرور.

۲-۱۱- حال

تمرین ۹۲- مَيِّزِينَ الْحَالِ وَصَاحِبِ الْحَالِ وَاذْكُرْ حَالَةَ كُلِّ مِنْهُمَا هَلْ هُوَ مَعْرِفَةٌ أَوْ نَكْرَةٌ أَوْ هُوَ جَامِدٌ أَوْ مُشْتَقٌّ إِنْخ: در این تمرینها حال را از صاحب حال جدا کن و حالت هر کدام را که آیا معرفه است یا نکره یا جامد یا مشتق و یا حالات دیگر را بیان کن.

۱. التُّرَانَ الْكَرِيمِ: قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ.^۱

ترجمه: بگو: « انفاق کنید؛ خواه از روی میل باشد یا اکراه، هرگز از شما پذیرفته نمی‌شود؛ چرا که شما قوم فاسقی بودید.»

^۱ التوبة/۵۳.

- طَوْعاً: حال جامد.

- كَرهاً: حال جامد.

- ضمير فاعلی أَنْفَقُوا (واو): صاحب حال و معرفه.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا^۱.

ترجمه: آیا نمی‌دانید چگونه خداوند هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است.

- كَيْفَ: حال جامد غیر مؤول به مشتق است.

- ضمير فاعلی تَرَوْا (واو): صاحب حال و معرفه.

- طَبَاقًا: حال جامد.

- سَبْعَ سَمَاوَاتٍ: صاحب حال و نکره.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ^۲.

ترجمه: بار دیگر (به عالم هستی) نگاه کن، سرانجام چشمانت (در جستجوی خلل و نقصان ناکام مانده) به سوی تو باز می‌گردد در حالی که خسته و ناتوان است.

- خَاسِئًا: حال مشتق.

- الْبَصَرُ: صاحب حال و معرفه.

- هُوَ حَسِيرٌ: جمله اسمیه و حال جمله محلاً منصوب.

- یک احتمال اینکه الْبَصَرُ صاحب حال باشد، احتمال دیگر اینکه ضمير فاعلی خَاسِئًا است که به

الْبَصَرُ باز می‌گردد. احتمال دوم را حال متداخله گویند، یعنی حالی که صاحب حالش داخل درحال

اول باشد.

^۱ نوح/۱۵.

^۲ الملک/۴.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَمًا وَرُجُوعًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ...^۱

ترجمه: هنگامیکه نماز را به پایان رساندید، خدا را یاد کنید؛ ایستاده و نشسته، و در حالیکه به پهلو آرמידه‌اید...

- قِيَامًا: حال جامد و مؤول به مشتق و نکره.

- رُجُوعًا: حال جامد و مؤول به مشتق و نکره.

- عَلَىٰ جُنُوبِكُمْ: جار و مجرور و حال.

- ضمیر فاعلی فَادْكُرُوا (واو): صاحب حال و معرفه.

۵. إِنَّمَا الْمَيِّتُ مَنْ يَعِيشُ كَثِيْبًا كَاسِفًا بَالُهُ قَلِيلَ الرَّجَاءِ.

ترجمه: مرده واقعی کسی است که زندگی کند در حالیکه دارای غم و غصه و اندوه است و در حالیکه فکرش نگران است، امیدواریش کم است.

- كَثِيْبًا: حال مشتق و نکره.

- كَاسِفًا: حال مشتق و نکره.

- قَلِيلَ الرَّجَاءِ: حال مشتق.

- ضمیر فاعلی يَعِيشُ(هُوَ): صاحب حال و معرفه.

۶. تُرِيدُونَ لِلْعُلْيَا سَبِيْلًا وَهَلْ لَكُمْ إِلَيْهَا وَ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ سَبِيْلَ.

ترجمه: اراده می کنید برای آن مرتبه بلند راهی را و آیا برای شما به سوی آن مرتبه بلند راهی هست در حالیکه شما به آن راه جاهل هستید.

- أَنْتُمْ جَاهِلُونَ: جمله اسمیه، حال است.

- كُمْ در لَكُمْ صاحب حال و معرفه.

^۱ النساء/۱۰۳.

۷. إِذَا جَاءَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكَ فَجِدْ بِهَا عَلَى النَّاسِ طُرّاً إِنَّهَا تَتَقَلَّبُ.

ترجمه: زمانیکه دنیا به تو روی آورد پس آن را به طور کامل به مردم ببخش، به درستی که آن دگرگون می شود.

- طُرّاً: حال جامد.

- النَّاسِ: صاحب حال و معرفه.

۸. زَيْدٌ شَيْخًا أَحْسَنُ مِنْهُ شَابًّا.

ترجمه: زید در حال پیری بهتر است از حال جوانی.

- شَيْخًا: حال جامد غیر مؤول به مشتق.

- شَابًّا: حال جامد غیر مؤول به مشتق.

- زَيْدٌ: صاحب حال و معرفه.

۹. لَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ كَرَّ عَلَيَّ أَسَدًا.

ترجمه: زمانیکه نگاه کردم به او، حمله کرد بر من، در حالیکه شجاع بود.

- أَسَدًا: حال جامد غیر مؤول به مشتق.

- ضَمِيرٌ فَاعِلِي كَرَّ (هُوَ): صاحب حال و معرفه.

۲-۱۱-۱- اقسام حال و ارتباط آن به صاحب آن

تمرین ۹۳- بَيْنَ الْجُمَلِ الْحَالِيَةِ وَمَا يَرْبُطُهَا مَعَ صَاحِبِ الْحَالِ وَهَلْ هَذَا الْإِرْتِبَاطُ وَاجِبٌ أَوْ جَائِزٌ:

جمله های حالیه را بیان کن و چه چیزی حال را به صاحب حال ربط داده است و آیا این ارتباط واجب است یا جایز.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ* مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ* لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرَأُ النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ أَ فَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ^۱

ترجمه: حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلتند و روی گردانند.*هیچ یادآوری تازه‌ای از طرف پروردگارشان برای آنها نمی‌آید، مگر آنکه با بازی (و شوخی) به آن گوش می‌دهند.*این در حالی است که دل‌هایشان در لهو و بی‌خبری فرو رفته است! و ستمگران پنهانی نجوا کردند (و گفتند): «آیا جز این است که او بشری همانند شماست؟! آیا به سراغ سحر می‌روید، با اینکه (چشم دارید و) می‌بینید؟»

- وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ: جمله اسمیه، حال.

- النَّاسِ: صاحب حال.

ارتباط واجب است که به واو و ضمیر باشد. چون جمله حالیه، اسمیه است و در آغاز این جمله اسمیه ضمیری است که به صاحب حال برمی‌گردد.

- اسْتَمَعُوهُ: جمله فعلیه، حال و محلاً منصوب. (فعل آن ماضی مثبت و دارای ضمیر رابط فاعلی واو است که ذکر آن جایز شمرده می‌شود).

- ضمیر مفعولی هِم در يَأْتِيهِمْ صاحب حال است.

- وَهُمْ يَلْعَبُونَ: جمله اسمیه، حال.

^۱ الأنبياء/۱-۳.

- صاحب حال یا می تواند ضمیر مفعولی هم در یَأْتِيهِمْ باشد و یا می تواند ضمیر فاعلی واو در فعل استَمَعُوهُ باشد که هر دو جایز است.

ارتباط واجب است که به واو و ضمیر باشد. چون جمله حالیه، اسمیه است و در آغاز این جمله اسمیه ضمیری به صاحب حال برمی گردد.

- لَاهِيَةً: حالِ مفردِ مشتق است.

صاحب حال ضمیر فاعلی واو در فعل يَلْعَبُونَ است.

رابط فقط از نوع ضمیر است چون حال مفرد مشتق است.

- وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ: جمله اسمیه، حال.

صاحب حال ضمیر فاعلی واو در فعل تَأْتُونَ است.

ارتباط واجب است که به واو و ضمیر باشد. چون جمله حالیه، اسمیه است و در آغاز این جمله اسمیه ضمیری است که به صاحب حال برمی گردد.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: فَكَذَّبَ وَ عَصَى* ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى. ۱

ترجمه: اما او تکذیب و عصیان کرد* سپس پشت کرد و پیوسته (برای محو آیین حق) تلاش نمود.

- يَسْعَى: جمله فعلیه، حال و محلاً منصوب.

- صاحب حال ضمیر مستتر فاعلی هُوَ در فعل أَدْبَرَ است.

- رابط فقط همان ضمیر مستتر هُوَ در يَسْعَى است.

۳. الْإِمَامُ عَلِيُّ(ع): إِنِّي لَا أُحْتَكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّاوَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنهَاكُمُ عَنِ مَعْصِيَةِ إِلَّاوَأَتَنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا. ۲

۱ النازعات/ ۲۱ و ۲۲.

۲ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم و دررالکلم، به کوشش: سیدمهدی رجائی، قم: دارالکتب الاسلامی، اول، ۱۴۱.

ه.ق، ص ۲۸۳.

ترجمه: به درستی که من شما را ترغیب بر طاعتی نمی کنم مگر اینکه خودم بر شما سبقت گرفتم و نهی از معصیتی نمی کنم مگر اینکه خودم از آن معصیت کناره گیری کردم.

– أُسْبِقُ: جمله فعلیه، حال و محلاً منصوب.

چون حال فعل مضارع مثبت است رابط فقط ضمیر مستتر انا در أُسْبِقُ است.

– اَتَّأْهِی: جمله فعلیه، حال و محلاً منصوب.

چون حال فعل مضارع مثبت است رابط فقط ضمیر مستتر انا در اَتَّأْهِی است.

۴. اَتَيْتُكَ مِنْ بِلَادٍ بَعِيدَةٍ وَقَدْ اَعْيَانِي التَّعَبُ وَجَهْدِي الْجَوْعَ.

ترجمه: از شهر دور خدمت تو رسیدم در حالیکه سختی مرا ناتوان کرده و گرسنگی مرا به زحمت انداخته است.

– وَقَدْ اَعْيَانِي التَّعَبُ: جمله اسمیه، حال و محلاً منصوب.

رابط(وَقَدْ) است زیرا حال جمله فعلیه مثبت است و این فعل خالی از ضمیر و فاعل آن اسم ظاهر است.

۵. هَذَا كِتَابٌ مُنْزَلٌ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَا عَشٌّ.

ترجمه: این کتابی است که نازل شده که هیچ شکی در آن نیست و خلاف واقعی هم در آن نیست.

– لَا رَيْبَ فِيهِ: جمله اسمیه، حال و محلاً منصوب.

– صاحب حال ضمیر نائب فاعلی مُنْزَلٌ است.

رابط در این مثال ضمیری است که در جمله حالیه قرار دارد.

۶. عَهْدُتُكَ مَا تَصْبُو وَفِيكَ شَيْبَةٌ فَمَا لَكَ بَعْدَ الشَّيْبِ صَبًا مَتِيماً.

ترجمه: من عهد بستم بودم با تو که تمایلات کودکانه را نداشته باشی، در حالیکه در تو جوانی و

شباب است، پس چه شده تو را که در پیری امیال کودکانه را به طور کامل داری؟

– وَفِيكَ شَيْبَةٌ: جمله اسمیه، حال و محلاً منصوب

صاحب حال ضمیر فاعلی (أنت) در تَصْبُو.

رابط در این مثال ضمیر است.

- صَبَّأً: حال جامد است.

- ضمیر کَ در لَكَ: صاحب حال.

تمرین ۹۴- أصلح الأغلط في الأمثلة التالية:

در این مثالها غلطها را اصلاح کن.

۱. جاء زيدٌ و يَضْحَكُ.

- جاءَ زيدٌ يَضْحَكُ.

ترجمه: زيد آمد در حالیکه می خندید.

- يَضْحَكُ: جمله فعلیه، حال و محلاً منصوب

چون حال در این مثال فعل مضارع مثبت است رابط فقط ضمیر و به واو نیازی نیست.

۲. هُوَ الْحَقُّ وَلَا شَكَّ فِيهِ.

- هُوَ الْحَقُّ لَا شَكَّ فِيهِ.

ترجمه: آن حق است و شکی در آن نیست.

- لَا شَكَّ فِيهِ: جمله اسمیه، حال و منصوب.

- الْحَقُّ: صاحب حال.

این جمله تأکید مضمون جمله قبل (هُوَ الْحَقُّ) است. اگر جمله حالیه تأکید جمله قبل باشد رابط فقط

ضمیر است و به واو نیازی نیست.

۳. مَا لَنَا وَلَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ.

- مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ.

ترجمه: چه شده ما را که به خدا ایمان نمی آوریم.

- لا تُؤْمِنُ بِاللَّهِ: جمله فعلیه حال و محلاً منصوب.

- لَنَا: صاحب حال.

جمله فعلیه که فعلش مضارع منفی به لا است حال قرار گرفته و در این صورت رابط فقط ضمیر بوده و نیازی به واو نیست.

۴. مَا قَدَّمْتُ إِلَيْهِ إِلَّا وَقَدْ رَحَّبَ بِي.

- مَا قَدَّمْتُ إِلَيْهِ إِلَّا رَحَّبَ بِي.

ترجمه: چیزی را به او تقدیم نکردم مگر اینکه ترساند مرا.

- قَدْ رَحَّبَ بِي: جمله فعلیه، حال و محلاً منصوب.

- ضمیر مجرور (ه) در إِلَيْهِ: صاحب حال.

فعل ماضی مثبت که بعد از إِلَّا واقع شده حال است، در اینصورت واجب است که جمله حال خالی از واو و قَدْ باشد. همان ضمیر رَحَّبَ رابط است.

۵. لَا تَشْحَ عَلَى صَدِيقِكَ وَ جَادَ أَوْ بَخِلَ.

- لَا تَشْحَ عَلَى صَدِيقِكَ جَادَ أَوْ بَخِلَ.

ترجمه: نسبت به دوستت بخل و تنگ نظری نکن، جود بکنند یا بخل بورزد.

- جَادَ: جمله فعلیه، حال و محلاً منصوب.

- صَدِيقِكَ: صاحب حال.

- جَادَ: جمله فعلیه و حال.

این فعل ماضی مثبت است، لکن چون قبل از او واقع شده واجب است که بدون واو استعمال شود.

تمرین ۹۵- اَبْدَلِ الْمَصْدَرَ بِصِيغَةِ الْحَالِ مُفْرَدًا وَ جُمْلَةً وَاذْكُرْ حُكْمَهُ مِنْ جِهَةِ الرَّبْطِ:
مصدر را به صیغه حال مفرد و جمله تبدیل کن و حکم رابط را ذکر کن.

۱. جَاءَ الرَّسُولُ (الرَّكْضُ).

- جَاءَ الرَّسُولُ رَاكِضًا. رابط ضمیر (هُوَ) است.

- جَاءَ الرَّسُولُ يَرَكْضُ. رابط ضمیر (هُوَ) است.

- جَاءَ الرَّسُولُ وَهُوَ يَرَكْضُ. رابط واو و ضمیر (هُوَ) است.

ترجمه: رسول آمد در حال پیاده.

۲. سَافَرَ الْعَبْدُ لَا (الرَّكُوبِ).

- سَافَرَ الْعَبْدُ لَا يَرَكِبُ. رابط ضمیر (هُوَ) است.

ترجمه: بنده مسافرت کرد در حالی که سواره نبود.

۳. لَا تَعِدْ عِدَّةً لَا (الثَّقَةِ) مِنْ نَفْسِكَ بِإِنجَازِهَا.

- لَا تَعِدْ عِدَّةً لَا تَتَّقُ مِنْ نَفْسِكَ بِإِنجَازِهَا. رابط ضمیر (هُوَ) است.

ترجمه: وعده نده وعده ایی که از خودت به وفای آن اطمینان نداری.

۴. خَرَجَ الطَّالِبُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ لَمْ (التَّنْبِيهِ) أَسْتَاذُهُ.

- خَرَجَ الطَّالِبُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ وَلَمْ يَتَّبِعْهُ أَسْتَاذُهُ. رابط واو و ضمیر (هُوَ) است.

- خَرَجَ الطَّالِبُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ وَلَمْ يُتَّبِعْهُ أَسْتَاذُهُ. رابط واو و ضمیر (هُوَ) است.

ترجمه: دانش آموز خارج شد از مدرسه درحالیکه استادش را از این خروج آگاه نکرد.

۲-۱۱-۲- مرتبه حال و صاحب آن و عامل آن

تمرین ۹۶- هَلْ يُمَكِّنُ تَقْدِيمُ الْحَالِ عَلَى عَامِلِهَا فِي الْأَمْثَلَةِ الْآتِيَةِ:

در مثالهایی که می آید آیا تقدیم حال بر عاملش امکان دارد؟

۱. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): كُلُّ وَ أَنْتَ تَشْتَهِي، وَأَمْسِكِ وَ أَنْتَ تَشْتَهِي.^۱

ترجمه: بخور در حالیکه اشتها داری و از خوردن خودداری کن در حالیکه اشتها داری.

- در این مثال تقدیم حال بر عاملش جایز نیست. یکی از موارد عدم جواز تقدیم حال بر صاحب حال این است که حال جمله ایی باشد که رابط آن واو است.

۲. الْإِمَامُ الصَّادِقُ (ع): دَعِ إِبْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ، وَيُؤَدِّبُ سَبْعًا وَ أَلْزِمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ، فَإِنْ أَفْلَحَ، وَ إِلَّا

فَإِنَّهُ لَا خَيْرَ فِيهِ.^۲

ترجمه: فرزندت را رها کن که ۷ سال بازی کند و ۷ سال ادب شود و ۷ سال هم او را ملازم خودت قرار ده که اگر رستگار شد که شد و اگر نشد خیری در او نیست.

- جمله يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ حال است و این هم صاحب حال است و رابط هم در این جمله حالیه ضمیر است، تقدیم حال بر عامل جایز است، چون عامل فعل متصرف است و مانعی از موانع هم وجود ندارد.

- جمله يُؤَدِّبُ سَبْعًا حال است و رابط هم در این جمله حالیه ضمیر است، تقدیم حال بر عامل جایز است، چون عامل فعل متصرف است و مانعی از موانع هم وجود ندارد.

^۱ مجلسی، محمدباقرین محمدتقی، پیشین، ج ۵۹، ص ۲۹۰.

^۲ همان، ج ۱۰۱، ص ۹۵.

۳. یا صَاحِ هَلْ حُمَّ عِيشٌ بَاقِيًا فَتَرَى

لِنَفْسِكَ الْعُذْرَ فِي إِبْعَادِهَا الْأَمَلَا^۱.

ترجمه: ای صاحب آیا مقدر شده است که زندگانی باقی باشد پس برای نفست در طولانی ساختن آن آرزو عذر ببینی.

- بَاقِيًا حال است از عِيشٌ و تقدیم آن بر عامل اشکالی ندارد زیرا عامل فعل متصرف است.

۴. لَا يَرَكْنَنَّ أَحَدٌ إِلَى الْإِحْجَامِ يَوْمَ الْوَعْيِ مُتَّخِوْفًا لِحِمَامٍ^۲.

ترجمه: احدی در روز نبرد بر عقب نشینی تکیه نکند و از مرگ نهراسد.

- مُتَّخِوْفًا حال از أَحَدٌ و عامل آن لَا يَرَكْنَنَّ که فعلی متصرف است. تقدیم مُتَّخِوْفًا بر آن خالی از اشکال است.

۵. دَعَا إِبْرَاهِيمُ رَبَّهُ مُخْلِصًا.

ترجمه: ابراهیم پروردگارش را در حال اخلاص خواند.

- مُخْلِصًا حال است از إِبْرَاهِيمُ. در این مثال تقدیم جایز است، چون عامل فعلی است متصرف و مانعی از تقدیم وجود ندارد.

۶. مَا أَحْسَنَهُ مُقْبِلًا.

ترجمه: چقدر نیکوست آن شخص در حالیکه روی آورنده است.

- مُقْبِلًا حال و مَا أَحْسَنَ عامل آن. چون عامل جامد است لذا تقدیم حال بر عاملش جایز نیست.

۷. لَيْتَهُ عِنْدَنَا مُقِيمًا.

ترجمه: ای کاش نزد ما اقامت داشت.

- مُقِيمًا حال از ضمیر لَيْتَهُ که در اینجا به معنی تَمَنِّيَةٌ است. عامل در این مثال معنوی بوده یعنی عامل متضمن معنی فعل است اما متضمن حروف فعل نیست. تقدیم در اینجا جایز نیست. چون چیزی که معنی فعل را دارد ولی حروف فعل را ندارد، تقدیم حال بر آن جایز نیست.

^۱ ابن عقیل، عبدالله بن عبدالرحمن، شرح ابن عقیل، محمد بن عبدالله ابن مالک، محمد محی عبدالحمید الدین، تهران: استقلال،

سوم، ۵۱۳۸۴. ش، ج ۲، ص ۶۳۸.

^۲ همان، ج ۲، ص ۶۳۹.

۸. الْهَلَالُ بَيْنَ السُّحُبِ مُضِيئاً.

ترجمه: ماه در بین ابرها است در حالیکه روشن کننده است.

- مُضِيئاً حال از ضمیر مستتر در بَيْنَ السُّحُبِ است. بَيْنَ السُّحُبِ متعلق به عاملی محذوف و آن عامل، از افعال یا اوصاف عموم (مثل: اِسْتَقَرَّ - مَسْتَقَرَّ) است. تقدیم در اینجا جایز نیست چون عامل ظرف است.

۹. هَلْ جَاءَكَ أَحَدٌ رَاكِباً؟

ترجمه: آیا فردی سواره نزد تو آمد؟

- تقدیم حال بر عامل آن جایز است، زیرا عامل فعل متصرف است.

۱۰. كَأَنَّ الْفَارِسَ رَاكِباً أَسَدٌ.

ترجمه: گویا سوار کار چون شیر سواری می کند.

- تقدیم حال بر عامل جایز نیست زیرا عامل، معنوی است. كَأَنَّ که همان عامل است متضمن معنی فعل (تَشْبِهَة) است اما متضمن حروف فعل نیست.

۱۱. لَأَصْبِرُ مُحْتَسِباً.

ترجمه: قطعاً صبر می کنم در حالیکه امیدوار به اجر و ثواب هستم.

- تقدیم حال بر عامل جایز نیست زیرا بر سر عامل لام تأکید آمده است و این لام صدارت طلب است و جایز نیست که چیزی بر آن مقدم شود.

۱۲. تَقَدَّمَ النِّسَاءُ شَتَّى.

ترجمه: زنان مقدم شدند در حالیکه پراکنده شدند.

- تقدیم حال بر عامل آن جایز است زیرا عامل فعل متصرف است.

تمرین ۹۷- صَحَّ مَا تَرَى مِنَ الْخَطِّ فِي هَذِهِ الْأَمْثَلَةِ:

خطاهای مثالها را اصلاح کن.

۱. مُقِيمًا لَيْتَهُ عِنْدَنَا.

- لَيْتَهُ عِنْدَنَا مُقِيمًا.

ترجمه: ای کاش نزد ما اقامت داشت.

تقدیم حال بر عامل جایز نیست زیرا عامل، معنوی است که متضمن معنی فعل است اما متضمن حروف فعل نیست.

۲. طَالِعًا كَأَنَّهُ الْبَدْرُ.

- كَأَنَّهُ الْبَدْرُ طَالِعًا.

ترجمه: چو ماه درخشید.

تقدیم حال بر عامل جایز نیست، زیرا عامل معنوی است. كَأَنَّ که همان عامل است متضمن معنی فعل (تَشْبِيه) است اما متضمن حروف فعل نیست.

۳. عَطُوفًا زَيْدٌ أَخُوكَ.

- زَيْدٌ أَخُوكَ عَطُوفًا.

ترجمه: برادر تو زید، مهربان است.

تقدیم جایز نیست، زیرا عَطُوفًا تأکید مضمون جمله ما قبل است و چون مَوْكَّد جمله قبل است و مَوْكَّد نمی تواند بر مَوْكَّد مقدم شود.

۴. زَيْدٌ خَاطِبًا فَصِيحٌ.

- زَيْدٌ فَصِيحٌ خَاطِبًا.

ترجمه: زید خطاب به خوبی سخن گفته است.

در این مثال تقدیم جایز است چون خَاطِبًا حال از ضمیر فَصِيحٌ است و فَصِيحٌ وصف متصرف است و تقدیم حال اشکالی ندارد.

۵. مُدْبِرًا وَّلِيَّ الْعَسْكَرِ.

- وَّلِيَّ الْعَسْكَرِ مُدْبِرًا.

ترجمه: بازگشت لشکر، در حالیکه پشت کننده بود.

تقدیم در این مثال جایز نیست، زیرا مُدْبِرًا موکد مضمون جمله ما قبل است پس باید مؤخر شود و این تقدیم جایز نیست.

۶. نَزَلَتْ الشِّدَّةُ غَافِلِينَ بِهِمْ.

- نَزَلَتْ الشِّدَّةُ بِهِمْ غَافِلِينَ.

ترجمه: سختی به آنها وارد آمد، در حالیکه آنها غافل بودند.

غَافِلِينَ حال ازضمیر مجرور، چون ذوالحال ضمیر مجرور به حرف ب است تقدیم حال بر عامل جایز نیست.

۷. جَاءَ غُلامٌ هِنْدٍ جَالِسَةً.

- جَاءَ غُلامٌ هِنْدٍ جَالِسًا.

ترجمه: غلام هند نشسته بود.

جَالِسَةً حال است برای هِنْدٍ. برای مضاف الیه حال نمی آید مگر اینکه شرایطی داشته باشد مثلاً مصدر عامل یا وصف عامل باشد یا اگر مصدر و وصف نیست مضاف جزیی از مضاف الیه یا کالجزء باشد. در این مثال هیچ کدام از اینها نیست به همین خاطر صحیح این است که گفته شود جَاءَ غُلامٌ هِنْدٍ جَالِسًا. که جَالِسًا را حال برای غُلامٌ بگیریم. البته اگر غلام را جزئی از هند بگیریم یعنی بتوان مضاف را حذف کرد و حال را از مضاف الیه قرار دهیم که بگوییم جَاءَتْ هِنْدٌ جَالِسَةً. چون در این مثال نمی توان اینگونه گفت، اگر بگوییم غلام هند تعلق به هند دارد گویا از اعضای خانواده هند است لذا این مثال صحیح است.

۸. وَالصُّبْحُ طَالِعٌ وَفَدَّ الْمُسَافِرُ.

– وَفَدَّ الْمُسَافِرُ وَالصُّبْحُ طَالِعٌ.

ترجمه: درحالیکه صبح طلوع کننده بود مسافر به سیر و سفر پرداخت.
در این مثال تقدیم جایز نیست، چون حال مُصَدَّرٌ به واو حالیه است و این واو همان رابط است.

۹. وَأَنْتَ لَاهِ النَّاسِ يُتَقَدَّمُونَ.

– النَّاسُ يُتَقَدَّمُونَ وَأَنْتَ لَاهِ.

ترجمه: مردم پیشرفت می کنند حال آنکه تو دنبال لاهو و لعی.
در این مثال تقدیم جایز نیست چون حال مُصَدَّرٌ به واو حالیه است و این واو همان رابط است.

۱۰. اِشْتَرَيْتُ عَبِيدَ التَّاجِرِ صَامِتًا.

– اِشْتَرَيْتُ عَبِيدَ التَّاجِرِ صَامِتِينَ.

ترجمه: برده تاجری که ساکت بود را خریدم.
در این مثال تقدیم جایز نیست چون صَامِتًا حال از مفعول اِشْتَرَيْتُ آمده است که عَبِيد است اما حال از مضاف الیه صحیح نیست. اگر صَامِتًا را حال از التَّاجِرِ بگیریم صحیح نیست، چون عَبِيد جزء حقیقی التَّاجِرِ نیست، کالجزء است اما نسبت اِشْتَرَى به خود تاجر صحیح نیست چون تاجر مولی است و حال آمدن از آن (خریدن تاجر) صحیح نیست و حال باید از مضاف گرفته شود.

۱۱. عَجِبْتُ مِنْ قُدُومِ بَطِيئًا الرَّسُولِ.

– عَجِبْتُ مِنْ قُدُومِ الرَّسُولِ بَطِيئًا.

ترجمه: تعجب کردم از گامهای فرستاده، در حالیکه کند بود.
در این مثال تقدیم جایز نیست چرا که صاحب الحال مجرور است. در صورتیکه صاحب حال مجرور باشد تقدیم حال بر صاحب الحال جایز نیست.

۱۲. دَخَلْنَا إِلَى الْمَدْرَسَةِ التَّلَامِيذَةَ قَعُودًا.

- دَخَلْنَا إِلَى الْمَدْرَسَةِ وَ التَّلَامِيذَةَ قَعُودًا.

ترجمه: داخل شدیم ما به مدرسه در حالیکه دانش آموزان نشسته بودند.
چون التَّلَامِيذَةَ قَعُودًا جمله اسمیه است و این جمله خالی از ضمیر رابط است واجب است که رابط در این جا واو باشد.

تمرین ۹۸- أَعْرَبِ الْجُمْلَ التَّالِيَةَ:

جملات زیر را ترکیب کن.

۱. الْقُرْآنَ الْكَرِيمَ: وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ.

ترجمه: و چون به خانواده خود بازمی‌گشتند [به سبب تمسخر مؤمنان] خوشحال و شادمان باز می‌گشتند.

- وَ: حرف استیناف.

- إِذَا: مفعول فیه.

- انْقَلَبُوا: فعل و فاعل آن ضمیر بارز واو محلاً مرفوع.

- إِلَى: حرف جر.

- أَهْلَ: مجرور به حرف جر.

- هُمْ: مضاف الیه و محلاً مجرور.

- انْقَلَبُوا: فعل و فاعل آن ضمیر بارز واو، محلاً مرفوع برای تأکید انْقَلَبُوا اول.

- فَكِهِينَ: حال و منصوب به یاء.

^۱ المطففين / ۳۱.

۲. الإمام علی(ع) : یا ابن آدم، إذا رأیت ربک سبحانہ یتابعُ علیک نعمةً و أنت تعصیه فاحذرہ.^۱

ترجمه: ای فرزند آدم! زمانی که خدا را می‌بینی که انواع نعمت‌ها را به تو می‌رساند تو در حالی که معصیت کاری، بترس.

- یا : حرف ندا.

- ابن : منادای مضاف و منصوب.

- آدَمَ : مضاف الیه و مجرور به فتحه فرعی، چون غیر منصرف است.

- إذا : مفعول فیه.

- رأیتَ : فعل و فاعل آن ضمیر بارز ت، محلاً مرفوع.

- ربَّ : مفعول به و منصوب.

- کَ : مضاف الیه و محلاً مجرور.

- سُبْحَانَ : صفت رَبَّ، مفعول مطلق.

- هُ : مضاف الیه و محلاً مجرور.

- یتابعُ : فعل و فاعل آن ضمیر مستتر هُوَ، محلاً مرفوع.

- عَلَیْکَ : جار و مجرور.

- کَ : محلاً مجرور به حرف جر.

- نِعْمَ : مفعول به و منصوب.

- هُ : مضاف الیه و محلاً مجرور.

- وَاو : واو حالیه.

- أَنْتَ : مبتدا و محلاً مرفوع.

- تَعَصِی : خبر جمله فعلیه، محلاً مرفوع. فعل و فاعل آن أَنْتَ مستتر، محلاً مرفوع.

^۱ نهج البلاغه/الحکمة ۲۵.

- ه: مفعول به و محلاً منصوب.

- ف: حرف جزاء.

- احذر: فعل امر، فاعل آن أنت مستتر محلاً مرفوع.

- ه: مفعول به محلاً منصوب.

۳. مَاذَا تَقُولُونَ إِذِ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ: مَاذَا فَعَلْتُمْ وَ أَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَّمِ.^۱

ترجمه: چه می گوئید آن هنگام که پیامبر به شما بگوید ای امت آخرالزمان شما چه کردید؟

- مَاذَا: مفعول به مقدم برای فعل تَقُولُونَ و محلاً منصوب.

- تَقُولُونَ: فعل مضارع و فاعل آن ضمیر بارز واو، محلاً مرفوع.

- إِذِ: مفعول فيه محلاً منصوب.

- قَالَ: فعل ماضی.

- النَّبِيُّ: فاعل و مرفوع.

- لَكُمْ: جار و مجرور.

- مَاذَا: مفعول به مقدم برای فعل فَعَلْتُمْ و محلاً منصوب.

- فَعَلْتُمْ: فعل ماضی و فاعل آن ضمیر بارز تُم، محلاً مرفوع.

- وَ: واو حالیه.

- أَنْتُمْ: مبتدا و محلاً مرفوع.

- آخِرُ: خبر و مرفوع.

- الْأُمَّمِ: مضاف الیه و مجرور.

- أَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَّمِ: جمله حالیه و محلاً منصوب.

^۱ شبر، جواد، أدب الطف أوشعراء الحسين (ع) من القرن الاول الهجری حتی القرن الرابع العشر، بیروت: بی نا، بی جا، ۱۴۲۲ ه. ش.

۲-۱۲- تمییز

۲-۱۲-۱- تمییز مفرد و تمییز نسبت

تمرین ۹۹- مَيِّز تَمِييزَ الْمُفْرَدِ مِنْ تَمِييزِ النِّسْبَةِ:

تمییز مفرد را از تمییز نسبت جدا کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...^۱

ترجمه: و همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم پس نهصد و پنجاه سال در میانشان درنگ کرد اولی بیشتر مردم به او ایمان نیاوردند، سرانجام توفان آنان را در حالی که ستمکار بودند، فرا گرفت...

- سَنَةً: تمییز مفرد.

- عَامًا: تمییز مفرد.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ.^۲

ترجمه: اگر برای آنان هفتاد بار هم آمرزش بخواهی، خدا هرگز آنان را نخواهد آمرزید.

- مَرَّةً: تمییز مفرد.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ لَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلَّةٌ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ أَتَدَىٰ بِهِ...^۳

ترجمه: قطعاً کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، هرگز از هیچ یک از آنان برای رهایی از عذاب هر چند به اندازه آکندگی زمین از طلا فدیة و عوض دهد، پذیرفته نمی‌شود...

- ذَهَبًا: تمییز نسبت.

^۱ العنكبوت/۱۴.

^۲ التوبة/۸۰.

^۳ آل عمران/۹۱.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ.^۱

ترجمه: پس هرکس هم وزن ذره‌ای نیکی کند، آن نیکی را ببیند.

– خیراً: تمییز مفرد.

۵. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا...^۲

ترجمه: گفت: پروردگارا! به راستی استخوانم سست شده و [موی] سرم از پیری سپید گشته...

– شیباً: تمییز نسبت.

۶. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: ...أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا.^۳

ترجمه: ...من مال و ثروتم از تو بیشتر است و از جهت نفرت نیرومندترم.

– مَالاً: تمییز نسبت.

– نَفَرًا: تمییز نسبت.

تمرین ۱۰۰- أَشْكَلِ الْمُمَيِّزَ فِي الْجُمَلِ الْآتِيَةِ وَ اذْكَرْ نَوْعَهُ وَ سَبَبَ شَكْلِهِ:

تمییز را در جمله‌ها اعراب بده و نوع و سبب آن را نیز مشخص کن.

۱. لِي جِبَّةٌ خَزًّا.

– لِي جِبَّةٌ خَزًّا.

ترجمه: لباسی از جنس خز دارم.

خَزًّا: تمییز از قسم الحاقی به تمییز مفرد است چرا که بیان جنس ماقبل را می کند و منصوب است.

^۱ الزلزلة/۷.

^۲ مریم/۴.

^۳ الکهف/۳۴.

۲. أَكْرِمَ بِأَخِيكَ (أخ).

- أَكْرِمَ بِأَخِيكَ أَخًا.

ترجمه: برادرت را گرامی دار برادرانه.

أخًا: تمییز نسبت و منصوب.

۳. مَزَقْنَا الثَّوْبَ (قطع).

- مَزَقْنَا الثَّوْبَ قَطْعًا.

ترجمه: لباس را پاره کردیم از حیث تکه ها.

قَطْعًا: تمییز نسبت و منصوب.

۴. غَرَسُوا الْأَرْضَ (شجر).

- غَرَسُوا الْأَرْضَ شَجْرًا.

ترجمه: درختان را در زمین کاشتند.

شَجْرًا: تمییز نسبت و منصوب.

۵. أَمَا تَمْلِكُونَ ثِقَلَ ذَرَّةٍ (فضة).

- أَمَا تَمْلِكُونَ ثِقَلَ ذَرَّةٍ فَضَّةً.

ترجمه: آیا شما یک مثقال نقره ندارید؟

فَضَّةً: تمییز مفرد و منصوب.

۶. فَقَّتَ (فرع) وَطَبَّتَ (أصل).

- فَقَّتَ فِرْعَاءً وَطَبَّتَ أَصْلًا.

ترجمه: بلند شدی و بالا آمدی از حیث فرع و پاک شدی از حیث اصل.

فِرْعَاءً: تمییز نسبت و منصوب.

أَصْلًا: تمییز نسبت و منصوب.

۷. مَا فِي السَّمَاءِ قَدْرٌ رَاحَةٍ (سحاب).

- مَا فِي السَّمَاءِ قَدْرٌ رَاحَةٍ سَحَابًا.

ترجمه: در آسمان به اندازه کف دست، ابر نیست.

سَحَابًا: تمییز نسبت و منصوب.

۸. تَصَبَّيْتُ أَبْدَانَنَا (عرق) فِي الصَّيْفِ.

- تَصَبَّيْتُ أَبْدَانَنَا عَرَقًا فِي الصَّيْفِ.

ترجمه: ریخته شد بدنهای ما از حیث عرق در تابستان.

عَرَقًا: تمییز نسبت و منصوب.

۲-۱۲-۲ - تمییز کنایات عدد

تمرین ۱۰۱- عَيْنَ تَمْيِيزِ كِنَايَاتِ الْعَدَدِ فِي الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ:

در این عبارات تمییز کنایات عدد را مشخص کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: قَالَ كَمْ مُدَّةً لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ * قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِ الْعَادِينَ.^۱

ترجمه: [خدا] می گوید: از جهت شمار سال‌ها چه مدت در زمین درنگ داشتید؟ * می گویند: روزی یا بخشی از روزی، ولی [ای پرسنده!] از شمارندگان [پیشگاه خود] بپرس.

- کَم در این مثال کَم استفهامی است و تمییز آن عَدَد است.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُم مِّنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ.^۲

ترجمه: از بنی اسرائیل بپرس: چه بسیار نشانه‌های روشن به آنان عطا کردیم.

^۱ المؤمنون/ ۱۱۲ و ۱۱۳.

^۲ البقرة/ ۲۱۱.

- کم در این مثال کنایه از عدد است و مِنْ آیهٔ تمییز آن است و علت اینکه منصوب نیست و مجرور است چون به وسیله فعل متعدی (آتینا) بین کم و تمییز فاصله افتاده است.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَ كَأَيِّنُ مِّنْ دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ...^۱

ترجمه: چه بسیارند جنبندهایی که قدرت ندارند [به دست آوردن] روزی خود را بر عهده بگیرند، خداست که به آنان و شما روزی می‌دهد.

- كَأَيِّنُ کنایه از عدد است و مِنْ دَابَّةٍ تمییز آن است.

۴. كَمْ دِينَارًا أَنْفَقْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

ترجمه: چه تعداد دینار در راه خدا انفاق کردم من؟

- كَمْ در این مثال کم استفهامی است و تمییز آن دیناراً است.

۵. قَرَأْتُ كَذَا كِتَابًا فِي الْأَدَبِ.

ترجمه: من فلان تعداد کتاب در زمینه ادبیات مطالعه کردم.

- كَذَا کنایه از عدد است و كِتَابًا تمییز آن است.

تمرین ۱۰۲- مَيِّزَ بَيْنَ «كَمْ» وَالِاسْتِفْهَامِيَّةِ وَ «كَمْ» الْخَبَرِيَّةِ وَادْكُرْ مَحَلَّهَا مِنَ الْإِعْرَابِ وَاشْكُلْ مُمَيِّزَهَا:

کم استفهامی را از کم خبری جدا کن و ذکر کن که کم چه محلی از اعراب دارد، تمییز آن را اعراب بده.

۱. كَمْ تَسْأَلُونَ بِلَا فَايِدَةٍ.

ترجمه: چه بسا سؤالی می پرسید که بی فایده است.

^۱ العنكبوت / ۶۰.

- کم خبری و تمییز آن به خاطر قرینه تَسْأَلُونَ حذف شده است که سؤال بوده است. کم محلاً منصوب است بنا بر مفعول به بودن برای فعل متعدی تَسْأَلُونَ.

۲. کم نَزَلَتْ بِدَارِنَا (یوم).

- کم یوماً نَزَلَتْ بِدَارِنَا. توجه: اگر کم را استفهامی در نظر بگیریم اینگونه است.

ترجمه: چند روز در خانه ما مهمان شدی؟

کم استفهامی و محلاً منصوب به عنوان مفعول فیه.

- کم یومٍ نَزَلَتْ بِدَارِنَا. توجه: اگر کم را خبری در نظر بگیریم اینگونه است.

ترجمه: چه روزهای زیادی در خانه ما مهمان شدی.

کم خبری و مبتدا و محلاً مرفوع.

۳. کم (ملوک) بَادَ مُلْكُهُمْ.

- کم مُلُوكٍ بَادَ مُلْكُهُمْ.

ترجمه: چه بسیار پادشاهانی که پادشاهی آنان نابود شد.

چون مُلُوك جمع است کم را باید کم خبری بگیریم و بنا بر مبتدا بودن محلاً مرفوع است.

۴. کم تَنُوحُونَ وَلَا تُرْحَمُونَ.

ترجمه: چه بسیار جزع و فزع که می کنید اما رحم نمی شوید.

- کم در این مثال محلاً منصوب است بنا بر مفعول مطلق بودن چرا که کنایه است از مصدری که بعد

از آن آمده است. تمییز کم حذف شده است که نَوْحَةٌ بوده است.

۵. کم لَكَ غِلْمَانٌ وَعَبِيدٌ.

ترجمه: چه بسیار کنیزکان و غلامانی که برای تو هستند.

- کم در این مثال کم خبری است چون غِلْمَانٌ وَعَبِيدٌ هر ۲ جمع هستند و همین قرینه است که کم

خبری است. کم بنا بر مبتدا بودن محلاً مرفوع است.

۶. لَا تَتَذَكَّرُ إِلَى كَمِّ (بلد) ذَهَبِنَا.

- لَا تَتَذَكَّرُ إِلَى كَمِّ بِلدَا ذَهَبِنَا.

ترجمه: به یادمان نمی آید به چه تعداد شهر رفتیم.
کم در این مثال، استفهامی و محلاً مجرور به‌ی‌است.

۷. كَمِّ تَبَعْدُ بَعْدَادَ عَنِ الْفُرَاتِ (فرسخ).

- كَمِّ فَرَسَخًا تَبَعْدُ بَعْدَادَ عَنِ الْفُرَاتِ.

ترجمه: مسافت بغداد تا فرات چند فرسخ است؟
کم در این مثال استفهامی و بنابر مبتدا بودن محلاً مرفوع است چرا که بعداز آن فعل لازم قرار گرفته است.

۸. كَمِّ (دراهم) مَلَكَتْ يَدَيَّ وَ ذَهَبْتِ مِنِّي.

- كَمِّ دَرَاهِمٍ مَلَكَتْ يَدَيَّ وَ ذَهَبْتِ مِنِّي.

ترجمه: چه بسیار درهم‌هایی که من مالک آن شدم و از دستم رفت.
کم در این مثال کم خبری است و نقش آن مفعول به مقدم است.

تمرین ۱۰۳- عَيْنِ أَقْسَامِ التَّمْيِيزِ فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ:

اقسام تمییز را در جملات زیر معین کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا.^۱

ترجمه: با تأمل بنگر چگونه برخی از آنان را بر برخی [در امور مادی و بهره‌های دنیایی] فزونی بخشیدیم، و همانا آخرت از نظر درجات برتر، و از جهت فزونی بیشتر است.

- دَرَجَاتٍ: تمییز نسبت است که چون جمع مؤنث آمده نصب آن با کسره است.

^۱ الإسراء/۲۱.

- تَفْضِيلاً: تمییز نسبت و منصوب استعمال شده است.

دَرَجَاتٍ و تَفْضِيلاً هر دو برای نسبت اکبر به آخرت به صورت تمییز آمده اند.

۲. القرآن الکریم: ... فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا وَ أضعفُ جُندًا* و يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا.^۱

ترجمه: ... پس به زودی خواهند دانست چه کسی جایگاهش بدتر و سپاهش ناتوان تر است؟* و آنان که هدایت یافته‌اند، خدا بر هدایتشان می‌افزاید، و اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ بازدهی نیکوتر است.

- مَكَانًا: تمییز نسبت و منصوب.

- جُندًا: تمییز نسبت و منصوب.

- ثَوَابًا: تمییز نسبت و منصوب.

- مَرَدًّا: تمییز نسبت و منصوب.

۳. القرآن الکریم: وَكَأَيِّنْ مِّنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَن رَّبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَدَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا.^۲

ترجمه: چه بسیار آبادی‌ها که [اهلش] از فرمان پروردگارشان و فرستادگانش روی برگرداندند، پس ما آنان را به حساب سختی محاسبه کردیم و به عذاب بسیار شدیدی عذاب نمودیم.

- كَأَيِّنْ: کنایه از عدد است و قَرْيَةٍ مجرور به مِّن و تمییز آن است.

۴. القرآن الکریم: كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ فَنَادَوا وَ لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ.^۳

^۱ مریم/ ۷۵ و ۷۶.

^۲ الطلاق/ ۸.

^۳ ص/ ۳.

ترجمه: چه بسیار اقوامی که پیش از آنان هلاک کردیم که [وقت نزول عذاب] فریاد کمک خواهی سر دادند، در حالی که وقت گریز و یافتن پناه‌گاه نبود.

- کم در این مثال خبری و محلاً منصوب به عنوان مفعول به برای اهلکنا. تمییز آن هم قرن است.

۵. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ يُبَشِّرُ بِهَا الْمُؤْمِنُ جُزْءًا مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوءَةِ^۱

ترجمه: آن رؤیا که مؤمن بشارت به آن می دهد جزئی از ۴۶ جزء نبوت است.

- جُزْءًا: تمییز عدد برای سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ.

۶. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَعَلَيْهِ أَرْبَعُونَ جُنَّةً حَتَّى يَعْمَلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً، فَإِذَا عَمَلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً انْكَشَفَتْ عَنْهُ الْجُنَنُ^۲.

ترجمه: هیچ بنده ای نیست مگر اینکه دارای ۴۰ پرده و سپر در مقابل گناه و معصیت است تا اینکه ۴۰ گناه کبیره کند، پس وقتی که ۴۰ گناه کبیره از او سر زد این ۴۰ پرده و سپر از او جدا می شود.

- جُنَّةً: تمییز عدد برای أَرْبَعُونَ.

- كَبِيرَةً: تمییز عدد برای أَرْبَعِينَ.

- كَبِيرَةً: تمییز عدد برای أَرْبَعِينَ.

۷. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): كَمَ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَ مَغْرُورٍ بِالسُّتْرِ عَلَيْهِ، وَمَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ^۳.

ترجمه: بسا احسان پیاپی خداوند، گناهکار را گرفتار کند و پرده پوشی خداوند او را مغرور سازد و با ستایش مردم فریب خورد.

^۱ مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، پیشین، ج ۵۸، ص ۱۹۱.

^۲ همان، ج ۷۰، ص ۳۵۵.

^۳ نهج البلاغة / الحكمة ۲۶۰.

- مُسْتَدْرَجٌ : تمییز از کنایات عدد.

- مَغْرُورٌ : تمییز از کنایات عدد.

- مَفْتُونٌ : تمییز از کنایات عدد.

هر ۳ تمییز کم هستند.

۸. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): كَمِ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكْلَاتٍ.^۱

ترجمه: بسا لقمه ای گلوگیر که از لقمه های فراوانی محروم می کند.

- أَكْلَةٌ : تمییز که کنایه از عدد است.

۹. سَمَّتْ تَكَالِيفَ الْحَيَاةِ وَمَنْ يَعِشَ ثَمَانِينَ حَوْلًا، لَا أَبَا لَكَ يَسَامُ.

ترجمه: تکالیف و امور زندگی سخت و دشوار شد و کسی که ۸۰ سال زندگی کند دیگر مهم نیست که بمیرد.

- حَوْلًا : تمییز عدد برای ثمانین است.

۱۰. وَلَوْلَمْ تَكُنْ إِلَّا قَضِيَّةً خَيْرٍ كَفَّتْ شَرَفًا فِي مَأْتِرَاتِ سَجَايَاهُ.^۲

ترجمه: اگر جز قضیه خیر، قضیه دیگر نبود از حیث شرافت و بزرگواری، درسجایای اخلاقی کفایت می کرد.

- شَرَفًا : تمییز نسبت است.

۱۱. لَقَدْ عَلِمْتَ قُرَيْشٌ حَيْثُ كَانَتْ بِأَنَّكَ خَيْرُهَا حَسَبًا وَ دِينًا.^۳

ترجمه: به تحقیق قبیله قریش هر جا که باشند دانستند که تو بهترین فرد آن قبیله ای از حیث حسب و دین.

- حَسَبًا : تمییز نسبت است.

- دِينًا : معطوف است.

^۱ نهج البلاغة / الحكمة ۱۷۱.

^۲ ابن هشام، عبدالله بن یوسف، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۵.

^۳ شبر، جواد، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۵.

تمرین ۱۰۴- عَيْنِ أَقْسَامِ التَّمْيِيزِ فِي الْجُمْلِ التَّالِيَةِ:

اقسام تمییز را در جملاتی که می آید معین کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ.^۱

ترجمه: نزد خدا به شدت موجب خشم است که چیزی را بگویید که خود عمل نمی کنید.

- مَقْتًا: تمییز نسبت از کِبْر است.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ.^۲

ترجمه: چه بسا گروه اندکی، که به توفیق خدا بر گروه بسیاری پیروز شدند.

- فِئَةً: تمییز برای کَم است.

۳. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع): أَكْثَرُ النَّاسِ أَمَلًا أَقَلَّهُمْ لِمَوْتِ ذِكْرًا.^۳

ترجمه: بیشترین مردم از نظر آرزو کمترین آنها هستند از نظر یاد مرگ.

- أَمَلًا: تمییز نسبت است.

- ذِكْرًا: تمییز نسبت است.

^۱ الصف/۳.

^۲ البقرة/۲۴۹.

^۳ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۱۸۶.

۲-۱۳- افعال تفضیل

تمرین ۱۰۵- عَيْنَ حَالَةَ أَفْعَلِ التَّفْضِيلِ وَ كَيْفِيَّةِ عَمَلِهِ:
حالت أَفْعَلِ تفضیل و کیفیت عمل آن را معین کن.

۱. التُّرَّانُ الْكَرِيمِ: ... فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يَحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا.^۱

ترجمه: ... به رفیقش در حالی که با او گفتگو می‌کرد، گفت: من مال و ثروتم از تو بیشتر است و از جهت نفرات نیرومندترم.

- أَكْثَرُ: أَفْعَلُ تَفْضِيلِ مجرد از ال و اضافه است. كَ در مِنْكَ مُفْضَلٌ علیه است که به وسیله مِنْ مجرور شده است. چون چنانچه أَفْعَلُ تَفْضِيلِ مجرد از ال و اضافه باشد لازم است که مُفْضَلٌ علیه مجرور شود یا به مِنْ ظاهر یا به مِنْ مَقْدَرٌ.

۲. التُّرَّانُ الْكَرِيمِ: وَ لَتَجِدَنَّهْمُ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوَةٍ...^۲

ترجمه: و یقیناً آنان را حریص‌ترین مردم به زندگی [دراز مدت] خواهی یافت...

- أَحْرَصَ: أَفْعَلُ تَفْضِيلِ مجرد از ال است ولی به النَّاسِ که معرفه هم است اضافه شده است. پس أَحْرَصَ به النَّاسِ اضافه شده است و النَّاسِ را مجرور کرده است.

^۱ الکهف/۳۴.

^۲ البقرة/۹۶.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا...^۱

ترجمه: و این گونه [که در مکه می‌بینی] در هر آبادی و شهری رؤسا و سردمداران گنهکاری قرار دادیم تا در آن [برای گمراه کردن مردم] نیرنگ زنند...

– أَكْبَرًا: أَفْعَلٌ تَفْضِيلٌ مجرد از ال است ولی به مُجْرِمِيهَا اضافه شده و مُجْرِمِيهَا را مجرور کرده است.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: رَبِّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ...^۲

ترجمه: پروردگارتان به شما داناتر است...

– أَعْلَمُ: أَفْعَلٌ تَفْضِيلٌ مجرد از ال و اضافه است و بِكُمْ جار و مجرور متعلق به أَعْلَمُ است.

۵. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُوهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ...^۳

ترجمه: و اوست که مخلوقات را می‌آفریند سپس آنان را [پس از مرگشان] باز می‌گرداند.

– أَهْوَنُ: أَفْعَلٌ تَفْضِيلٌ مجرد از ال و اضافه است و عَلَيْهِ جار و مجرور متعلق به أَهْوَنُ است.

ضمیر هُوَ مرجع ضمیر اعاده ای است که از يُعِيدُ استفاده می‌شود.

^۱ الأنعام/۱۲۳.

^۲ الإسراء/۵۴.

^۳ الروم/۲۷.

۶. الْعَمَلُ بِالْقُرْآنِ أَكْثَرُ ثَوَابًا مِنْ مُجَرَّدِ تَلَاوَتِهِ.

ترجمه: عمل کردن به قرآن بیشتر است از نظر ثواب از تلاوت قرآن.

– أَكْثَرُ: أَفْعَلُ تَفْضِيلٍ مُجَرَّدٍ مِنْ مُجَرَّدِ جَارٍ وَ مُجَرَّرٍ مُتَعَلِّقٍ بِهِ أَكْثَرُ اسْت.

تمرین ۱۰۶ – بَيْنَ فَاعِلٍ «أَفْعَلُ» التَّفْضِيلِ الظَّاهِرِ أَوْ المُسْتَرِ:

فاعل أَفْعَلُ تَفْضِيلٍ را بیان کن که ظاهر است یا مستتر.

۱. مَا رَأَيْتُ صَدِيقًا أَعْظَمَ فِي قَلْبِهِ الطَّهَارَةَ مِنْهَا فِي قَلْبِ يُوسُفَ.

ترجمه: من صدیقی را ندیدم که طهارت در قلبش بزرگتر و با عظمت تر باشد از آن طهارت که در قلب یوسف است.

– أَعْظَمَ اسْمُ تَفْضِيلٍ وَ الطَّهَارَةُ فاعِلٌ مِنْ نَوْعِ اسْمِ ظَاهِرٍ.

۲. زَيْدٌ أَجَلُ النَّاسِ قَدْرًا وَ أَكْثَرُهُمْ مَالًا.

ترجمه: زید بزرگترین انسانهاست از حیث قدر و منزلت و بیشترین ایشان است از حیث مال.

– أَجَلٌ وَ أَكْثَرُهُمْ اسْمُ تَفْضِيلٍ اسْت وَ فاعِلٌ أَنَّهُا ضَمِيرٌ مُسْتَتَرٍ اسْت که به زید بر می گردد.

۳. لَا يَكُنْ غَيْرِكَ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْخَيْرُ مِنْهُ إِلَيْكَ.

ترجمه: نباید غیر از تو، نزد او محبوب تر و از او به تو بهتر باشد.

– أَحَبَّ اسْمُ تَفْضِيلٍ وَ الْخَيْرُ فاعِلٌ مِنْ نَوْعِ اسْمِ ظَاهِرٍ.

۴. هَلْ فِي النَّاسِ رَجُلٌ أَحَقُّ بِهِ الْحَمْدُ مِنْهُ بِمُحْسِنٍ لَا يَمُنُّ.

ترجمه: آیا بین مردم، مردی هست که سزاوارتر باشد به آن حمد، از شخص محسنی که منت نمی گذارد.

– أَحَقُّ اسْمُ تَفْضِيلٍ وَ الْحَمْدُ فاعِلٌ مِنْ نَوْعِ اسْمِ ظَاهِرٍ.

۵. إِنِّي أَعْرَفُ بِمَوَاقِعِ الْأُمُورِ مِنْكَ.

ترجمه : من عارف تر هستم به موقعیتهای کارها از تو.
- أَعْرَفُ اسم تفضیل و فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

۶. إِنَّهُ أَعَزُّكُمْ وَأَقْرَأُكُمْ لِلضُّيُوفِ.

ترجمه : به درستی که او عزت گزارنده ترین و پذیرایی کننده ترین شما به میهمانهاست.
- أَعَزُّ و أَقْرَأُ اسم تفضیل هستند و فاعل هر ۲ ضمیر هُوَ است که به موصوف بر می گردد.

تمرین ۱۰۷- أَذْكَرَ الْحَرْفَ الَّذِي يَتَعَدَّى بِهِ أَفْعَلَ التَّفْضِيلِ فِي الْمَحَلِّ الْمَفْرَغِ لَهُ:
حرفی را که أَفْعَلَ التَّفْضِيلِ با آن متعدی می شود در جای خالی ذکر کن.

۱. مَا أَوْلَعَ الْمَرْأَةَ لِلِاسْتِعْلَامِ عَنِ الْأَخْبَارِ.

ترجمه : چقدر این خانم علاقه مند است برای خبرگیری از اخبار.
- هرگاه اسم تفضیل دال بر حُب باشد با حرف لِ متعدی می شود.

۲. اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ سَبِيلَهُ.

ترجمه : خداوند آگاه است به کسی که دیگران را از راه خدا گمراه می کند.
- هرگاه اسم تفضیل از ماده علم باشد با حرف بِ متعدی می شود.

۳. الْأُسْتَاذُ أَعْرَفُ مِنْكَ بِتَوْجِيهِ الْمَسَائِلِ.

ترجمه : استاد به فهماندن مسائل آگاه تر است از تو.
- هرگاه اسم تفضیل از ماده علم باشد با حرف بِ متعدی می شود.

۴. الْغَنَى أَحْرَصُ عَلَى الْمَالِ مِنَ الْفَقِيرِ.

ترجمه: انسان غنی حریصتر است بر مال نسبت به انسان فقیر.
- هرگاه اسم تفضیل از ماده حرص باشد با حرف عَلی متعدی می شود.

۵. صَاحِبُ الْعَقْلِ أَرْغَبُ لِلْعِلْمِ مِنَ الْجَاهِلِ.

ترجمه: انسان عاقل راغب تر است به علم نسبت به انسان جاهل.
- هرگاه اسم تفضیل دال بر حُب باشد با حرف لِ متعدی می شود.

۶. أَوْلِيَاءُ اللَّهِ أَزْهَدُ فِي الدُّنْيَا مِنْ كُلِّ أَهْلِ الْعَالَمِ.

ترجمه: اولیاء خدا زاهدتر هستند از هر فرد دیگری در دنیا.
- ماده زَهَدَ با فی متعدی می شود.

۷. هَذَا الْمَكَانُ أَوْلَى لِإِقَامَتِكُمْ مِنْ غَيْرِهِ.

ترجمه: این مکان سزاوارتر است برای اقامت شما از غیر آن.
- ماده وَلَى با حرف لِ متعدی می شود.

۸. حَدِيثُ النِّعْمَةِ أَشَدُّ طَلْبًا لِلجَاهِ مِنْ قَدِيمِهَا.

ترجمه: تازه به دوران رسیده نسبت به فرد اصیل بیشتر دنبال جاه و مقام است.
- ماده شَدَدَ با حرف لِ متعدی می شود.

۹. زَيْدٌ أذْوَقُ لِلْإِنشَاءِ الطَّيِّبِ مِنْ أَخِيهِ.

ترجمه: زید از برادرش باذوق تر است در درک نگارش نیکو.
- ماده ذَوْقُ با حرف لِ متعدی می شود.

۱۰. عِلْمَاءُ الْهَيْئَةِ أَحَدَقُّ مِنَّا بِمَعْرِفَةِ أَحْوَالِ النُّجُومِ وَطَرِيقَةِ سِيرِهَا.

ترجمه: علماء هیئت ماهرتر هستند از ما نسبت به شناخت حالتهای گوناگون ستارگان و راهها سیر و حرکت آنان.

- هرگاه اسم تفضیل از ماده حَذَقَ باشد با حرف ب متعدی می شود.

۲-۱۴- افعال مدح و ذم

تمرین ۱۰۸- صَحَّحْ مَا وَقَعَ مِنَ الْخَطَا فِي الْأَمْثَلِ التَّالِيَةِ:

خطاهایی که در این مثالها آمده است را تصحیح کن.

۱. نِعَمَ رَجُلٌ أُخُوكَ.

- نِعَمَ الرَّجُلِ أُخُوكَ.

- نِعَمَ رَجُلًا أُخُوكَ.

ترجمه: چه خوب مردی است، برادرت.

۲. بئسَ يَزِيدُ الْفَارِسُ.

- بئسَ الْفَارِسُ يَزِيدُ.

ترجمه: یزید، چه بد سوارکاری است.

۳. بئسَ حَدِيثٌ حَدِيثُ جَارِكِ.

- بئسَ الْحَدِيثُ حَدِيثُ جَارِكِ.

- بئسَ حَدِيثًا حَدِيثُ جَارِكِ.

ترجمه: بد خبری است، خبر همسایه تو.

۴. نِعَمَ حُسَيْنٍ الْأَسْتَاذُ الْمَاهِرُ.

- نِعَمَ الْأَسْتَاذُ الْمَاهِرُ حُسَيْنِ.

ترجمه: چه استاد ماهری است، حسین.

۵. سَاءَ زَيْدٌ الْبَخِيلُ.

- سَاءَ الْبَخِيلُ زَيْدٌ.

ترجمه : زید، چه بد بخیل است.

۶. بِئْسَ مَصِيرُ الْهَالِكِينَ الْمَصِيرُ.

- بِئْسَ الْمَصِيرُ مَصِيرُ الْهَالِكِينَ.

ترجمه : چه بد سرنوشتی است، سرنوشت هلاک شده ها.

۷. نِعَمَ طَاعَتِكَ الطَّاعَةُ.

- نِعَمَ الطَّاعَةُ طَاعَتُكَ.

ترجمه : چه خوب اطاعتی است، اطاعت کردن تو.

۸. بِئْسَ الْجَاهِلُ طَالِبُ الْمَالِ.

این مثال خالی از اشکال است.

ترجمه : طالب مال دنیا، چه بد جاهلی است.

تمرین ۱۰۹- أَضْمِرِ الْفَاعِلِ وَ فَسِّرْهُ بِنَكْرَةٍ مَنْصُوبَةٍ عَلَى التَّمْيِيزِ أَوْ بِ «مَا» النِّكْرَةِ:

فاعل را به شکل ضمیر بیاور و (ضمیر) را به نکره منصوبه بنابر تمییز یا مای نکره تفسیر کن.

۱. بِئْسَ التَّجَارَةُ النَّمِيمَةُ.

ترجمه : سخن چینی چه بد تجارتنی است.

- بِئْسَ تَجَارَةُ النَّمِيمَةِ.

- بِئْسَمَا النَّمِيمَةُ.

۲. نِعَمَ الْمَوْلَى سَيِّدِكَ.

ترجمه: رئیس تو، چه سرور خوبی است.

- نِعَمَ مَوْلَا سَيِّدِكَ.

- نِعَمًا سَيِّدِكَ.

۳. نِعَمَ الْقَائِدِ قَائِدِ الْجَيْشِ.

ترجمه: چه خوب فرمانده و رهبری است، فرمانده سپاه.

- نِعَمَ قَائِدًا قَائِدِ الْجَيْشِ.

- نِعَمًا قَائِدِ الْجَيْشِ.

۴. بِئْسَتِ الْعَيْشَةُ عَيْشَةُ الذُّلِّ.

ترجمه: زندگی با خواری و ذلت، چه بد زندگی است.

- بِئْسَتِ عَيْشَةً عَيْشَةُ الذُّلِّ.

- بِئْسَمَا عَيْشَةُ الذُّلِّ.

۵. نِعَمَ الشَّابِّ أَخُوهُمَا.

ترجمه: برادر آن دو نفر، چه جوان خوبی است.

- نِعَمَ شَابًّا أَخُوهُمَا.

- نِعَمًا أَخُوهُمَا.

۶. نِعَمَ الشُّبَّانِ إِخْوَتِكُمْ.

ترجمه: برادران شما، چه جوانان خوبی هستند.

- نِعَمَ شُبَّانًا إِخْوَتِكُمْ.

- نِعَمًا إِخْوَتِكُمْ.

۷. سَاءَ الْغُلَامُ وَكَدُّهَا.

ترجمه: فرزند آن زن چه بد فرزندی است.

- سَاءَ غُلَاماً وَكَدُّهَا.

- سَاءَتَمَّا وَكَدُّهَا.

۸. سَاءَ الْقُضَاةُ الَّذِينَ يَحْكُمُونَ بِالْجَوْرِ.

ترجمه: چه بد قضاتی هستند، آنها که به ستم حکم می کنند.

- سَاءَ قُضَاةً الَّذِينَ يَحْكُمُونَ بِالْجَوْرِ.

- سَاءَتَمَّا الَّذِينَ يَحْكُمُونَ بِالْجَوْرِ.

تمرین ۱۱۰- شَكَّلِ الْجُمْلَ التَّالِيَةَ:

جملات زیر را حرکت گذاری کن.

۱. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): بِسِّ الْعَبْدِ الْقَادُورَةِ^۱.

ترجمه: بد بنده ای است، آن بنده ناسازگار بد خو.

- بِسِّ: فعل ذم، فعل ماضی جامد.

- الْعَبْدُ: فاعل بِسِّ و مرفوع.

- الْقَادُورَةُ: مخصوص به ذم و مرفوع.

- بِسِّ الْعَبْدُ: خبر مقدّم محلاً مرفوع.

- الْقَادُورَةُ: مبتدای مؤخّر و مرفوع.

^۱ کلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامی، سوم، ۱۳۸۸ ه. ش، ج ۶، ص ۴۳۹.

۲. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): نِعَمَ الشَّيْءِ الْهَدِيَّةُ تُذْهِبُ الضَّغَائِنَ مِنَ الصُّدُورِ.^۱

ترجمه: خوب چیزی است هدیه، که کینه‌ها را از سینه‌ها می‌زداید.

- نِعَمَ: فعل مدح.

- الشَّيْءُ: فاعل و مرفوع.

- الْهَدِيَّةُ: مخصوص به مدح و مرفوع.

- نِعَمَ الشَّيْءِ: خبر مقدّم، جمله فعلیه و محلاً مرفوع.

- تُذْهِبُ: فعل مضارع فاعل آن ضمیر مستتر هی و محلاً مرفوع.

- الضَّغَائِنَ: مفعول به و منصوب.

- مِنَ الصُّدُورِ: جار و مجرور، متعلق به تُذْهِبُ.

- تُذْهِبُ الضَّغَائِنَ مِنَ الصُّدُورِ: حال برای الشَّيْءِ یا الْهَدِيَّةُ و محلاً منصوب.

۳. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): نِعَمَ الْمَيِّتَةِ أَنْ يَمُوتَ الرَّجُلُ دُونَ حَقِّهِ.^۲

ترجمه: چه خوب مردنی است که انسان بدون حقی بمیرد.

- نِعَمَ: فعل مدح.

- الْمَيِّتَةُ: فاعل و مرفوع.

- أَنْ: أن مصدریه، حرف ناصبه.

- يَمُوتَ: فعل مضارع منصوب.

- الرَّجُلُ: فاعل برای يَمُوتَ و مرفوع.

- دُونَ: ظرف متعلق به يَمُوتَ.

- حَقٌّ: مضاف الیه برای دُونَ.

^۱ مجلسی، محمدباقرین محمدتقی، پیشین، ج ۷۲، ص ۴۵.

^۲ المتقی علی بن حسام الدین، پیشین، الخیر ۱۱۲۰۹.

هـ : مضاف الیه برای حَقٌّ.

– أَنْ يَمُوتَ الرَّجُلُ: جمله به تأویل مصدر می‌رود مَوْتُ الرَّجُلِ.

– مَوْتُ الرَّجُلِ: مخصوص به مدح و مبتدای مؤخّر، محلاً مرفوع.

– نِعَمَ المَيْتَةِ: خبر مقدّم و محلاً مرفوع.

۴. الإمامُ عليُّ (ع): نِعَمَ الحَاجِزِ عَنِ المَعَاصِي الخَوْفُ.^۱

ترجمه: ترس، چه خوب بازدارنده از گناه است.

– نِعَمَ: فعل مدح.

– الحَاجِزُ: فاعل و مرفوع.

– عَنِ المَعَاصِي: جار و مجرور، متعلق به الحَاجِزِ.

– الخَوْفُ: مخصوص به مدح و مرفوع. مبتدای مؤخّر و مرفوع.

– نِعَمَ الحَاجِزِ: خبر مقدّم و محلاً مرفوع.

۵. نِعِمَّتْ جَزَاءُ المُتَّقِينَ الجَنَّةُ دَارُ الأَمَانِ وَ المُنَى وَ المِنَّةُ.

ترجمه: خوب پاداشی است بهشت برای انسانهای متقی، خانه امنیت و آرزوها و لطف و منت و رحمت خداوند است.

– نِعِمَّتْ: فعل مدح و علت اینکه مؤنث آمده این است که چون مراد از جَزَاءُ، الجَنَّةُ است و به همین

اعتبار فعل مؤنث آمده است.

– جَزَاءُ: فاعل و مرفوع.

– المُتَّقِينَ: مضاف الیه برای جَزَاءُ.

– الجَنَّةُ: مخصوص به مدح و مرفوع.

^۱ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۷۷۲.

- دَارٌ : خبر و مرفوع برای مبتدای محذوفِ هی.

- الْأَمَانُ : مضاف الیه برای دَارٌ و مجرور.

- وَ : حرف عطف.

- الْمُنَى : عطف به مضاف الیه و مجرور.

- الْمِنَّةُ : عطف به مضاف الیه و مجرور.

٦. بئسَ الجزاءُ جزيتم في بني حسنٍ أبأؤهم العلم الهادي و أمهم.^١

ترجمه : بد پاداشی دادید شما در حق فرزندان حسن که پدران بنی حسن و مادرانشان پرچمهای هدایت کننده بودند.

- بئسَ : فعل ذم، فعل ماضی جامد.

- الجزاءُ : فاعل و مرفوع.

- جزيتم : فعل و فاعل آن ضمیر بارز تُم.

- في بني حسنٍ : جار و مجرور و متعلق به جزيتم.

- أبأؤ : مبتدا و مرفوع.

- هم : مضاف الیه و محلاً مجرور.

- العلمُ : خبر اول برای أبأؤهم.

- الهادي : خبر دوم برای أبأؤهم. همچنین می تواند صفت باشد برای العلم.

- وَ : حرف عطف.

- أمهم : مرفوع عطف به أبأؤهم.

^١ حیدری، محمد، پیشین، ص ۳۱۸.

۷. فَنِعْمَ صَدِيقُ الْمَرْءِ مَنْ كَانَ عَوْنُهُ وَ بَشِيرٌ امْرُؤٌ مَنْ لَا يُعِينُ عَلَى الدَّهْرِ.

ترجمه : دوست خوب انسان، کسی است که کمک کار او باشد، و دوست بد، کسی است که انسان را بر مشکلات روزگار کمک نکند.

- فَنِعْمَ : فعل مدح.

- صَدِيقٌ : فاعل و مرفوع.

- الْمَرْءِ : مضاف الیه برای صَدِيقٌ.

- مَنْ : مبتدای مؤخر و محلاً مرفوع.

- كَانَ : از افعال ناقصه، اسم آن ضمیر مستتر هُوَ محلاً مرفوع.

- عَوْنٌ : خبر كَانَ و منصوب.

- هُ : مضاف الیه برای عَوْنٌ و محلاً مجرور.

- كَانَ عَوْنُهُ : صله برای اسم موصول مَنْ که محلی از اعراب ندارد.

- وَ : حرف عطف.

- بَشِيرٌ : فعل ذم، فعل ماضی جامد.

- امْرُؤٌ : فاعل و مرفوع.

- مَنْ : مبتدای مؤخر و محلاً مرفوع.

- لَا يُعِينُ : فعل و فاعل آن ضمیر مستتر هُوَ و محلاً مرفوع.

- عَلَى الدَّهْرِ : جار و مجرور، متعلق به لَا يُعِينُ.

- لَا يُعِينُ عَلَى الدَّهْرِ : صله برای اسم موصول مَنْ که محلی از اعراب ندارد.

۲-۱۵- استثناء

تمرین ۱۱۱- مِيزِ الْمُسْتَثْنَى مِنَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ وَادْكُرْ مِنْ أَى قِسْمٍ هُوَ وَ عَيْنِ إِعْرَابِ الْمُسْتَثْنَى:
مستثنی را از مستثنی منه مشخص کن و بگو از کدام اقسام استثناء است و اعراب مستثنی را نیز معین کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ.^۱

ترجمه: قطعاً تو را بر بندگانم تسلطی نیست، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می کنند.

- مَنْ: مستثنی و محلاً منصوب.

- عِبَادِي: مستثنی منه است.

استثناء از نوع منقطع است. چون مستثنی از جنس مستثنی منه نیست.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: ... وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا.^۲

ترجمه: ... و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، یقیناً همه شما جز اندکی از شیطان پیروی می کردید.

- تُمْ در لَاتَّبَعْتُمْ: مستثنی منه.

- قَلِيلًا: مستثنی و منصوب.

استثناء متصل تام غیر موجب است.

^۱ الحجر/۴۲.

^۲ النساء/۸۳.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَرْجُلَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.^۱

ترجمه: و سخن آنان [در گرما گرم و سختی جنگ] جز این نبود که گفتند: پروردگارا! گناهان ما و زیاده‌روی در کارمان را بر ما ببخش و قدم‌هایمان را استوار بدار و ما را بر گروه کافران یاری ده.

– آن قائلوا: مستثنی مؤول به مصدر در محل نصب، خبر کان. استثناء مفرغ است.

۴. وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى.^۲

ترجمه: و هیچ کس را از سوی خود بر عهده خدا نعمتی نیست که این مالی که انفاق کرده به عنوان پاداش آن نعمت به حساب او گذارد. *بلکه [انفاق کننده با تقوا مال خود را در راه خدا انفاق می‌کند] تا خشنودی پروردگار و الایش را به دست آورد.

– نِعْمَةٌ: مستثنی منه.

– ابْتِغَاءً: مستثنی و منصوب.

استثناء از نوع منقطع است. چون مستثنی از جنس مستثنی منه نیست.

۵. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا.^۳

ترجمه: در آنجا نه خنکی هوا می‌چشند و نه آشامیدنی [باب طبع] *مگر آب جوشان و چرکاب و خونابه‌ای [از بدن دوزخیان].

^۱ آل عمران/۱۴۷.

^۲ اللیل/۱۹ و ۲۰.

^۳ النبا/۲۴ و ۲۵.

- برداً: مستثنی منه.

- حَمِيماً: مستثنی و منصوب.

استثناء متصل تام غیر موجب است.

۶. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ...^۱

ترجمه: و یاد کن روزی را که خدا آنان را [در قیامت] گرد می‌آورد، در حالی که گویا [در دنیا] جز ساعتی از روز درنگ نکرده‌اند...

- يَوْمٌ: مستثنی منه.

- سَاعَةً: مستثنی و محلاً منصوب چون علامت نصب آن در اینجا به دلیل ظرفیت است.

استثناء مفرغ است.

۷. الْإِمَامُ عَلِيُّ(ع): أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَفِرُّهُ الْمَنَعُ وَالْجُمُودُ وَلَا يُكْدِيهِ الْعَطَاءُ وَالْجُودُ إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِصٌ سِوَاهُ وَكُلُّ مَانِعٍ مَذْمُومٌ مَا خَلَاهُ.^۲

ترجمه: ستایش خدایی را سزااست که نبخشیدن بر مال او نیفزاید، و بخشش او را فقیر نسازد، زیرا هر بخشنده ای جز او اموالش کاهش یابد، و جز او هر کس از بخشش دست کشد مورد نکوهش قرار گیرد.

- هُ در مَا خَلَاهُ: مستثنی و محلاً منصوب.

- كُلُّ: مستثنی منه.

استثناء متصل تام موجب است.

^۱ یونس/۴۵.

^۲ نهج البلاغة/ الخطبة ۹۱.

۸. الإمامُ عليٌّ (ع): لَيْسَ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ التَّمَلُّقُ وَلَا الْحَسَدُ إِلَّا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ.^۱

ترجمه: از خلق و خو و صفات مؤمن چاپلوسی و حسادت نیست مگر در طلب علم.

- مستثنی حذف شده که در اصل التَّمَلُّقُ وَالْحَسَدُ بوده است.

- التَّمَلُّقُ وَلَا الْحَسَدُ قبل از إِلَّا مستثنی منه است.

استثناء متصل تام غیر موجب است.

۹. لَيْسَ يَدْرِي بِكُنْهٍ ذَاتِكَ مَا هُوَ يَا ابْنَ عَمِّ النَّبِيِّ إِلَّا اللَّهُ.^۲

ترجمه: نمی داند حقیقت ذات تو را که چیست آن، ای پسرعموی پیغمبر، مگر خداوند.

- مستثنی منه در این مثال حذف شده که أَحَدٌ بوده است.

- الله: مستثنی و محلاً منصوب.

مستثنی در این مثال مفرغ است، که مستثنی منه در آن حذف شده است.

۱۰. كُلُّ الْمَصَائِبِ قَدْ تَمَرُّ عَلَى الْفَتَى وَتَهُونُ غَيْرَ شَمَاتَةِ الْحُسَّادِ.^۳

ترجمه: تمام مصیبتها بر جوانمرد آسان است، مگر بدگویی حسودان.

- شَمَاتَةٌ: مستثنی به غیر است.

- كُلُّ الْمَصَائِبِ: مستثنی منه.

استثناء متصل تام موجب است.

^۱ المتقی علی بن حسام الدین، پیشین، الخیر، ۲۹۳۶۴.

^۲ حیدری، محمد، پیشین، ص ۲۹۲.

^۳ احمد الاسکندری، أحمد أمين، احمد، علی الجارم، عبدالعزیز البشیری، دکتر احمد ضیف، المنتخب من أدب

العرب، مصر: الامیریه، چهارم، ۱۹۴۴م، ج ۳، ص ۱۲۵.

۱۱. لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ يُسْتَطَبُ بِهِ إِلَّا الْحِمَاقَةَ أَعَيْتَ مَنْ يُدَاوِيهَا.

ترجمه : برای هر بیماری، دارویی است که علاج می شود بیماری با آن دارو مگر حماقت، که مداواگرش را عاجز می کند.

- لِكُلِّ دَاءٍ : مستثنی منه.

- الْحِمَاقَةَ : مستثنی و منصوب.

استثناء متصل تام غیر موجب است.

تمرین ۱۱۲- ضَعُ فِي الْمَحَلِّ الْفَارِغِ «إِلَّا» الْإِسْتِثْنَائِيَّةَ وَ أَعْطِ الْمُسْتَثْنَى حَقَّهُ مِنَ الْإِعْرَابِ:

در جای خالی *إِلَّا* استثنائیه قرار بده و به مستثنی اعرابی که سزاوار آن است، بده.

۱. وفد الطلبة إلى المدرسة ابن خالنا.

- وَفَدَ الطَّلِبَةُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ إِلَّا ابْنَ خَالِنَا.

ترجمه : دانش پژوهان همه به مدرسه رسیدند، مگر پسر دایی ما.

۲. صادقت جیرانی کلهم المتكبرين منهم.

- صَادَقْتُ جِيرَانِي كُلَّهُمْ إِلَّا الْمُتَكَبِّرِينَ مِنْهُمْ.

ترجمه : دوستی کردم همسایگانم را همگی، مگر متکبرینشان.

۳. نقدت السائل دراهمی درهما واحدا.

- نَقَدْتُ السَّائِلَ دَرَاهِمِي إِلَّا دِرْهَمًا وَاحِدًا.

ترجمه : همه درهم هایم را به سائل دادم، مگر یک دانه.

۴. لیس لك علی حق حق الصداقة.

- لَيْسَ لَكَ عَلَيَّ حَقٌّ إِلَّا حَقُّ (حَقِّ) الصِّدَاقَةِ.

ترجمه : تو بر من حقی نداری، مگر حق رفاقت.

تمرین ۱۱۳- أعطِ «غیر و سوی» مَا يَسْتَحِقَّانِ مِنَ الْإِعْرَابِ وَاذْكُرِ السَّبَبَ:

به کلمه های «غیر و سوی» اعراب استحقاقی بده و علت را ذکر کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ.^۱

ترجمه: به یقین، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس به آنان گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، که شما را جز او معبودی نیست، من قطعاً از عذاب روزی بزرگ بر شما می ترسم.

- غَيْرُهُ: غیر در این مثال به عنوان ادات استثناء به کار نرفته، بلکه به عنوان صفت إله است چون اگر غَيْر بعد از نکره واقع شود، به عنوان صفت آن است و علت رفع آن هم این است که مِنْ در این مثال مِنْ زائده است و إله لفظاً مجرور و محلاً مرفوع است و چون إله در اصل مرفوع است صفت آن هم به صورت مرفوع می آید.

۲. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع): ضَاعَ مَنْ كَانَ لَهُ مَقْصَدٌ غَيْرَ اللَّهِ.^۲

ترجمه: ضایع شد، کسی که برای او مقصدی جز خدا بوده باشد.

- غَيْر در این مثال از ادوات استثناء است و مَنْ مستثنی منه است و استثناء در کلام متصل تام موجب است، به همین دلیل غَيْر علامت نصب می گیرد.

۳. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع): اللَّهُمَّ وَقَدْ بَسَطْتُ لِي فِيمَا لَا أَمْدَحُ بِهِ غَيْرَكَ وَلَا أُثْنِي بِهِ عَلَىٰ أَحَدٍ سِوَاكَ.^۳

ترجمه: خدایا! درهای نعمت بر من گشودی که زبان به مدح غیر تو نگشایم و بر این نعمت‌ها غیر از تو را ستایش نکنم.

^۱ الأعراف/۵۹.

^۲ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۴۶۲.

^۳ نهج البلاغة/الخطبة ۹۱.

- در این مثال غیر منصوب است چون مفعول به است برای لا أمدحُ وسوی صفت است برای أحد، سوی تقدیراً مجرور است بنا بر تبعیت از أحد.

۴. الإمامُ الصادقُ (ع): كُلُّ الذُّنُوبِ مَغْفُورَةٌ سِوَى عَقُوقِ أَهْلِ دَعْوَتِكَ.^۱

ترجمه: همه گناهان آمرزیده شده اند به جز عاق اهل دعوت تو. (اهل بیت)

- استثناء متصل تام موجب است به همین دلیل سوی تقدیراً منصوب است چون اعراب مستثنی به إلاً دارد.

۵. مَا سَعَى أَحَدٌ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ غَيْرُ هَذَا الْفَتَى.

ترجمه: احدی در طلب دانش سعی نکرد، به جز این جوان.

- علت مرفوع بودن غیر این است که صفت است برای أحد.

۶. رَأَيْنَا الْحَشْدَ كُلَّهُمْ سِوَى أَبِي زَيْدٍ.

ترجمه: ما تمامی افرادی که گرد آمده بودند را دیدیم، به جز ابی زید.

- استثناء متصل تام موجب است و سوی تقدیراً منصوب است.

۷. هَلْ يَتَكَلَّمُ مِنَ النَّاسِ غَيْرَ الْأَدْبَاءِ.

ترجمه: آیا سخن گفتند از مردم به جز ادیبان؟

- اگر هل را استفهام حقیقی بگیریم، استثناء، متصل تام در کلام موجب است. پس غیر منصوب

می شود چون مستثنی به إلاً در اینجا منصوب بود و اگر هل را استفهام انکاری بگیریم، استثناء متصل

تام در کلام غیر موجب است، و غیر را می توان به عنوان بدل از النَّاسِ گرفت و اعراب تابع را به آن

داد، چون اگر مستثنی به إلاً بود در این عبارت می توان بنا بر تبعیت آن را مجرور کرد.

^۱ مجلسی، محمدباقرین محمدتقی، پیشین، ج ۷۸، ص ۲۸۲.

۸. لَا أَعَاشِرُ مِنْ هَذِهِ الْمَدِينَةِ سِوَى أَهْلِ الْفَضْلِ.

ترجمه: معاشرت نمی کنم از اهل این شهر، به جز اهل فضیلت را.

- در این مثال سِوَى می تواند منصوب باشد بنابر تبعیت کردن از اهل چون اهل درست است که لفظاً مجرور است اما محلاً منصوب است به عنوان مفعول به برای لَا أَعَاشِرُ. پس سِوَى می تواند تقدیراً منصوب باشد، بنابر تبعیت از محل اهل که منصوب است به عنوان مفعول به برای لَا أَعَاشِرُ و می تواند بنابراعراب مستثنی به إِلا تقدیراً منصوب باشد.

تمرین ۱۱۴- عَيْنِ الْمَنْصُوبَاتِ فِي الْجُمْلِ التَّالِيَةِ:

منصوبات را در جملات زیر مشخص کن.

۱. الْقُرْآنَ الْكَرِيمَ: الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.^۱

ترجمه: آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند، و پیوسته در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند، [و از عمق قلب همراه با زبان می گویند: پروردگارا! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی، تو از هر عیب و نقصی منزّه و پاکی؛ پس ما را از عذاب آتش نگاهدار.

- اللهُ: مفعول به برای يَذْكُرُونَ.

- قِيَمًا: حال از فاعل يَذْكُرُونَ.

- قُعُودًا: عطف بر قِيَمًا و حال از فاعل يَذْكُرُونَ.

- عَلَى جُنُوبِهِمْ: حال سوم برای فاعل يَذْكُرُونَ که عامل آن حذف شده است و محلاً منصوب.

- هَذَا: مفعول به برای خَلَقْتَ و محلاً منصوب.

- بَاطِلًا: حال از مفعول خَلَقَ که هَذَا است.

- سُبْحَانَ: مفعول مطلق که عامل آن حذف شده است.

- عَذَابَ: مفعول به برای قِنَا.

^۱ آل عمران/۱۹۱.

۲. التُّرَّانُ الْكَرِيمِ: حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ* فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ* وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنكُم وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِن مَّعْرُوفٍ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ^۱.

ترجمه : بر تمام نمازها و به خصوص نماز میانه [که بر اساس پاره‌ای از روایات، نماز ظهر است] محافظت و مراقبت کنید، و [در حال طاعت و عبادت] فروتنانه برای خدا بپا خیزید.* پس اگر [از دشمن یا حیوانات درنده یا خطر دیگر] ترس داشتید، [نماز را] پیاده یا سواره بخوانید و هنگامی که امنیت یافتید، خدا را [با خواندن نماز معمولی همانند نمازی که در حال امنیت بر شما واجب است] یاد کنید، نمازی که آن را در ضمن سایر برنامه‌های دینی که دانای به آنها نبودید، به شما آموخت.* کسانى از شما که مرگشان نزدیک می‌شود، و همسرانى به جا می‌گذارند، باید برای همسرانشان وصیت کنند که آنان را تا یک سال بدون بیرون کردن از خانه از هزینه زندگی بهره‌مند سازند. پس اگر [به اختیار خود] بیرون رفتند، در آنچه نسبت به خود [از ازدواج یا انتخاب شغل] به طور شایسته و متعارف انجام دهند، بر شما [وارثان میت به سبب نپرداختن هزینه زندگی آنان] گناهی نیست؛ و خدا توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.

– قَانِتِينَ : حال از فاعل قُومُوا.

– رِجَالًا : حال مفرد.

– رُكْبَانًا : حال مفرد.

– اللَّهُ : مفعول به برای فَاذْكُرُوا.

– كُمْ : مفعول به برای عَلَّمَّ و محلاً منصوب.

– مَا : مفعول به برای عَلَّمَّ و محلاً منصوب.

– أَزْوَاجًا : مفعول به برای يَذَرُونَ.

^۱ البقرة/۲۳۸-۲۴۰.

- وصیّةٌ : مفعول مطلق که عامل آن حذف شده است که یُوصُونَ بوده است.

- متاعاً : ۳ احتمال در مورد اعراب متاعاً وجود دارد:

۱- مفعول مطلق است که عامل آن حذف شده است که یُمتَعُوهُنَّ بوده است.

۲- بدل است از وصیّةٌ.

۳- حال باشد از فاعل یُمتَعُوهُنَّ.

- غیر: حال است.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا^۱

ترجمه: هیچ شهری [از شهرهای یاغیان و مفسدان] نیست مگر آنکه آن را پیش از قیامت [به عذاب] نابود می‌کنیم یا به عذابی سخت دچار می‌سازیم. انجام این کار در کتاب [لوح محفوظ] نگاشته شده است.

- قَبْلَ : ظرف زمان.

- عَذَابًا : مفعول مطلق.

- شَدِيدًا : صفت برای عَذَابًا.

- مَسْطُورًا : خبر كَانَ.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيِينَ وَرُهْبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ.^۲

^۱. الإِسْرَاءُ/ ۵۸.

^۲ المائدة/ ۸۲.

ترجمه : یقیناً سرسخت‌ترین مردم را در کینه و دشمنی نسبت به مؤمنان، یهودیان و مشرکان خواهی یافت. و البته نزدیک‌ترینشان را در دوستی با مؤمنان، کسانی می‌یابی که گفتند: ما نصرانی هستیم. این واقعیت برای آن است که گروهی از آنان کشیشان دانشمند و عابدان خدا ترس‌اند، و آنان ادر پیروی از حقاً تکبر نمی‌کنند.

– أَشَدَّ : مفعول به اول برای لَتَجِدَنَّ اُولَى.

– عَدَاوَةً : تمییز نسبت.

– الْيَهُودَ : مفعول به دوم برای لَتَجِدَنَّ.

– الَّذِينَ : محلاً منصوب بنابر تبعیت از الْيَهُودَ.

– أَقْرَبَ : مفعول به اول برای لَتَجِدَنَّ دومی.

– مَوَدَّةً : تمییز.

– الَّذِينَ : مفعول به دوم برای لَتَجِدَنَّ دومی.

– ضمیر نَا در إِنَّا: محلاً منصوب به عنوان اسمِ إِنَّ.

– قَسِيصِينَ : اسمِ إِنَّ.

– رُهْبَانًا : عطف بر قَسِيصِينَ.

– هُمْ : محلاً منصوب به عنوان اسمِ إِنَّ.

۵. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): جَاهِدْ نَفْسَكَ وَ حَاسِبِهَا مُحَاسِبَةَ الشَّرِيكِ شَرِيكُهُ وَطَالِبِهَا بِحُقُوقِ اللَّهِ مُطَالِبَةَ الْخَصْمِ

خَصْمَهُ فَإِنَّ أَسْعَدَ النَّاسِ مَنْ انْتَدَبَ لِمُحَاسِبَةِ نَفْسِهِ.^۱

ترجمه : نفست را مجاهده کن و محاسبه کن به نحو حساب کشیدن شریک شریکش را، و حقوق خداوند را از نفست مطالبه کن به نحو مطالبه کردن دشمنی دشمنش را، پس به درستی که سعادت‌مند ترین انسانها کسی است که سرعت بگیرد برای محاسبه نفسش.

– نَفْسَ : مفعول به برای جَاهِدِ.

– هَا در حَاسِبِهَا: مفعول به و محلاً منصوب.

^۱ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۳۷۱.

- مُحَاسِبَةٌ : مفعول مطلق برای حَاسِبِهَا.

- شَرِيكَ : مفعول به برای مُحَاسِبَةٍ.

- هَا در طَالِبِهَا : مفعول به و محلاً منصوب.

- مُطَالِبَةٌ : مفعول مطلق.

- خَصَمَ : مفعول به برای مُطَالِبَةٍ.

- أَسْعَدَ : اسم إنَّ.

٦. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): طُوبَى لِمَنْ قَدِمَ خَالِصاً وَعَمِلَ صَالِحاً وَاکْتَسَبَ مَذْخُوراً وَاجْتَنَبَ مَحْذُوراً.^١

ترجمه: خوشا به حال کسی که پیشی بگیرد در حالیکه خالص است و عمل صالح انجام دهد و فراهم آورد ذخیره ای را و دوری کند امر حرامی را.

- خَالِصاً : می تواند حال از فاعل قَدِمَ باشد، یا صفت باشد برای مفعول مطلق، که مفعول مطلق حذف شده و صفت به جای آن نشسته است.

- صَالِحاً : می تواند حال از فاعل عَمِلَ باشد، یا صفت باشد برای مفعول مطلق، که مفعول مطلق حذف شده و صفت به جای آن نشسته است، یا مفعول به برای عَمِلَ باشد.

- مَذْخُوراً : مفعول به برای اِکْتَسَبَ.

- مَحْذُوراً : مفعول به برای اجْتَنَبَ.

٧. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): مَنْ تَوَلَّانا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْلِسَ لِلْمِحَنِ إِهَاباً.^٢

ترجمه: کسی که دوست می دارد ما اهل بیت را پس باید بپوشد برای مصیبتها لباسی را.

- نَا در تَوَلَّانا : مفعول به و محلاً منصوب.

- أَهْلَ : منصوب است بنابر اختصاص.

- إِهَاباً : مفعول به برای يَلْبَسَ.

^١ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ص ۴۶۷.

^٢ همان، ص ۷۰۸.

تمرین ۱۱۵- شَكْلُ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ وَاذْكُرْ سَبَبَهُ:

کلماتی که زیرش خط دارد را حرکت گذاری کن و سبب آن را ذکر کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: فَذَالِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ.^۱

ترجمه: این است خدا، پروردگار حقیقی شما، بنابراین بعد از حق چیزی جز گمراهی و ضلالت وجود دارد؟ پس چگونه شما را از حق بازمی گردانند؟

- الْحَقُّ: صفت است برای رَبِّ.

- الضَّلَالُ: منصوب است بنا بر مستثنی بودن.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ.^۲

ترجمه: آیا ندانسته‌ای که خدا از آسمان آبی نازل می‌کند، در نتیجه زمین سرسبز و خرم می‌شود؛ به یقین خدا لطیف و آگاه است.

- مَاءٌ: مفعول به برای أَنْزَلَ.

- الْأَرْضُ: اسم افعال ناقصه. (تُصْبِحُ)

- مُخْضَرَّةٌ: خبر افعال ناقصه. (تُصْبِحُ)

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.^۳

ترجمه: پس فریاد مرگبار [عذاب] آنان را بر [پایه وعده به] حق [اما] فرو گرفت، و آنان را چون خاشاک روی سیل قرار دادیم؛ پس قوم ستمکار [از رحمت خدا] دور باد.

- الصَّيْحَةُ: فاعل برای فَأَخَذْتَهُمْ و مرفوع.

- غُثَاءٌ: مفعول دوم برای فَجَعَلْنَاهُمْ و منصوب.

^۱ یونس/۳۲.

^۲ الحج/۶۳.

^۳ المؤمنون/۴۱.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلُّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ.^۱

ترجمه: و کوهها را می بینی [و] آنها را [در جای خود] بی حرکت می پنداری، در حالی که آنها مانند ابر گذر می کنند. آفرینش خداست که [آفرینش] هر چیزی را محکم و استوار کرده است؛ یقیناً او به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

- جَامِدَةً : مفعول دوم برای تَحَسَّبُ و منصوب.

- تَمُرُّ : فعل مضارع مرفوع و محلاً مرفوع و خبر برای هِيَ.

- صُنِعَ : مفعول مطلق مؤکد مضمون جمله ما قبل است.

- كُلُّ : مفعول به برای أَتَقَنَ و منصوب.

۵. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَأُ وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ حَبْدًا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ.^۲

ترجمه : بسا روزه داری که بهره ای جز گرسنگی و تشنگی از روزه داری خود ندارد، و بسا شب زنده داری که از شب زنده داری چیزی جز رنج و بیخوابی به دست نیاورد!خوشا خواب زیرکان و افطارشان.

- الْجُوعُ : مستثنی و بنابر تابعیت از مستثنی منه، چرا که مستثنی منه (مِنْ صِيَامِهِ) درست است که

لفظاً مجرور است اما محلاً مرفوع است چون اسم لیس است.

- نَوْمُ : مخصوص به مدح و مرفوع.

^۱ النمل / ۸۸.

^۲ نهج البلاغه / الحکمة ۱۴۵.

۶. الإمامُ عَلِيُّ(ع): مَا مَزَحَ امْرُؤٌ مَزْحَةً إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً.^۱

ترجمه: هیچ کس شوخی بیجا نکند، جز آنکه مقداری از عقل خویش را از دست بدهد.

- مَزْحَةً: مفعول مطلق برای مَزَحَ.

- مَجَّةً: مفعول مطلق برای مَجَّ.

۷. الإمامُ عَلِيُّ(ع): مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ بَعَزَائِمِ الْيَوْمِ.^۲

ترجمه: چقدر خواب نقض کننده است تصمیمات و برنامه های روز انسان را.

- أَنْقَضَ: فعل ماضی جامد وصیغه تعجب، مبنی بر فتح.

- النَّوْمَ: مفعول به برای أَنْقَضَ و منصوب.

تمرین ۱۱۶- أَعْرَبِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ:

اعراب(نقش)جملات زیر را بنویس.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: ...سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ.^۳

ترجمه: ... بد است آنچه داوری می کنند.

- سَاءَ: فعل ذم.

- مَا: فاعل برای سَاءَ و محلاً مرفوع.

- يَحْكُمُونَ: فعل و فاعل آن ضمیر بارز واو، محلاً مرفوع.

^۱ نهج البلاغه/الحكمة ۴۵۰.

^۲ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۷۳۹.

^۳ الأنعام/۱۳۶.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ.^۱

ترجمه: و بی تردید برای تو پاداشی دایم و همیشگی است.

– إِنَّ: از حروف مشبّهة بالفعل.

– لَكَ: جار و مجرور، خبر برای إِنَّ، محلاً مرفوع.

– لَ: حرف تأکید.

– أَجْرًا: اسم إِنَّ و منصوب.

– غَيْرَ: بدل از أَجْرًا و منصوب.

– مَمْنُونٍ: مضاف الیه و مجرور.

۳. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع): الدُّنْيَا كُلُّهَا جَهْلٌ إِلَّا مَوَاضِعَ الْعِلْمِ وَالْعِلْمُ كُلُّهُ حُجَّةٌ إِلَّا مَا عُمِلَ بِهِ.^۲

ترجمه: دنیا تمامش جهل است، مگر جایگاه علم، و علم تمامش حجت است، مگر آنچه که به آن عمل شود.

– الدُّنْيَا: مبتدا و تقدیراً مرفوع.

– كُلُّ: تأکید معنوی و مرفوع با ضمه.

– هَا: مضاف الیه و محلاً مجرور.

– جَهْلٌ: خبر و مرفوع.

– إِلَّا: ادات استثناء.

^۱ القلم/۳.

^۲ مجلسی، محمدباقرین محمدتقی، پیشین، ج ۷۰، ص ۲۴۲.

- مواضع : مستثنی و منصوب.
- العِلْمُ : مضاف الیه و مجرور.
- وَ : حرف عطف.
- العِلْمُ : مبتدا و مرفوع.
- كُلُّ : تأکید معنوی و مرفوع با ضمه.
- هُ : مضاف الیه و محلاً مجرور .
- حُجَّةٌ : خبر و مرفوع.
- مَا : مستثنی تام.
- عُمِلَ : فعل مجهول و هُوَ مستتر نائب فاعل آن و محلاً مرفوع.
- بِهِ : جار و مجرور.

فصل سوّم

مجرورات

۳-۱- حروف جر

تمرین ۱۱۷- عَيْنٌ مُتَعَلِّقَةٌ الْجَارُ وَالْمَجْرُورُ فِي الْجُمْلَةِ التَّالِيَةِ:

در جمله های ذیل متعلق جار و مجرور را معین کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا.^۱

ترجمه : پروردگارتان به نیت‌ها و حالاتی که [نسبت به پدر و مادرتان] در دل‌های شماست [از خود شما] آگاه‌تر است، اگر مردم شایسته‌ای باشید [ولی نیت شما درباره پدر و مادر ناپسند باشد، یا حقی از آنان ضایع کنید، اما پشیمان شوید و به خدا بازگردید، شایسته است]؛ زیرا او نسبت به بازگشت کنندگان بسیار آمرزنده است.

- بِمَا : جار و مجرور متعلق به أَعْلَمُ.

- فِي نُفُوسٍ : جار و مجرور متعلق به عامل محذوف یا مقدر که از اوصاف عموم است.

- لِلأَوَّابِينَ : جار و مجرور و معمول خبر کَانَ است، که معمول خبر بر خود خبر مقدم شده و چون جار و مجرور هم است اشکالی ندارد و متعلق است به غَفُورًا.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ تُسْحَرْنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ.^۲

ترجمه : فرعونیان گفتند: [ای موسی! از دعوت دست بردار که] هر چه را به عنوان معجزه برای ما بیاوری تا به وسیله آن ما را جادو کنی به تو ایمان نمی‌آوریم.

^۱ الإسرائ/۲۵.

^۲ الأعراف/۱۳۲.

- به : جار و مجرور متعلق به تَأْتِنَا.

- مِنْ ءَايَةٍ : می تواند تمییز نسبت باشد از ضمیر به و متعلق به عامل مقدر یا حال از ضمیر به در.

اینصورت مِنْ ءَايَةٍ حال است. متعلق به تَأْتِنَا و من بیان جار و مجرور است.

- لِتَسْحَرَنَا : جار و مجرور، متعلق به تَأْتِنَا است.

- بِهَا : جار و مجرور، متعلق به لِتَسْحَرَنَا.

- لَكَ : جار و مجرور، متعلق به مُؤْمِنِينَ.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ^۱.

ترجمه : و هیچ کس [نه در ذات و نه در صفات] همانند و همتا و شبیه او نمی‌باشد.

- لَهُ : جار و مجرور و متعلق کُفُوًا.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ^۲.

ترجمه : گفت: به عزتت سوگند همه آنان را گمراه می‌کنم. * مگر بندگان خالص شده‌ات را.

- بِعِزَّتِكَ : جار و مجرور و متعلق به فعل قسمی است که جایز الحذف است.

تذکر: اگر معمول فعل، جار و مجرور باشد آن فعل جایز الحذف است به شرط اینکه آن فعل، فعل قسم باشد.

- مِنْهُمْ : جار و مجرور و متعلق به الْمُخْلَصِينَ.

^۱ الإخلاص / ۴.

^۲ ص / ۸۲ و ۸۳.

۵. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَمْ تَزَلْ قَدَمًا عَبْدٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنِ أَرْبَعٍ: عَنِ عُمَرِهِ فِيمَ أَفْنَاهُ وَعَنِ شَبَابِهِ فِيمَ أَبْلَاهُ وَعَمَّا اِكْتَسَبَهُ مِنْ أَيْنَ اِكْتَسَبَهُ وَفِيمَ أَنْفَقَهُ وَعَنِ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۱

ترجمه: زمانی که روز قیامت فرا رسد بنده قدمی بر نمی دارد مگر اینکه سؤال می شود از ۴ چیز، از عمرش که در چه چیزی آن را فنا کرد، از جوانی اش که در چه چیزی آن را مصرف نمود و از مالش که از کجا آن را به دست آورد و آن را در کجا مصرف کرد و از محبت ما اهل بیت.

- حَتَّى: حَتَّى ناصبه، متعلق به لَمْ تَزَلْ.

- عَنِ أَرْبَعٍ: جار و مجرور، متعلق به يُسْأَلَ.

- عَنِ عُمَرِ: جار و مجرور، متعلق به يُسْأَلَ.

- فِيمَ: در اصل فیما بوده، متعلق به أَفْنَاهُ.

- عَنِ شَبَابِ: جار و مجرور، متعلق به يُسْأَلَ.

- فِيمَ: در اصل فیما بوده، متعلق به أَبْلَاهُ.

- عَمَّا: در اصل عَنْ مَا بوده، متعلق به يُسْأَلَ.

- مِنْ أَيْنَ: جار و مجرور، متعلق به اِكْتَسَبَ.

- فِيمَ: در اصل فیما بوده، متعلق به أَنْفَقَ.

- عَنِ حُبِّ: جار و مجرور، متعلق به يُسْأَلَ.

۶. الإمام علی(ع): رَبُّ عَزِيزٍ اَذَلَّهُ خُلُقُهُ وَ ذَلِيلٍ اَعَزَّهُ خُلُقُهُ.^۲

ترجمه: چه بسیار انسانهای عزیزی که اخلاقشان آنها را ذلیل کرد و چه بسیار انسانهای دارای منزلت اجتماعی پایین اخلاقشان آنها را عزیز کرد.

- رَبُّ: حرف جر است، اما متعلق نمی خواهد چرا که شبه زائد است.

^۱ مجلسی، محمدباقرین محمدتقی، پیشین، ج ۶۸، ص ۳۹۶.

^۲ همان، ج ۶۸، ص ۳۹۶.

۷. وَمَا الْحُسْنُ فِي وَجْهِ الْفَتَى شَرَفٌ لَهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِي فِعْلِهِ وَالْخَلَائِقِ.

ترجمه: زیبایی در چهره جوان شرافتی برای او نیست، زمانی که زیبایی در کار و اخلاقش نباشد.

- فِي وَجْهِ: جار و مجرور، متعلق به الْحُسْنُ.

- لَهُ: جار و مجرور، متعلق به شَرَفٌ.

- فِي فِعْلٍ: جار و مجرور، متعلق به فعل عموم که محذوف است.

۸. بَكَيْتُ عَلَى الشَّبَابِ بَدَمْعٍ عَيْنِي فَلَمْ يُعِنِ الْبُكَاءُ وَلَا النَّحِيبُ.^۱

ترجمه: بر جوانی به اشک دیده ام گریستم پس اشک و گریه شدید کفایت از جوانی ننمود.

- عَلَى الشَّبَابِ: جار و مجرور، متعلق به بَكَيْتُ.

- بَدَمْعٍ: جار و مجرور، متعلق به بَكَيْتُ.

۹. أَلَا رَبُّ مَوْلُودٍ وَّلَيْسَ لَهُ أَبٌ وَذِي وَّلَدٍ لَمْ يَلِدْهُ أَبْوَانُ.^۲

ترجمه: چه کم هستند آن فرزندان که زاده باشند اما پدری برای آنان نباشد و صاحب فرزندی که

آن فرزند به دنیا نیامده از پدر و مادری.

- أَلَا: حرف تنبیه که متعلق به فعل نیست.

- رَبُّ: حرف جر است، اما متعلق نمی خواهد چرا که شبه زائد است.

- لَهُ: جار و مجرور، متعلق به فعل عموم که محذوف است.

^۱ هاشمی، احمد، پیشین، ص ۱۱۲.

^۲ ابن هشام، عبدالله بن یوسف، پیشین، ج ۳، ص ۷۴.

۳-۲- اضافه

۳-۲-۱- اضافه معنوی

۳-۲-۲- آنچه به جمله اضافه می شود

تمرین ۱۱۸- عَيْنُ الْمُضَافِ وَالْمُضَافِ إِلَيْهِ فِي الْجُمْلِ التَّالِيَةِ:

مضاف و مضاف الیه را در جملات زیر مشخص کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ.^۱

ترجمه: هیچ کس نیست مگر اینکه بر او نگهبانی است.

- كُلُّ: مضاف.

- نَفْسٍ: مضاف الیه.

- لَمَّا: حرف است و نقش آلا دارد.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: كَلَّتَا الْجَنَّتَيْنِ ءَاتَتْهُ أَكْلُهُمَا وَ لَمْ تَطْلُمِ مِنْهُ شَيْئًا وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا.^۲

ترجمه: هر یک از این دو باغ میوه‌اش را می‌داد و چیزی از آن میوه نمی‌کاست، و میان آن دو باغ، نهری [پر آب] روان کردیم.

- كَلَّتَا: مضاف و از اسماء دائم الاضافه است و در اصل كِلْتَانِ بوده که به دلیل اضافه شدن به الْجَنَّتَيْنِ

نون آن حذف شده است.

- الْجَنَّتَيْنِ: مضاف الیه.

- خِلَالَهُمَا: مضاف و مضاف الیه.

^۱ الطارق/۴.

^۲ الکهف/۳۳.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ.^۱

ترجمه: در آنجا هر چه بخواهند برای آنان فراهم است، و نزد ما [نعمت های] بیشتری است.

- لَدَى: مضاف و از اسماء دائم الاضافه به مفرد است.

- نَأ: مضاف الیه و محلاً مجرور.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَ اذْكُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْاَرْضِ...^۲

ترجمه: و یاد کنید هنگامی را که شما در زمین گروهی اندک بودید...

- اِذْ: مضاف و از اسماء دائم الاضافه است که می تواند هم به جمله اسمیه و هم به جمله فعلیه اضافه شود.

- اَنْتُمْ مبتدا و قَلِيلٌ خبر جمله اسمیه اَنْتُمْ قَلِيلٌ مضاف الیه و محلاً مجرور.

۵. الْاِمَامُ عَلِيٌّ(ع): اَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي الدُّنْيَا نَصَبُ اَعْيُنِهِمْ فِي الْاٰخِرَةِ.^۳

ترجمه: اعمال بندگان در دنیا، پیش روی چشمان ایشان در آخرت است.

- اَعْمَالٌ: مضاف.

- الْعِبَادِ: مضاف الیه.

- نَصَبٌ: مضاف.

- اَعْيُنٍ: مضاف الیه برای نَصَبٌ.

- اَعْيُنٍ: مضاف.

- هِم: مضاف الیه و محلاً مجرور.

^۱ ق/۳۵.

^۲ الأنفال/۲۶.

^۳ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۷۹.

۶. الإمام علی(ع): اِرْحَمَ مَنْ دُونَكَ يَرْحَمَكَ مَنْ فَوْقَكَ وَقِسْ سَهْوَهُ بِسَهْوِكَ وَمَعْصِيَتَهُ لَكَ بِمَعْصِيَتِكَ لِرَبِّكَ وَفَقْرَهُ إِلَى رَحْمَتِكَ بِفَقْرِكَ إِلَى رَحْمَةِ رَبِّكَ.^۱

ترجمه: به کسی که پایین تر است رحم کن، تا کسی که بالاتر از تو است به تو رحم کند، و سهو او را به اشتباه خودت قیاس کن، و نافرمانی او را نسبت به خودت، به نافرمانی تو نسبت به پروردگارت قیاس کن، و نیاز او به رحمت و لطف را با نیاز خودت به رحمت و لطف خداوند مقایسه کن.

- دُونَ: مضاف و از اسماء دائم الاضافه است.

- كَ: مضاف الیه و محلاً مجرور.

- فَوْقَ: مضاف و از اسماء دائم الاضافه است.

- كَ: مضاف الیه و محلاً مجرور.

- سَهْوُ: مضاف.

- هُ: مضاف الیه و محلاً مجرور.

- سَهْوٍ: مضاف.

- كَ: مضاف الیه و محلاً مجرور.

- مَعْصِيَةً: مضاف.

- هُ: مضاف الیه و محلاً مجرور.

- مَعْصِيَةٍ: مضاف الیه.

- كَ: مضاف الیه و محلاً مجرور.

- رَبِّ: مضاف.

- كَ: مضاف الیه و محلاً مجرور.

- فَقْرَ: مضاف.

- هُ: مضاف الیه و محلاً مجرور.

^۱ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۱۲۳.

- رَحْمَةً : مضاف.

- كَ : مضاف اليه و محلاً مجرور.

- فَقْرٍ : مضاف.

- كَ : مضاف اليه و محلاً مجرور.

- رَحْمَةً : مضاف.

- رَبٌّ : مضاف اليه.

- رَبٌّ : مضاف.

- كَ : مضاف اليه و محلاً مجرور.

۷. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مُدَّ أُرَيْتُهُ.^۱

ترجمه: از روزی که حق برای من نمایان شد، هرگز دچار تردید نشدم.

- مُدَّ : مضاف و از اسماء دائم الاضافه است که به جمله اضافه می شود.

- أُرَيْتُهُ : مضاف اليه و محلاً مجرور.

۸. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): مِنْ الْخُرْقِ الْمُعَاجِلَةِ قَبْلَ الْإِمْكَانِ وَالْأَنَاءِ بَعْدَ الْفُرْصَةِ.^۲

ترجمه: شتاب پیش از توانایی بر کار، و سستی پس از به دست آوردن فرصت از بی خردی است.

- قَبْلَ : مضاف.

- الْإِمْكَانِ : مضاف اليه.

- بَعْدَ : مضاف.

- الْفُرْصَةِ : مضاف اليه.

^۱ نهج البلاغه/الحکمة ۱۸۴.

^۲ نهج البلاغه/الحکمة ۳۶۳.

تمرین ۱۱۹- مَيِّزَ مَا فِيهِ الْإِضَافَةُ مَعْنَوِيَّةٌ مِمَّا فِيهِ الْإِضَافَةُ لَفْظِيَّةٌ:

در این عبارات اضافه معنوی را از اضافه لفظی جدا کن.

۱. التُّرَّانُ الْكَرِيمِ: وَإِنْ مِنْ قَرِيْبَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا.^۱

ترجمه: هیچ شهری [از شهرهای یاغیان و مفسدان] نیست مگر آنکه آن را پیش از قیامت [به عذاب] نابود می‌کنیم یا به عذابی سخت دچار می‌سازیم. انجام این کار در کتاب [لوح محفوظ] نگاشته شده است.

- مُهْلِكُوهَا: اضافه لفظی است چون مضاف (مُهْلِكُو) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ: اضافه معنوی.

- مُعَذِّبُهَا: اضافه لفظی است چون مضاف (مُعَذِّبُو) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

۲. التُّرَّانُ الْكَرِيمِ: مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا.^۲

ترجمه: من ابلیس و نسلش را در آفرینش آسمان‌ها و [در پدید آوردن] زمین و در آفرینش خودشان شاهد و گواه نگرفتم [تا یاریم دهند]؛ و من گمراه‌کنندگان را یار و مددکار خود نگرفتم.

- خَلْقَ السَّمَاوَاتِ: اضافه معنوی.

- خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ: اضافه معنوی.

- أَنْفُسِهِمْ: اضافه معنوی.

- مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ: اضافه لفظی است چون مضاف (مُتَّخِذَ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

^۱ الإسراء/۵۸.

^۲ الکهف/۵۱.

۳. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): الدُّعَاءُ سَلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَ عَمُودُ الدِّينِ وَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.^۱

ترجمه: دعا اسلحه مؤمن است، و ستون دین است و نور آسمانها و زمین است.

- سَلَاحُ الْمُؤْمِنِ: اضافه معنوی.

- عَمُودُ الدِّينِ: اضافه معنوی.

- نُورُ السَّمَاوَاتِ: اضافه معنوی.

۴. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): لَعَنَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَ عَاصِرَهَا وَ غَارِسَهَا وَ شَارِبَهَا وَ سَاقِيَهَا وَ بَائِعَهَا وَ مُشْتَرِيَهَا وَ آكِلَ

ثَمْنِهَا وَ حَامِلَهَا وَ الْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ.^۲

ترجمه: خدا لعنت کند شراب و عصاره گیرنده آن و کارنده آن و نوشنده آن و ساقی آن و خریدار آن

و خورنده ثمن آن و حمل کننده آن و کسی که به سوی او حمل می شود.

- عَاصِرَهَا: اضافه لفظی، چون مضاف (عَاصِرٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- غَارِسَهَا: اضافه لفظی، چون مضاف (غَارِسٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- شَارِبَهَا: اضافه لفظی، چون مضاف (شَارِبٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- سَاقِيَهَا: اضافه لفظی، چون مضاف (سَاقِيٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- بَائِعَهَا: اضافه لفظی، چون مضاف (بَائِعٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- مُشْتَرِيَهَا: اضافه لفظی، چون مضاف (مُشْتَرِيٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- آكِلَ ثَمْنِهَا: اضافه لفظی، چون مضاف (آكِلٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- ثَمْنِهَا: اضافه معنوی، چون مضاف (ثَمْنٌ) وصف نیست.

- حَامِلَهَا: اضافه لفظی، چون مضاف (حَامِلٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- الْمَحْمُولَةُ إِلَيْهِ: اضافه لفظی، چون مضاف (الْمَحْمُولَةُ) وصف (از نوع اسم مفعول) است.

^۱ مجلسی، محمدباقرین محمدتقی، پیشین، ج ۹۰، ص ۲۹۴.

^۲ همان، ج ۷۶، ص ۱۲۶.

۵. الإمام علی(ع): إِنَّا الدُّنْيَا لَمُفْسِدَةٌ الدِّينِ مُسْلِبَةٌ الْيَقِينِ وَإِنَّهَا لِرَأْسُ الْفِتَنِ وَأَصْلُ الْمِحَنِ.^۱

ترجمه: همانا دنیا به طور حتم فاسد کننده دین و سلب کننده باورها و همانا آن منشأ همه فتنه ها و آشوبها و اصل و اساس همه بدبختیها و مصیبتهاست.

- مُفْسِدَةٌ الدِّينِ: اضافه لفظی، چون مضاف (مُفْسِدَةٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- مُسْلِبَةٌ الْيَقِينِ: اضافه لفظی، چون مضاف (مُسْلِبَةٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- رَأْسُ الْفِتَنِ: اضافه معنوی.

- أَصْلُ الْمِحَنِ: اضافه معنوی.

۶. الإمام علی(ع): تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَتَخْلِيصُ النِّيَّةِ عَنِ الْفَسَادِ أَشَدُّ عَلَى الْعَامِلِينَ مِنْ طُولِ الْجِهَادِ.^۲

ترجمه: پاک کردن عمل از آلودگیها سخت تر است از خود عمل و خالص کردن نیت از فساد و تباهی سخت تر است از جهاد طولانی بر کسانی که عمل می کنند.

- تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ: اضافه معنوی.

- تَخْلِيصُ النِّيَّةِ: اضافه معنوی.

- طُولُ الْجِهَادِ: اضافه معنوی.

۷. الإمام الرضا(ع): السَّخِيُّ يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِئَاكُلُوا مِنَ طَعَامِهِ وَالبَخِيلُ لَا يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِئَلَّا

يَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ.^۳

ترجمه: انسان سخاوتمند از غذای مردم می خورد تا مردم از غذایش بخورند و بخیل از غذای مردم نمی خورد که مبادا مردم از غذای او بخورند.

- طَعَامِ النَّاسِ: اضافه معنوی.

^۱ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۲۲۹.

^۲ مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، پیشین، ج ۷۴، ص ۲۸۸.

^۳ ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، پیشین، ص ۴۴۶.

- طَعَامِهِ : اضافه معنوی.

- طَعَامِ النَّاسِ : اضافه معنوی.

- طَعَامِهِ : اضافه معنوی.

۸. إِذَا تَمَّ عَقْلُ الْمَرْءِ تَمَّتْ فَضَائِلُهُ وَقَامَ عَلَى الْإِحْسَانِ مِنْهُ دَلَائِلُهُ.

ترجمه: زمانیکه عقل انسان کامل شود فضیلت‌های او کامل می شود و بر احسان و نیکی او نشانه هایی ظاهر می شود.

- عَقْلُ الْمَرْءِ : اضافه معنوی.

- فَضَائِلُهُ : اضافه معنوی.

- دَلَائِلُهُ : اضافه معنوی.

۹. كَانَ حَاتِمٌ طِيَّ أَسْهَرَ الْعَرَبَ ضِيَاةً.

ترجمه: حاتم طایی (در مهمان نوازی) مشهورترین عرب بود.

- حَاتِمٌ طِيَّ : اضافه لفظی، چون مضاف (حَاتِمٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- أَسْهَرَ الْعَرَبَ : اضافه لفظی، چون مضاف (أَسْهَرَ) وصف (از نوع اسم تفضیل) است.

۱۰. يُقَالُ فِي أَمْثَالِ الْعَرَبِ لِمَنْ يَرْجِعُ خَائِبًا: رَجَعَ بِخُفَى حُنَيْنٍ.

ترجمه: درمثال‌های عرب به کسی که ناامید برگردد گفته می شود: آن شخص با کفش های حنین برگشت.

- أَمْثَالِ الْعَرَبِ : اضافه معنوی.

تمرین ۱۲۰- ضَعْ عَلَامَةَ (√) أَمَامَ الْجَوَابِ الصَّحِيحِ:

در مقابل جواب صحیح علامت (√) قرار بده.

۱. يُقَدِّمُ الْمَفْعُولَ عَلَى الْفِعْلِ وَالْفَاعِلِ وَجُوبًا:

√ أ. مَتَى كَانَ لَهُ صَدْرُ الْكَلَامِ. ج. عِنْدَ وَجُودِ قَرِينَةٍ مَعْنَوِيَّةٍ أَوْ لَفْظِيَّةٍ.

ب. إِذَا خَفِيَ إِعْرَابُهُمَا. د. إِذَا اتَّصَلَ بِالْفَاعِلِ ضَمِيرُ الْمَفْعُولِ.

۲. الْأَصْلُ فِي الْفَاعِلِ:

أ. أَنْ يَتَأَخَّرَ عَنِ الْفِعْلِ. ج. أَنْ يَتَقَدَّمَ عَلَى الْفِعْلِ وَالْمَفْعُولِ.

ب. أَنْ يَتَقَدَّمَ عَلَى الْمَفْعُولِ. √ د. أَوْ ب.

۳. «وَيْلٌ» فِي جُمْلَةٍ (وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ):

أ. خَبَرٌ مُقَدَّمٌ. √ ج. مُبْتَدَأٌ.

ب. فَاعِلٌ لِلْفِعْلِ الْمُقَدَّرِ. د. إِسْمٌ لِإِنْشَاءِ الْمَدْحِ.

۴. الْأَصْلُ فِي الْمُبْتَدَأِ:

أ. أَنْ يَكُونَ مَعْرِفَةً. ج. أَنْ يَكُونَ مُقَدَّمًا.

ب. أَنْ يَكُونَ نَكْرَةً. √ د. أَوْ ج.

۵. جُمْلَةٌ (الشَّرُّ لَا تَقْرِبُهُ):

أ. اِسْمِيَّةٌ. ج. شَرْطِيَّةٌ.

ب. اِنْشَائِيَّةٌ. ۷. د. اَوْ ب.

۶. «هُوَ» فِي الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ (قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ):

أ. ضَمِيرٌ مُنْفَصِلٌ مَرْفُوعٌ. ج. ضَمِيرٌ الْقِصَّةِ.

ب. ضَمِيرٌ الشَّانِ وَمُبْتَدَأٌ. ۷. د. اَوْ ب.

۷. «جَمِيلاً» فِي جُمْلَةٍ «اِصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلاً»:

أ. مَفْعُولٌ مُطْلَقٌ نَوْعِيٌّ. ج. مَفْعُولٌ مُطْلَقٌ تَأْكِيدِيٌّ.

ب. وَصْفٌ لِ «صَبْرًا». د. مَفْعُولٌ ثَانٍ لِ «اِصْبِرْ».

۸. تَجَرَّدُ الْاِسْمِ مِنْ «أَل» وَ التَّنْوِينِ وَ نَوْنِ التَّثْنِيَةِ وَ الْجَمْعِ وَ مَا أَلْحَقَ بِهِمَا مِنْ أَحْكَامٍ:

أ. الْمُضَافُ. ب. الْإِضَافَةُ اللَّفْظِيَّةُ.

ج. الْمُضَافُ إِلَيْهِ. د. الْإِضَافَةُ الْمَعْنَوِيَّةُ.

۹. الْمُضَافُ إِلَيْهِ فِي الْإِضَافَةِ الْمَعْنَوِيَّةِ:

أ. مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرِّ مُقَدَّرٍ. ج. مَرْفُوعٌ.

ب. تَابِعٌ لِعَامِلٍ مَا قَبْلَهَا. د. مَنْصُوبٌ.

۱۰. «ذَهَبَتْ» فِي جُمْلَةٍ (أَذْهَبُ إِذْ ذَهَبْتُ):

أ. الفِعْلُ وَ الْمَفْعُولُ. ج. جُمْلَةٌ فِعْلِيَّةٌ مَرْفُوعَةٌ مَحَلًّا عَلَى الْخَبَرِيَّةِ.

ب. جُمْلَةٌ فِعْلِيَّةٌ مَجْرُورَةٌ بِ «إِذْ». د. جُمْلَةٌ خَبَرِيَّةٌ مَرْفُوعَةٌ مَحَلًّا.

۱۱. «الأصل» فِي جُمْلَةٍ (أَنْتَ الْكَرِيمُ الأَصْلُ) يَكُونُ:

أ. خَبْرًا لِ «الْكَرِيمِ». ج. خَبْرًا لِ «أَنْتَ».

ب. مَوْصُوفًا لِ «الْكَرِيمِ». د. وَصْفًا لِ «الْكَرِيمِ».

۱۲. إِضَافَةٌ «كِتَابٌ» إِلَى «أَخٍ» فِي جُمْلَةٍ «كِتَابُ أَخِيكَ»:

أ. مَعْنَوِيَّةٌ وَ إِضَافَةٌ بِمَعْنَى اللّامِ. ج. مَعْنَوِيَّةٌ وَ إِضَافَةٌ بِمَعْنَى فِي.

ب. لَفْظِيَّةٌ. د. مَعْنَوِيَّةٌ وَ إِضَافَةٌ بِمَعْنَى مِنْ.

۱۳. الإِضَافَةُ الْمَعْنَوِيَّةُ هِيَ:

أ. إِضَافَةُ الصِّفَةِ إِلَى مَوْصُوفِهَا. ج. إِضَافَةُ لِتَخْفِيفِ فِي اللَّفْظِ.

ب. إِضَافَةُ غَيْرِ الْمَحْضَةِ. د. نِسْبَةُ إِسْمٍ إِلَى آخِرِ عَلَى مَعْنَى حَرْفِ الْجَرِّ.

۱۴. «مِثْلِكَ» فِي جُمْلَةٍ (مَرَرْتُ بِرَجُلٍ مِثْلِكَ) يَكُونُ:

أ. مَنْصُوبًا بِ «مَرَرْتُ». ج. مَجْرُورًا لِلنَّعْتِيَّةِ.

ب. مَرْفُوعًا لِلْخَبَرِيَّةِ. د. مَجْرُورًا لِلْإِضَافَةِ.

۱۵. إِذَا دَلَّ الْمُتَعَلِّقُ عَلَى وُجُودِ مُقَيَّدٍ بَوَصَفٍ:

۱۷. أ. وَجَبَ ذِكْرُهُ. ج. وَجَبَ حَذْفُهُ.

ب. جَازَ حَذْفُهُ. د. جَازَ فِيهِ الْوَجْهَانِ.

تمرین ۱۲۱- أَجِبْ عَلَى الْأَسْئَلَةِ الْإِعْرَابِيَّةِ الْقُرْآنِيَّةِ التَّالِيَةِ:

به سوالهای اعرابی قرآنی جواب بده.

كَمْ عَدَدُ الْأَسْمَاءِ الْمَرْفُوعَةِ وَالْمَنْصُوبَةِ وَالْمَجْرُورَةِ فِي الْآيَةِ « قُلْ إِنِّي هَدَيْتَنِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. »^۱

در این آیه چند اسم مرفوع و منصوب و مجرور وجود دارد؟

ترجمه: بگو آری پروردگرم مرا به راه راست هدایت کرده است، دینی پایدار، آیین ابراهیم حق گرا و او از مشرکان نبود.

مرفوعات:

- هَدَانِي : در محل رفع خبر برای إِنِّي است.

- أَنْتَ : فاعل فعل قُلْ که در فعل وجوباً مستتر است.

- رَبِّ : فاعل است برای هَدَانِي.

- فاعل هُوَ در حَنِيفًا که به ابراهیم باز می گردد.

- هُوَ : اسم گانَ که در فعل مستتر است.

^۱ الأنعام/۱۶۱

منصوبات:

- ضمیری در اِنْتِی : اسم اِنَّ.
- ضمیری در هِدَانِی : مفعول به اول برای هَدَى.
- اِلِی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ : (در محل نصب) مفعول به دوم برای هَدَى.
- دِیْنًا : بدل است از محل اِلِی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ.
- قِیْمًا : صفت برای دِیْنًا.
- مِلَّةً : بدل است از دِیْنًا.
- حَنِیْفًا : حال برای ابراهیم.
- مِنْ الْمُشْرِکِیْنَ : محلاً منصوب و خبر کَانَ.

مجرورات:

- ضمیری در رَبِّی : مضاف الیه است.
- صِرَاطٍ : مجرور است به حرف جر اِلِی.
- مُسْتَقِیْمٍ : صفت است برای صِرَاطٍ.
- اِبْرَاهِیْمَ : مضاف الیه و به علت غیر منصرف بودن کسره نگرفته است.
- الْمُشْرِکِیْنَ : مجرور به حرف جر مِنْ است.

۲. قُرِئَتْ کَلِمَةُ (الْكَذِبِ) فِي الْآيَةِ «لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ»^۱ بِقِرَائَتَيْنِ النَّصْبِ وَالْجَرِّ، مَا هِيَ الْأَدَلَّةُ عَلَى ذَلِكَ؟

ترجمه: دلیل اینکه کلمه الْكَذِبِ در آیه «لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ» به ۲ قرائت نصب و جر خوانده شده است چیست؟

^۱ النحل/ ۱۱۱

- دلایل قرائت نصب : ۳ وجه جایز است:

۱- الكَذِبَ مفعول به برای تَصِفُ، که بهترین وجه است.

۲- الكَذِبَ مفعول به برای لَأَ تَقُولُوا.

۳- الكَذِبَ مفعول مطلق باشد بنابر نیابت از مفعول مطلقى که حذف شده است. در اصل این بوده «لَأَ تَقُولُوا قَوْلًا كَذِبًا». قَوْلًا حذف شده و كَذِبَ حکم نایب مفعول مطلق را دارد و بنابر مفعول مطلق بودن منصوب است.

- دلایل قرائت جر : ۲ وجه جایز است:

۱- الكَذِبِ را بدل از مَا در لِمَا بگیرییم. که مَاى موصول است و تَصِفُ أَلْسِنَتِكُمْ صله موصول و الكَذِبِ بدل باشد. نظریه مشهور هم همین است.

۲- الكَذِبِ را صفت برای مَا و معمولش بگیرییم، بنابر اینکه مَا را مصدریه بگیرییم. این نظر خالی از اشکال نیست.

۳. (مَا) فِي الْآيَةِ «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ»^۱ يُمَكِّنُ أَنْ تَكُونَ إِسْمَ مَوْصُولٍ وَ كَذَلِكَ حَرْفٌ مَصْدَرِيٌّ، بَيْنَ فِي الْحَالَتَيْنِ الصِّلَةِ.

ترجمه : مَا در آیه «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» ممکن است که اسم موصول یا حرف مصدریه باشد، در هر دو حالت صله را مشخص کن.

- در صورتی که مَا را اسم موصول بگیرییم صله آن خَلَقَ است. عائد صله ضمیر مفعولی «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَهُ» حذف شده است.

- در صورتی که مَا را مصدریه بگیرییم خَلَقَ به تأویل مصدر می رود و خَلَقَ صله برای آن است ولی مصدر معنی مفعولی دارد.

^۱ الفلق / ۲

- كَيْفَ : محلاً منصوب بنابر اینکه حال از مفعول تُحِي المَوْتَى است. یا اینکه حال از فاعل تُحِي باشد. یعنی خدایا تو چگونه آنها را زنده می کنی؟
- المَوْتَى : مفعول به برای تُحِي ولی نصب آن تقدیری است.
- فَصْرُهُنَّ : صُرُ فعل امر، فاعل آن ضمیر مستتر أَنْتَ، محلاً مرفوع و هُنَّ محلاً منصوب مفعول به است.
- سَعِيًّا : حال از فاعل يَأْتِي است.

۲. القرآن الكريم: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ ءَاتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...^۱

ترجمه : از آن فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم. از آنان کسی است که خدا با او سخن گفت، و برخی از آنان را درجات و مراتبی بالا برد. و عیسی بن مریم را دلایل و نشانه‌های روشن دادیم، و او را به وسیله روح القدس توانایی بخشیدیم...

- الرُّسُلُ : ۲ نقش می تواند داشته باشد.

اول اینکه: تِلْكَ را مبتدا بگیریم و الرُّسُلُ را خبر. در این صورت الرُّسُلُ مرفوع و خبر بودن است.
دوم اینکه: تِلْكَ را مبتدا بگیریم و الرُّسُلُ بدل یا عطف بیان از تِلْكَ باشد. در این صورت الرُّسُلُ بنابر تبعیت مرفوع است.

- دَرَجَاتٍ : منصوب است که می تواند ۲ وجه داشته باشد.

اول اینکه: منصوب به نزع خافض باشد یعنی فِي دَرَجَاتٍ و این خافض حرف جر فی حذف شده است.

دوم اینکه: حال از بَعْضَهُمْ به تأویل ذَا دَرَجَاتٍ باشد و اینگونه تفسیر می شود «و رَفَعَ بَعْضَهُمْ ذَا

دَرَجَاتٍ» در حالیکه آن بعض صاحب درجاتی بودند.

- عِيسَى : تقدیراً منصوب و مفعول به اول برای ءَاتَيْنَا.

- ابْنِ : بدل یا صفت برای عِيسَى.

^۱ البقرة/۲۵۳.

- مریم: مضاف الیه و به دلیل علمیت غیر منصرف بودن، جر آن به فتح است.

- الیئات: مفعول به دوم برای آتینا و چون جمع مؤنث است نصب آن با کسره نشان داده می شود.

۳. القرآن الکریم: و الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ^۱

ترجمه: و مادران باید فرزندانشان را دو سال کامل شیر دهند. [این حکم] برای کسی است که می خواهد دوران شیرخوارگی [کودک] را تکمیل کند. تأمین خوراک و پوشاک مادران شیردهنده به طور شایسته و متعارف بر عهده پدر فرزند است. هیچ کس جز به اندازه توانش تکلیف نمی شود. نباید مادری به خاطر فرزندش زیان بیند، و نه پدری برای فرزندش دچار ضرر شود ابر پدر است که مخارج مادر و کودک را در حد متعارف بپردازد، و بر مادر است که بیش از طاقت مالی شوهر از شوهر طلب خوراک و پوشاک نکند. و [چنانچه پدر کودک از دنیا برود] هزینه مادر و کودک به اندازه متعارف [از میراث به جا مانده] بر عهده وارث است. و اگر پدر و مادر بر اساس توافق و مشورتشان بخواهند کودک را [قبل از دو سال] از شیر بگیرند، گناهی بر آنان نیست. و اگر بخواهید برای فرزندانتان دایه بگیرید، گناهی بر شما نیست، در صورتی که مزدی را که باید بپردازید به طور شایسته و متعارف بپردازید. و از خدا پروا کنید و بدانید یقیناً خدا به آنچه انجام می دهید، بیناست.

- الْوَالِدَاتُ: مبتدا و مرفوع.

- كَامِلَيْنِ: اسم منصوب و صفت برای حَوْلَيْنِ.

- الرَّضَاعَةَ: اسم منصوب و مفعول به برای يُتِمُّ.

- رِزْقُهُنَّ: مبتدا مؤخر و مرفوع و هُنَّ مضاف الیه برای رِزْقٌ.

- وُسْعَهَا: مفعول به دوم برای لَا تُكَلَّفُ و هَا مضاف الیه برای وُسْعٍ.

- وَالِدَةٌ: نائب فاعل برای لَا تُضَارُّ و مرفوع.

^۱ البقرة/۲۳۳.

- مَوْلُودٌ : معطوف به وَالِدَةٌ.

- مِثْلٌ : مبتدا مؤخر و مرفوع.

- تَرَأَضٌ : مجرور به حرف جر عَن.

- جُنَاحٌ : اسم لای نفی جنس و مبنی بر فتح و محلاً منصوب.

- بَصِيرٌ : خبر آن و مرفوع.

۴. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): شَتَانَ مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ: عَمَلٌ تَذْهَبُ لَذَّتُهُ وَ تَبَقَى تَبَعْتُهُ وَ عَمَلٌ تَذْهَبُ مَوْنَتُهُ وَ يَبْقَى أَجْرُهُ.^۱

ترجمه: چقدر فاصله بین دو عمل دور است: عملی که لذتش می‌رود و کیفر آن می‌ماند، و عملی که رنج آن می‌گذرد و پاداش آن ماندگار است.

- مَا : محلاً مرفوع و فاعل برای اسم فعل شَتَانَ.

- بَيْنَ : ظرف منصوب و متعلق برای عامل مقدر و صله برای مَا.

- عَمَلَيْنِ : مضاف الیه برای بَيْنَ و جر آن با ی نشان داده شده است.

- لَذَّتُهُ : فاعل برای تَذْهَبُ و مرفوع.

- أَجْرُهُ : فاعل برای يَبْقَى و مرفوع.

۵. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): يَا جَابِرُ قِوَامُ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ: عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ، وَ جَاهِلٌ لَّا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَ

جَوَادٌ لَّا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ وَ فَقِيرٌ لَّا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَ إِذَا

بَخِلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ.^۲

ترجمه: ای جابر! استواری دین و دنیا به چهار چیز است: عالمی که به علم خود عمل کند، و جاهلی که از آموختن سرباز نزند، و بخشنده‌ای که در بخشش بخل نرزد، و فقیری که آخرت خود را به دنیا

^۱ نهج البلاغه/الحکمة ۱۲۱.

^۲ نهج البلاغه/الحکمة ۳۷۲.

نفرود. پس هر گاه عالم علم خود را تباه کند، نادان به آموختن روی نیاورد، هر گاه بی‌نیاز در بخشش بخل ورزد، تهیدست آخرت خویش را به دنیا فروشد.

- يَا جَابِرُ : جَابِرٌ منادای مفرد معرفه و مبنی بر ضم.

- قَوَامٌ : مبتدا و مرفوع.

- عَالِمٌ : بدل بعض از کل.

- مُسْتَعْمِلٌ : صفت برای عَالِمٍ و مجرور.

- عِلْمُهُ : عِلْمٌ مفعول به برای مُسْتَعْمِلٍ. هُ مضاف الیه و محلاً مجرور.

- جَاهِلٌ : عطف بر عَالِمٍ و بدل بعض از کل.

- جَوَادٌ : عطف بر عَالِمٍ و بدل بعض از کل.

- آخِرَتُهُ : آخِرَةٌ مفعول به برای لَّا يَبِيعُ و ضمیر هُ مضاف الیه برای آخِرَتِ و محلاً مجرور.

- عِلْمُهُ : عِلْمٌ مفعول به برای ضَيِّعَ و ضمیر هُ مضاف الیه برای عِلْمِ و محلاً مجرور.

- الْفَقِيرُ : فاعل برای بَاعَ و مرفوع.

- آخِرَتُهُ : مفعول به برای بَاعَ و منصوب. ضمیر هُ مضاف الیه برای آخِرَتِ و محلاً مجرور.

تمرین ۱۲۳- أَعْرِبِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ:

جملات زیر را ترکیب کن.

۱. القرآن الكريم: وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ^۱.

ترجمه : و همواره نشانه‌های [ربوبیت و قدرت] خود را به شما نشان می‌دهد، پس کدام یک از نشانه‌های خدا را انکار می‌کنید؟

- و: حرف عطف.

^۱ غافر/۸۱.

- یُری : فعل و فاعل آن ضمیر مستتر هُوَ محلاً مرفوع.
- کُم : مفعول به اول و محلاً منصوب.
- آیات : مفعول به دوم و منصوب با کسره فرعی.
- هِ : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- فَ : حرف عطف.
- أیَّ : مفعول به مقدم برای فعل تُنکِرُونَ.
- آیات : مضاف الیه و مجرور.
- الله : مضاف الیه و مجرور.
- تُنکِرُونَ : فعل و فاعل آن ضمیر بارز واو محلاً مرفوع.

۲. الإمام علی(ع): رَحْمَةٌ مِّنْ لَا يَرْحَمُ تَمْنَعُ الرَّحْمَةَ.^۱

ترجمه: انسانی که رحم نمی کند، مانع رحمت می شود.

- رَحْمَةٌ : مبتدا و مرفوع.
- مِّنْ : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- لَا يَرْحَمُ : صله موصول، فعل و فاعل آن هِیَ مستتر محلاً مرفوع.
- تَمْنَعُ : خبر و محلاً مرفوع، فعل و فاعل آن هِیَ مستتر محلاً مرفوع.
- الرَّحْمَةَ : مفعول به و منصوب.

۳. الإمام علی(ع): واضعٌ معروفهٍ عندَ غیرِ مستحقِّهٍ مُضِيعٌ له.^۲

ترجمه: هرکس کار نیکی را برای انسانی که سزاوار نیست بنیان نهد، آن را ضایع کرده است.

^۱ محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، قم: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، هشتم، ۱۳۸۶ ه. ش، ج ۴، ص ۷۷.

^۲ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۷۸۶.

- وَاَضَعُ : مبتدا و مرفوع.
- معروف : مضاف الیه و مجرور.
- هِ : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- عِنْدَ : مفعول فیه.
- غَيْرِ : مضاف الیه و مجرور.
- مُسْتَحَقٌّ : مضاف الیه و مجرور.
- هِ : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- مُضَيِّعٌ : خبر و مرفوع.
- لَهُ : جار و مجرور.

فصل چهارم

توابع

۴-۱- نعت

تمرین ۱۲۴- اَبْدِلِ الْمَصْدَرَ بِنَعْتٍ يُطَابِقُ الْمَنْعُوتَ:

مصدر را به نعتی مطابق منعوت تبدیل کن.

۱. لَمَّا رَأَى أَيُّوبُ صَبِيَانَهُ وَبَنَاتَهُ (العِزَّة) عَلَيْهِ قَدَمَاتُوا شَكَرَ الرَّبَّ وَلَمْ يَنْطِقْ بِكَلِمَةٍ شَكْوَى.

- لَمَّا رَأَى أَيُّوبُ صَبِيَانَهُ وَبَنَاتَهُ (العَزِيْزَةَ - الأَعِزَّة) (العَزِيْزِينَ - الأَعِزِّيْنَ) عَلَيْهِ قَدَمَاتُوا شَكَرَ الرَّبَّ وَلَمْ يَنْطِقْ بِكَلِمَةٍ شَكْوَى.

ترجمه: زمانی که ایوب فرزندان و دخترانش را که نزد او مورد احترام بودند نزد او مرده دید، پروردگار را شکر کرد و به کلمه ای شکایت ننمود.

۲. رَأَيْتُ يُوسُفَ وَ أُمَّهُ (الْفَضْل).

- رَأَيْتُ يُوسُفَ وَ أُمَّهُ الْفَاضِلِينَ

ترجمه: یوسف و مادرش را دیدم که هر ۲ فاضل بودند.

۳. أَخَذَ سِكِّينَهُ وَاسْتَلَّ سَيْفَهُ (الإِرْهَاف).

- أَخَذَ سِكِّينَهُ وَاسْتَلَّ سَيْفَهُ الْمُرْهَفِينَ.

ترجمه: چاقو را گرفت و شمشیرش را بیرون آورد.

۴. أَضَاعَ الدَّوَاةَ وَ الْقَلَمَ (الْحَسَن).

- أَضَاعَ الدَّوَاةَ وَ الْقَلَمَ الْحَسَنَيْنِ.

ترجمه: دوات و قلم نیکو را تباہ کرد.

۵. سَمِّتُ مِنَ تَعَالِيمِ الطَّالِبِينَ وَ الطَّالِبَاتِ (الْكَسَل).

- سَمِّتُ مِنَ تَعَالِيمِ الطَّالِبِينَ وَ الطَّالِبَاتِ الْكَسَلِيْنَ (الْكَسَالِي).

ترجمه: از یاد دادن به دانشجویان پسر و دختر تنبل به ستوه آمدم.

تمرین ۱۲۵- اذْكَرْ عِنْدَ كُلِّ جُمْلَةٍ أَوْ شِبْهَهَا هَلْ هِيَ نَعْتٌ لِلْمَوْصُوفِ الَّذِي قَبْلَهَا أَوْ حَالٌ مِنْهُ أَوْ خَبْرٌ عَنْهُ أَوْ غَيْرُ ذَلِكَ:

در مورد هر کدام از جمله ها یا شبه جمله ها ذکر کن که آیا نعت برای موصوف است یا حال از ذوالحال، یا خبر برای مبتدا یا غیر از آن؟

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.^۱

ترجمه: آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست؛ و یقیناً خداست که خود بی‌نیاز و ستوده است.

- لَهُ: خبر مقدم محلاً مرفوع.

- مَا: مبتدای مؤخر و محلاً مرفوع.

- فِي السَّمَاوَاتِ: متعلق به عامل مقدر، شبه جمله و صله برای مَا.

- مَا: معطوف به مَا و مبتدای مؤخر و محلاً مرفوع.

- فِي الْأَرْضِ: معطوف به فِي السَّمَاوَاتِ و متعلق به عامل مقدر، شبه جمله و صله برای مَا.

- اللَّهُ: اسمِ إِنَّ و منصوب.

- هُوَ: مبتدا و محلاً مرفوع.

- الْغَنِيُّ: خبر برای هُوَ و مرفوع.

- هُوَ الْغَنِيُّ: خبر برای إِنَّ و محلاً مرفوع.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ.^۲

ترجمه: هیچ یادآوری و پند تازه‌ای از سوی پروردگارشان برای آنان نمی‌آید مگر آنکه آن را می‌شنوند و در حالی که سرگرم بازی هستند. [آن را مسخره می‌کنند].

^۱ الحج/۶۴.

^۲ الأنبياء/۲.

- مِنْ ذِكْرٍ : جار و مجرور، متعلق به يَأْتِيهِمْ و مفعول با واسطه (حرف جر) برای يَأْتِي.
- مِنْ رَبِّهِمْ : جار و مجرور، متعلق به يَأْتِيهِمْ و مفعول با واسطه (حرف جر) برای يَأْتِي.
- اسْتَمَعُوهُ : فعل و فاعل آن ضمير بارز واو و محلاً مرفوع. هُ : مفعول به و محلاً منصوب. جمله اسْتَمَعُوهُ محلاً منصوب، بنا بر حال از مفعول يَأْتِيهِمْ.
- هُمْ : مبتدا و محلاً مرفوع.
- يَلْعَبُونَ : جمله فعلیه محلاً مرفوع خبر برای هُمْ.
- وَهُمْ يَلْعَبُونَ : محلاً منصوب، حال برای فاعل اسْتَمَعُوا.

۳. الْقُرْآنَ الْكَرِيمِ: وَ أَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَى وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا.^۱

ترجمه : و اما هر که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده است، پس بهترین پاداش برای اوست، و ما هم از سوی خود تکلیفی آسان به او خواهیم داد.

- مَنْ : مبتدا و محلاً مرفوع و اسم موصول.
- ءَامَنَ : جمله صلّه و محلی از اعراب ندارد.
- عَمِلَ : عطف بر ءَامَنَ و محلی از اعراب ندارد.
- لَهُ : متعلق به عامل مقدر و خبر برای مَنْ و محلاً مرفوع.
- سَنَقُولُ : عطف بر لَهُ و محلاً مرفوع بنا بر تابع برای خبر.
- لَهُ : جار و مجرور و متعلق برای نَقُولُ و معمول با واسطه حرف جر برای آن.

۴. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): مَنْ أَكَلَ وَ ذُو عَيْنَيْنِ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ لَمْ يُؤَاسِهِ ابْتَلَى بِدَاءٍ لَدَوَاءَ لَهُ.^۲

ترجمه: هر کس غذا بخورد در حالیکه صاحب دو چشمی او را نگاه کند، و او را در آن طعام شریک نکند، خداوند او را به دردی مبتلا می کند که هیچ درمانی برای آن نیست.

^۱ الکهف/۸۸.

^۲ ابن ابی فراس، ورام، تنبیه الخواطر و نزهة الطواهر، قم: مکتبه فقیه، اول، بی تا، ص ۳۸.

- مَنْ : اسم شرط.
- وَ : واو حالیه.
- وَذُوْعَيْنَيْنِ يَنْظُرُ إِلَيْهِ : جمله حالیه و محلاً منصوب و حال است از فاعل أَكَلَ.
- ذُوْعَيْنَيْنِ : مبتدا و محلاً مرفوع.
- يَنْظُرُ إِلَيْهِ : خبر برای ذُوْعَيْنَيْنِ و محلاً مرفوع.
- لَمْ يُوَاسِهِ : عطف بر يَنْظُرُ.
- ابْتَلَى : فعل مجهول و نائب فاعل، جواب شرط محلاً مجزوم.
- لَأَ : نفي جنس.
- ذَوَاءَ : اسم لا و منصوب.
- لَهُ : خبر لا و محلاً مرفوع.
- لا ذَوَاءَ لَهُ : صفت برای داءٍ و محلاً مجرور.

۵. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): رَحِمَ اللَّهُ إِمْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ.^۱

ترجمه : خدا رحمت کند کسی که اندازه خودش را بشناسد و از آن تجاوز نکند.

- رَحِمَ اللَّهُ : جمله انشائیه و محلی از اعراب ندارد.

- عَرَفَ قَدْرَهُ : صفت برای امرأً و محلاً منصوب.

- لَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ : عطف بر عَرَفَ قَدْرَهُ و محلاً منصوب.

۶. الإِمَامُ الصَّادِقُ (ع): مَنْ كَانَ الرَّهْنُ عِنْدَهُ أَوْ تَقَّ مِنْ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ.^۲

ترجمه : کسی که اعتمادش به رهن بیشتر از برادرش باشد من از او بیزارم.

^۱ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۴۰۸.

^۲ مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، پیشین، ج ۱۰۰، ص ۱۵۸.

- مَنْ : اسم شرط.
- مِنْ أَخِيهِ : جار و مجرور، متعلق به أَوْثَقَ.
- أَنَا : مبتدا و محلاً مرفوع.
- مِنْهُ : جار و مجرور، متعلق به بَرِيءٌ.
- بَرِيءٌ : خبر برای أَنَا و محلاً مرفوع.

۷. ظَلِيمٌ إِنَّ مَصَابِكُمْ رَجُلًا أَهْدَى السَّلَامَ تَحِيَّةً ظَلَمٌ.

- ترجمه : ای ظلیمم برخورد شما با انسانی که سلام را به عنوان تحیت هدیه می کند ظلم است.
- مَصَابٍ : اسمِ إِنَّ و منصوب.
 - ظَلَمٌ : خبرِ إِنَّ و مرفوع.
 - رَجُلًا : مفعول به برای مَصَابٍ و منصوب.
 - أَهْدَى السَّلَامَ : صفت برای رَجُلًا و محلاً منصوب.
 - تَحِيَّةً : تمییز برای أَهْدَى السَّلَامَ و منصوب.

۸. قَالَ لِي كَيْفَ أَنْتَ قُلْتَ عَلِيلٌ سَهْرٌ دَائِمٌ وَ حُزْنٌ طَوِيلٌ.

- ترجمه : به من گفت چطوری تو؟ گفتم مریضم، پیوسته بیدارم و حزن و اندوه طولانی دارم.
- كَيْفَ : اسم استفهام و خبر برای أَنْتَ و محلاً مرفوع.
 - كَيْفَ أَنْتَ : مقول قول و محلاً منصوب.
 - عَلِيلٌ : خبر برای مبتدای محذوف که به قرینه جمله سؤال حذف شده است. (قُلْتُ أَنَا عَلِيلٌ)
 - أَنَا عَلِيلٌ : مقول قول و محلاً منصوب.
 - سَهْرٌ : خبر بعد از خبر.
 - دَائِمٌ : صفت برای سَهْرٌ.
 - حُزْنٌ : خبر بعد از خبر.
 - طَوِيلٌ : صفت برای حُزْنٌ.

۴-۲- توکید

تمرین ۱۲۶- مَيِّزِ الْمُؤَكَّدَ وَادْكُرْ نَوْعَ التَّوَكِيدِ:

موکد را از موکد جدا کن و نوع آن را مشخص کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿١﴾ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ. ١

ترجمه: نه چنین است [که می‌پندارند] به زودی [به حتمی بودن وقوع آن] آگاه خواهند شد. *باز هم نه چنین است [که می‌پندارند] به زودی [به حتمی بودن وقوع آن] آگاه خواهند شد.

- کَلَّا: حرف ردع.

- سَيَعْلَمُونَ: فعل و فاعل آن ضمیر بارز واو، محلاً مرفوع.

- كَلَّا سَيَعْلَمُونَ تأکید كَلَّا سَيَعْلَمُونَ جمله اول است.

- كَلَّا سَيَعْلَمُونَ جمله اول مؤکد و كَلَّا سَيَعْلَمُونَ جمله دوم مؤکد است.

نوع تأکید لفظی است.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ. ٢

ترجمه: [او بگویند:] بچش که تو همان ارجمند و بزرگواری.

- ضمیر ک در إِنَّكَ به وسیله أَنْتَ تأکید شده است.

- ک: مؤکد أنت: مؤکد

نوع تأکید لفظی است.

١ النبا/۴ و ۵.

٢ الدخان/۴۹.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ.^۱

ترجمه: بی تردید دوزخ را از تو و آنان که از تو پیروی کنند، از همگی پر خواهم کرد.

– أَجْمَعِينَ: تأکید معنوی است.

۲ احتمال در مؤکد آن است و هر ۲ هم صحیح است.

اول اینکه: أَجْمَعِينَ تأکید معنوی از ضمیر مجرور مِنْهُمْ.

دوم اینکه: أَجْمَعِينَ تأکید معنوی از ضمیر مجرور مِنْكَ و معطوفش که مِمَّن تَبِعَكَ است.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.^۲

ترجمه: یقیناً خدا هیچ ستمی به مردم روا نمی‌دارد، ولی مردم [باروی‌گردانی از حق] بر خود ستم می‌ورزند.

– أَنفُسَ مَفْعُولٌ بِهِ مَقْدَمٌ بِهِ حِسَابٌ مِی آید و بنابر تأکید اعراب نصب داده نشده است.

۵. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): وَيَلِي لِمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا بِالْدِّينِ، وَيَلِي لَهُ.^۳

ترجمه: وای به حال طالب دنیا به وسیله دین، وای به حال او.

– وَيَلِي لَهُ: تأکید لفظی برای وَيَلِي لِمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا.

– وَيَلِي دَوْم: تأکید برای وَيَلِي اَوَّل، لَهُ هَم تَأْكِيد است برای لِمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا بِالْدِّينِ.

– وَيَلِي اَوَّل مَوَكَّد و وَيَلِي دَوْم مَوَكَّد است. لَهُ مَوَكَّد و لِمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا بِالْدِّينِ مَوَكَّد است.

نوع تأکید در این مثال لفظی است.

^۱ ص/ ۸۵.

^۲ یونس/ ۴۴.

^۳ محمدی ری شهری، محمد، پیشین، ج ۷، ص ۴۷۵.

۶. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): الْعَمَلُ الْعَمَلُ، ثُمَّ النَّهْيَةُ النَّهْيَةُ، وَالْإِسْتِقَامَةُ الْإِسْتِقَامَةُ، ثُمَّ الصَّبْرُ الصَّبْرُ، وَالْوَرَعُ الْوَرَعُ.^۱

ترجمه: عمل صالح! عمل صالح! سپس آینده نگری! آینده نگری! و استقامت! استقامت! آنگاه، بردباری! بردباری! و پرهیزکاری! پرهیزکاری.

– العملَ اول مؤکد و العملَ دوم مؤکد.

– النَّهْيَةَ اول مؤکد و النَّهْيَةَ دوم مؤکد.

– الْإِسْتِقَامَةَ اول مؤکد و الْإِسْتِقَامَةَ دوم مؤکد.

– الصَّبْرَ اول مؤکد و الصَّبْرَ دوم مؤکد.

– الْوَرَعَ اول مؤکد و الْوَرَعَ دوم مؤکد.

نوع تأکید در این تمرین در تمامی موارد لفظی است.

۷. إِنَّكَ مَهْمَا تُعْطِي بَطْنِكَ سُوْلَهُ وَفَرَجَكَ نَالَا مُنْتَهَى الدِّمِّ أَجْمَعًا.

ترجمه: همانا تو، هر زمان که درخواست شکم و شهوت را اجابت کنی، آنها حتماً به نهایت مذمت می رسند.

– أَجْمَعًا تأکید معنوی برای ضمیر فاعلی نَالَا.

۸. لَوْلَا الْمَشَقَّةُ سَادَ النَّاسُ كُلَّهُمْ الْجُودُ يَفْقَرُ وَالْإِقْدَامُ قَتَالُ.

ترجمه: اگر مشقت و سختی نبود، مردم تماماً آقا می شدند. جوانمردی مرد را فقیر می کند و پیش رفتن در جنگ به کشته شدن می انجامد.

– كُلَّهُمْ تأکید معنوی و مؤکد النَّاسُ است.

^۱ نهج البلاغه/الخطبة ۱۷۶.

تمرین ۱۲۷- اَکِدِ الْأَمْثَالَ الْآتِيَّةَ:

مثالها را تأکید کن.

۱. يُوسُفُ _____ أَحْيَا بِقُدُومِهِ رُوحَ الشَّجَاعَةِ فِي قُلُوبِ قَوْمِهِ.

- يُوسُفُ يُوسُفُ أَحْيَا بِقُدُومِهِ رُوحَ الشَّجَاعَةِ فِي قُلُوبِ قَوْمِهِ. (تأکید لفظی)

ترجمه: یوسف یوسف با قدومش روح شجاعت را در دل‌های قومش زنده گردانید.

- يُوسُفُ بِنَفْسِهِ أَحْيَا بِقُدُومِهِ رُوحَ الشَّجَاعَةِ فِي قُلُوبِ قَوْمِهِ. (تأکید معنوی)

ترجمه: یوسف خودش به قدومش روح شجاعت را در دل‌های قومش زنده گردانید.

۲. أَهْلَ الْقِفَارِ يَعْتَرِفُونَ _____ بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ.

- أَهْلَ الْقِفَارِ يَعْتَرِفُونَ كُلُّهُمْ بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ. (تأکید معنوی)

ترجمه: اهل قفار (سرزمین بی آب و علف) همگی اعتراف به قیامت می کنند.

۳. النِّسَاءُ _____ قَامَ فِيهِنَّ عِنْدَ كُلِّ الْأُمَّمِ كَاتِبَاتٌ مُجِيدَاتٌ وَ شَوَاعِرٌ مَطْبُوعَاتٌ.

- النِّسَاءُ النِّسَاءُ قَامَ فِيهِنَّ عِنْدَ كُلِّ الْأُمَّمِ كَاتِبَاتٌ مُجِيدَاتٌ وَ شَوَاعِرٌ مَطْبُوعَاتٌ. (تأکید لفظی)

ترجمه: در میان زنان، زنان هر امتی، زنان نویسنده خوب و زنان شاعره مطبوع و مورد پسند برخوردار است.

۴. اِلْتَقَى الْجَيْشَانِ _____ عِنْدَ شَاطِئِ النَّهْرِ الشَّرْقِيِّ.

- اِلْتَقَى الْجَيْشَانِ كُلُّهُمَا أَجْمَعُ عِنْدَ شَاطِئِ النَّهْرِ الشَّرْقِيِّ. (تأکید معنوی)

ترجمه: دو لشکر، به تمامه در کنار نهر شرقی با هم برخورد کردند.

۵. وَقَعَ عَلَى السُّلْمَانَ _____ الْمَنْصُوبَتَانِ لِلصُّعُودِ عَلَى سَطْحِ الدَّارِ.

- وَقَعَ عَلَى السُّلْمَانَ السُّلْمَانَ الْمَنْصُوبَتَانِ لِلصُّعُودِ عَلَى سَطْحِ الدَّارِ. (تأکید لفظی)

ترجمه: برای بالا رفتن روی بام خانه برای من ۲ نردبان گذاشته شد.

تمرین ۱۲۸- أَصْلِحِ الْخَطَأَ فِي الْأَمْثَلَةِ الْآتِيَةِ:

در مثالهای ذیل خطا را اصلاح کن.

۱. قَدِمَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ جُمِعَ.

- قَدِمَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ.

ترجمه: قوم تمامشان آمدند.

۲. مَرَرْتُ بِالْقَبَائِلِ كُلِّهِنَّ.

- مَرَرْتُ بِالْقَبَائِلِ كُلِّهَا.

ترجمه: از کنار تمام قبیله گذشتم.

۳. اخْتَصَمَ الرَّجُلَانِ كِلَاهُمَا.

- این مثال خالی از اشکال است.

ترجمه: دو مرد هر دویشان با هم گلاویز شدند.

۴. قَدِمَتِ الْقَبِيلَةُ جَمَعَاءُ وَكُلِّهَا.

- قَدِمَتِ الْقَبِيلَةُ كُلِّهَا جَمَعَاءُ.

ترجمه: همه افراد قبیله آمدند.

۵. سَافَرْتُ إِلَى مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ كِلَيْهِمَا.

- سَافَرْتُ إِلَى مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ كِلْتَيْهِمَا.

ترجمه: به مکه و مدینه هر دویشان مسافرت کردم.

۶. تَقَدَّمُوا أَنْتُمْ كُلُّكُمْ وَلَا تَخْشَوْا مُعَارِضًا.

- تَقَدَّمُوا كُلُّكُمْ وَلَا تَخْشَوْا مُعَارِضًا.

ترجمه: همه شما جلو بیاید و از هیچ دشمنی نترسید.

۷. كَانَ الرُّومَانِيُّونَ أَجْمَعُ كُلُّهُمْ مُوَلَّعِينَ بِالْحُرُوبِ وَ الْفُتُوحَاتِ.

- كَانَ الرُّومَانِيُّونَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُ مُوَلَّعِينَ بِالْحُرُوبِ وَ الْفُتُوحَاتِ.

ترجمه: اهل روم همگی به جنگ و فتح کردن سرزمینهای دیگران حرص و ولع دارند.

۸. جَاءَتِ الْفِرْقَتَانِ جَمْعًا وَانِ وَأَقْبَلَ الْعَسْكَرَانِ أَجْمَعَانِ.

- جَاءَتِ الْفِرْقَتَانِ كُلُّهُمَا جَمْعًا وَ أَقْبَلَ الْعَسْكَرَانِ كُلُّهُمَا أَجْمَع.

ترجمه: دو گروهان با هم آمدند و دو لشکر با همدیگر پیش آمدند.

۴-۳- بدل

تمرین ۱۲۹- مِيز بين أنواعِ البدلِ وَ شكْل الكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتِهَا خَط:

انواع بدل را مشخص کن و کلماتی که زیر آن خط کشیده شده را حرکت گذاری کن.

۱. الْقُرْآنَ الْكَرِيمِ: لِيَلْفَ قُرَيْشٍ* إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَ الصَّيْفِ.^۱

ترجمه: [خدا فیل سواران را هلاک کرد] تا قریش را [با یکدیگر و با مردم و با حرم امن] الفت دهد.*
[و نیز] به سفرهای [تجارتی] زمستانی و [سفرهای تجارتی] تابستانی انس و همدمی بخشد [تا در آرامش و امنیت، امر معاششان را تأمین کنند].

- قُرَيْشٌ: لفظاً مجرور و محلاً منصوب، مفعول به برای إِيْلَافِ.

- إِيْلَافِهِمْ: إِيْلَافِ بدل کل از إِيْلَافِ اول.

- رِحْلَةَ: مفعول فیه و منصوب.

^۱ قریش/۱ و ۲.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا^۱.

ترجمه: و به راستی به موسی کتاب دادیم، و برادرش هارون را همراه او دستیار و کمک قرار دادیم.

– الْكِتَابَ: مفعول به دوم برای آتینا و منصوب.

– هَارُونَ: بدل کل از أَخَا.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ* أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَ بَنِينَ^۲.

ترجمه: و از کسی که شما را به وسیله آنچه خود می‌دانید یاری داده پروا کنید.* به وسیله چهارپایان و فرزندان، به شما یاری داده است.

– أَمَدَّكُمْ دوم: بدل از أَمَدَّكُمْ اول، بدل جزء است.

– بِأَنْعَامٍ: جار و مجرور، بدل جزء از بِمَا تَعْلَمُونَ.

۴. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ تَبَيَّنَ لَكَ رُشْدُهُ فَاتَّبِعْهُ، وَأَمْرٌ تَبَيَّنَ لَكَ عَيْبُهُ فَاجْتَنِبْهُ، وَأَمْرٌ اخْتَلَفَ فِيهِ فَرُدَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ^۳.

ترجمه: امور سه گونه اند: امری که هدایت آن برای تو روشن است پس تبعیت کن از آن، و امری دیگر است که انحراف آن روشن است، پس باید اجتناب کنی از آن و امری دیگر که در آن اختلاف شده پس این مورد را به خداوند واگذار کن.

– ثَلَاثَةٌ: خبر برای الْأُمُورُ و مرفوع.

– أَمْرٌ اول: بدل تفصیل.

^۱ الفرقان/۳۵.

^۲ الشعراء/۱۳۲ و ۱۳۳.

^۳ مجلسی، محمدباقرین محمدتقی، پیشین، ج، ص ۲۵۸.

- رُشِدُهُ : فاعل برای تَبَيَّنَ و مرفوع.

- أَمْرٌ دَوْمٌ : بدل تفصیل.

- أَمْرٌ سَوْمٌ : بدل تفصیل.

- عَزَّ وَجَلَّ : هر دو فعل ماضی و محلاً منصوب بنا بر حال از الله.

۵. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ مُحِبٍّ مُفْرَطٍ وَبَاهِتٍ مُفْتَرٍ.^۱

ترجمه : دو تن نسبت به من هلاک گردند، دوستی که از حد گذرانند، و دشمنی که بیهوده سخن گوید.

- مُحِبٌّ : بدل تفصیل.

- بَاهِتٌ : بدل تفصیل.

- مُفْتَرٍ : صفت برای بَاهِتٌ و مرفوع.

۶. الإِمَامُ الْبَاقِرُ (ع): إِنَّ اللَّهَ كَرِهَ إِلْحَاحَ النَّاسِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْمَسْأَلَةِ وَأَحَبَّ ذَلِكَ لِنَفْسِهِ.^۲

ترجمه : خداوند اصرار و پافشاری مردم بعضی بر بعضی دیگر را در سؤال و خواهش دوست ندارد، در حالیکه آن را برای خودش دوست می دارد.

- إِلْحَاحٌ : مفعول به برای كَرِهَ و منصوب.

- النَّاسِ : مضاف الیه برای إِلْحَاحٍ و لفظاً مجرور.

- بَعْضِهِمْ : بدل بعض از کل.

۷. بِاللَّهِ مَا حَمَلَتْ أَنْثَىٰ وَلَا وَضَعَتْ مِثْلَ النَّبِيِّ رَسُولَ الرَّحْمَةِ الْهَادِي.

ترجمه : به خدا قسم هیچ زنی حامله نشد و به دنیا نیآورد مثل نبیی که رسول رحمت و هدایت کننده است.

^۱ نهج البلاغه/الحکمة ۴۶۹.

^۲ ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، پیشین، ص ۲۹۳.

- مِثْلَ : مفعول به برای وَضَعَتْ و منصوب.

- رَسُوْلٌ : بدل کل از النَّبِيِّ.

۸. مَتَى تَأْتِنَا تُلْمِمُ بِنَا فِي دِيَارِنَا تَجِدُ حَطْبًا جَزَلًا وَنَارًا تَأْجَجًا.

ترجمه: هر زمان که نزد ما بیایی و در خانه ما فرود آیی، هیزم خشک و آتش بر افروخته می یابی.

- تُلْمِمُ : بدل کل از تَأْتِنَا.

- تَأْجَجًا : جمله فعلیه صفت برای نَارًا و منصوب.

۹. إِنْ لَمْ تُكْرِمْنِي تَقُمْ بِوَأَجِبِي لَأَدْخُلَ بَيْتَكَ.

ترجمه: اگر اکرام نکنی من را و قیام به حقوق واجب من نکنی، داخل خانه ات نمی شوم.

- بَيْتَكَ : بَيْتَ مفعول به برای لَأَدْخُلَ و منصوب. ک: مضاف الیه و محلاً مجرور.

۱۰. إِنْ زَارْتَنِي زِيدٌ يَمْشِي إِلَيَّ أَكْرِمُهُ.

ترجمه: اگر زید زیارت کند مرا و به سوی من بیاید اکرام می کنم او را.

- يَمْشِي : بدل کل از زَارْتَنِي.

- أَكْرِمُهُ : لفظاً مجزوم چون جواب شرط است. ه: مفعول به و محلاً منصوب.

۱۱. قُلْتُ لَهُ: أَسْرِعْ لَأَتَقَفَ دَقِيقَةً.

ترجمه: به او گفتم: عجله کن و یک دقیقه هم نایست.

- لَأَتَقَفَ : بدل از أَسْرِع.

- دَقِيقَةً : نائب مفعول مطلق.

۱۲. هَلْ تَعْرِفُ هَؤُلَاءِ مَنْ هُمْ؟

ترجمه: آیا می شناسی آنها را که چه کسانی هستند؟

- مَنْ : بدل کل از هَؤُلَاءِ.

۱۳. أَكْرَمْتُهُ أَخَاكَ.

ترجمه: برادرت را اکرام کردم.

- أَخَاكَ: بدل کل از هُ.

۱۴. قَبَلْتُهُ يَدَهُ.

ترجمه: دست او را بوسیدم.

- يَدَ: بدل جزء از ضمیر مفعولی هُ.

۴-۴- عطف

تمرین ۱۳۰- فِي أَيِّ مَوْضِعٍ يَمْتَنِعُ الْبَدَلُ وَ يَتَعَيَّنُ عَطْفُ الْبَيَانِ وَ فِي أَيِّ مَوْضِعٍ يَصِحُّ الْوَجْهَانِ:

بدل در کجا ممتنع و عطف بیان در کجا تعیین دارد و در کجا هر دو جایز هستند.

۱. يَا زَيْدُ زَيْدَ الْيَعْمَلَاتِ.

ترجمه: ای زیدا! زیدی که شتر را به کار می گیرد.

- زَيْدَ: بدل کل و جایز است که هم عطف بیان و هم بدل باشد.

۲. زَيْدٌ جَاءَ الرَّجُلَ أَبُوهُ.

ترجمه: آن مرد، پدر زید آمد.

- الرَّجُلُ: بدل است از زَيْدٌ.

- أَبُو: أَبُوهُ بدل از الرَّجُلُ. که جایز است هم عطف بیان باشد هم بدل تلقی شود.

۳. يَا سَيِّدِي يُوسُفَ لِمَاذَا لَا تَسْتَعْفِينِي.

ترجمه: ای آقای من! یوسف، به خاطر چه نمی بخشی مرا؟

- يُوسُفَ: بدل کل.

لفظ یوسف عطف بیان از لفظ سیّد است و نقش بدل ارجحیت ندارد چون لفظ یوسف گویاتر از لفظ

سیّد است.

۴. ذَلِكَ الْكِتَابُ الَّذِي دَرَسْتَهُ فُقِدَ مِنْ عِنْدِي.

ترجمه: آن کتابی که درسش می‌دادم گم شده است.

- الْكِتَابُ: می‌تواند بدل از ذَلِكَ و یا عطف بیان باشد. (البته نقش عطف بیان از نقش بدل گویاتر است.)

۵. صَاحِبُ الْمُعَلَّقَةِ الْمَشْهُورَةِ لَبِيدٌ كَانَ مِنْ أَكْبَرِ شُعْرَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ.

ترجمه: صاحب معلقه مشهور، لبید، از بزرگان شعرای جاهلی بوده است.

- لَبِيدٌ: بدل کل از صَاحِبُ الْمُعَلَّقَةِ الْمَشْهُورَةِ، البته عطف بیان بهتر است.

۶. الشَّاعِرُ عَمْرُوبُ بْنُ مَعْدِي كَرِبٌ كَانَ مِنْ سَادَاتِ أَهْلِ الْيَمَنِ وَفُصَحَائِهِمْ.

ترجمه: شاعر عمروبن معدی کرب از سادات اهل یمن و فصیحان ایشان بود.

- عَمْرُوبُ بْنُ مَعْدِي كَرِبٌ: بدل کل از الشَّاعِرُ، البته عطف بیان بهتر است.

تمرین ۱۳۱- ضَعِ حَرْفَ الْعَطْفِ فِي الْمَحَلِّ الْمُنْفَرِّغِ لَهُ وَضَعِ الْمَعْطُوفَ فِي الْحَالَةِ الَّتِي يَسْتَحِقُّهَا:

حرف عطف را در جای خالی و معطوف را در آن حالتی که استحقاق آن را دارد قرار بده.

۱. أَنَا رَاضٍ عَنكَ _____ أَبُوكَ.

- أَنَا رَاضٍ عَنكَ وَ عَن أَبِيكَ.

ترجمه: من از تو و پدرت راضی هستم.

۲. رَحِمَنَا اللَّهُ _____ الْمُؤْمِنُونَ.

- رَحِمَنَا اللَّهُ وَ الْمُؤْمِنِينَ.

ترجمه: خدا ما و مؤمنین را رحم کند.

۳. رَحِمَكَ اللَّهُ _____ وَالِدَكَ.

- رَحِمَكَ اللَّهُ وَ وَالِدَكَ.

ترجمه: تو و پدرت را خدا رحمت کند.

۴. أَحْسَنْتُ إِلَىٰ أَخِيكَ _____ أَنْتَ.

– أَحْسَنْتُ إِلَىٰ أَخِيكَ وَ إِلَىٰكَ.

ترجمه : به برادرت و به تو نیکی کردم.

۵. الْقَاضِي رَجَعَ _____ نَائِبُهُ.

– الْقَاضِي رَجَعَ وَ نَائِبُهُ.

ترجمه : قاضی و نائیش بازگشتند.

۶. النَّاسُ يَمِيلُونَ عَنِ السَّفَهَاءِ _____ حَدِيثِهِمْ.

– النَّاسُ يَمِيلُونَ عَنِ السَّفَهَاءِ وَ عَنِ حَدِيثِهِمْ.

ترجمه : مردم از هم نشینی و هم صحبتی با سفیهان دوری می کنند.

۷. اِرْحَلُوا عَنَّا _____ اَوْلَادِكُمْ.

– اِرْحَلُوا عَنَّا وَ عَنِ اَوْلَادِكُمْ.

ترجمه : از ما و از اولادتان جدا شوید.

۸. الْمَالُ بَيْنِي _____ أَنْتَ.

– الْمَالُ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ.

ترجمه : مال بین من و بین تو است.

۹. مَا قَامَ إِلَّا أَنَا _____ زَيْدٌ.

– مَا قَامَ إِلَّا أَنَا وَ زَيْدٌ.

ترجمه : جز من و زید کسی نایستاد.

۱۰. إِيَّاكَ _____ الْحَيَّةَ.

– إِيَّاكَ وَ الْحَيَّةَ.

ترجمه : خودت را از مار حفظ کن.

تمرین ۱۳۲- اَجِبْ عَلَيَّ الْأَسْئَلَةَ الْإِعْرَابِيَّةَ الْقُرْآنِيَّةَ التَّالِيَةَ:

به سوالهای اعرابی قرآنی جواب بده.

۱. فِي الْآيَةِ «ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ»^۱

ترجمه: در آیه «ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ»

أ. مَا هُوَ إِعْرَابُ (مَوْلَا) تَقْدِيرًا؟ وَكَيْمَادًا؟

ترجمه: اعراب تقدیری مولا چیست؟ چرا؟

- تقدیراً مجرور، به دلیل اینکه یا بدل از الله و یا صفت برای الله است.

ب. قُرِئَتْ كَلِمَةٌ (الْحَقُّ) بِالْجَرِّ وَ النَّصْبِ، أُكْتُبَ سَبَبَ كُلِّ مِنْهُمَا.

ترجمه: کلمه الحق به جر و نصب خوانده می شود سبب هر کدام را بنویس.

- سبب جر: چون الحق نعت برای مولا است.

- سبب نصب: ۲ احتمال دارد:

۱- احتمال اول اینکه الحق نعت مقطوع باشد یعنی دیگر نعت نیست و مفعول به برای یک فعل مقدر

است.

۲- احتمال دوم اینکه الحق نعت مصدر و مفعول مطلق محذوف باشد، اگر اینگونه باشد تقدیر کلام

چنین است: «ثُمَّ رُدُّوا الرَّدَّ الْحَقُّ».

۲. وَضَّحَ لِمَاذَا قُرِئَتْ كَلِمَةُ (أَزَرَ) فِي الْآيَةِ «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَسِرَّ»^۲ بِالْجَرِّ وَ الرَّفْعِ أَيْضًا.

ترجمه: توضیح بده چرا کلمه آزر در آیه هم به جر خوانده شده و هم به رفع.

^۱ الأنعام/۶۲.

^۲ الأنعام/۷۴.

- دلیل جر :

اگر آزر را لقب برای آب در نظربگیریم در اینصورت آزر بدل یاعطف بیان برای آب و در اعراب، از آن پیروی کرده و مجرور است.

- دلیل رفع :

به دلیل اینکه منادای مفرد معرفه است که حرف ندا از آن حذف شده.

۳. اذْكَرُ سَبَبِينَ لِرَفْعِ كَلِمَةِ (الْحَقِّ) فِي الْآيَةِ «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ»^۱

ترجمه: در آیه ۲ سبب برای رفع کلمه الْحَقُّ را ذکر کن.

- الْوَزْنُ: مبتدا و مرفوع. در اینکه خبر این مبتدا کدام است ۲ احتمال وجود دارد:

۱- خبر ظرف است (يَوْمَئِذٍ) ولی به اعتبار متعلقش. تقدیر کلام چنین است «الْوَزْنُ كَائِنٌ أَوْ مُسْتَقَرٌّ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ» که در اصل خبر كَائِنٌ و مُسْتَقَرٌّ بوده که حذف شده و يَوْمَئِذٍ به جای آن آمده. اگر خبر يَوْمَئِذٍ باشد در الْحَقُّ ۲ احتمال وجود دارد: یکی اینکه نعت (صفت) برای الْوَزْنُ باشد و دیگر اینکه خبر برای مبتدای محذوف.

۲- الْوَزْنُ مبتدا و الْحَقُّ خبر آن باشد، در اینصورت يَوْمَئِذٍ مفعول فيه و ظرف و متعلق به عامل مقدر است.

۴. هُنَاكَ قِرَاءَتَانِ لِكَلِمَةِ (إِمْرَأَتُهُ) فِي الْآيَةِ «وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ»^۲ قِرَاءَةٌ بِالنَّصْبِ وَ قِرَاءَةٌ بِالرَّفْعِ، وَذُكِرَتْ

ثَلَاثَةٌ أَسْبَابٌ لِقِرَاءَةِ الرَّفْعِ، وَضُحِّ تِلْكَ الْأَسْبَابِ.

ترجمه: برای کلمه (إِمْرَأَتُهُ) در آیه «وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» ۲ قرائت وجود دارد قرائت نصب و قرائت رفع، برای قرائت رفع ۳ سبب ذکر شده آن اسباب را توضیح بده.

^۱ الأعراف/ ۸.

^۲ المسد / ۴.

- وجه اول که وجه مشهوری است عبارت است از: واو را عطف بگیریم در اینصورت *إِمْرَأَتُهُ* عطف به فاعل *سَيَصْلِي* می شود. (*سَيَصْلِي* نارا ذات لَهَبٌ وَاِمْرَأَتُهُ حَمَالَةَ الْحَطَبِ)
- وجه دوم: واو را استینافیه بگیریم که *إِمْرَأَتُهُ* مبتدا و جمله مابعد (*حَمَالَةَ الْحَطَبِ*) خبر باشد. *حَمَالَةَ* مفعول به برای فعل محذوف *أَدُمُ* باشد و جمله متشکل از فعل و فاعل و مفعول خبر برای *إِمْرَأَتُهُ*.
- وجه سوم: *إِمْرَأَتُهُ* خبر برای مبتدای محذوف *هِيَ* باشد.

۵. دَقَّقْ فِي الْآيَةِ «أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ*» وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ* تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ^۱ وَأَجِبْ عَلَى الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ:

ترجمه: در آیه «أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ*» وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ* تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ» بسیار دقت کن و به سوالات جواب بده.

أ. ما هُوَ نَوْعُ الاسْتِفْهَامِ الَّذِي تَدُلُّ عَلَيْهِ الْهَمْزَةُ؟

ترجمه: نوع استفهامی که همزه بر آن دلالت می کند چیست؟

- استفهام مجازی. استفهام یا به معنی تعجب است و یا به معنی تقریری و برای تثبیت مطلب.

ب. ما هُوَ الْمَفْعُولُ الثَّانِي فِي (لَمْ يَجْعَلْ)؟

ترجمه: مفعول دوم *لَمْ يَجْعَلْ* چیست؟

- *كَيْدًا* مفعول به اول و *فِي تَضْلِيلٍ* در محل نصب، مفعول به دوم.

ج. فِي حَالَةِ كَوْنِ «أَبَابِيلَ» جَمْعًا لِ (أَبُول) هَلْ يُمَكِّنُ أَنْ تَقَعَ صِفَةٌ لِ «طَيْرًا» وَ لِمَاذَا؟

ترجمه: اگر «أَبَابِيلَ» را جمع (أَبُول) در نظر بگیریم آیا امکان دارد «أَبَابِيلَ» صفتِ «طَيْرًا» باشد؟ چرا؟

- بله زیرا «طَيْرًا» جمع طائر است و صفت و موصوف هر دو جمع هستند، در اینصورت «أَبَابِيلَ» صفت برای «طَيْرًا» است.

^۱ الفیل / ۲-۴.

۶. كَمْ عَدَدُ الْأَسْمَاءِ الْمَرْفُوعَةِ وَالْمَنْصُوبَةِ وَالْمَجْرُورَةِ فِي الْآيَةِ « قُلْ إِنِّي هَدَيْتَنِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ »^۱.

در آیه « قُلْ إِنِّي هَدَيْتَنِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ » چند اسم مرفوع و منصوب و مجرور وجود دارد؟
ترجمه: بگو به درستی که پروردگرم مرا به راه راست هدایت کرده است، دینی پایدار، آیین ابراهیم حق گرا، و او از مشرکان نبود.

مرفوعات:

- أَنْتَ : فاعل فعل قُلْ که وجوباً در فعل مستتر است.

- رَبِّ : فاعل برای هَدَانِي.

- فاعل هُوَ در حَنِيفًا که به ابراهیم باز می گردد.

- هُوَ : اسم کَانَ که در فعل مستتر است.

منصوبات:

- ضمیر ی در إِنِّي: اسمِ إِنَّ.

- ضمیر ی در هَدَانِي: مفعول به اول برای هَدَى.

- إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: در محل نصب مفعول به دوم برای هَدَى.

- دِينًا: بدل از محلِ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

- قِيمًا: صفت برای دِينًا.

- مِّلَّةً: بدل از دِينًا.

- حَنِيفًا: حال برای ابراهیم.

- مِنَ الْمُشْرِكِينَ: خبر کَانَ و محلاً منصوب.

^۱ الأنعام/۱۶۱.

مجرورات:

- ی در رَبِّي : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- صِرَاطٍ: مجرور به حرف جرِ اِلَى.
- مُسْتَقِيمٍ : صفت برای صِرَاطٍ.
- اِبْرَاهِيمَ : مضاف الیه ولی چون غیر منصرف است کسره نگرفته.
- الْمَشْرِكِينَ : مجرور به حرف جرِ مِنْ.

تمرین ۱۳۳- أَجِبِ الْأَسْئَلَةَ التَّالِيَةَ:

به سوالات زیر جواب بده.

۱. هَلْ تُجْزَمُ الْجُمْلَةُ مَحَلًّا؟

ترجمه: آیا جمله محلاً مجزوم می شود؟

- بله، اگر جمله اسمیه در جواب ادوات شرط قرار گیرد. مثال: «مَنْ سَاتَرَ عَيْبِكَ فَهُوَ عَدُوٌّكَ» جمله هُوَ عَدُوٌّكَ جواب شرط است، از نوع اسمیه و محلاً مجزوم.

۲. أُكْتُبُ شُرُوطَ عَمَلٍ (إِذْنَ) وَ (وَ) الْمَعِيَةَ.

ترجمه: شروط عمل کردن إِذْنٌ و وَاو معیت را بنویس.

- إِذْنٌ با سه شرط به عنوان حرف ناصبه عمل می کند:

۱- در صدر جمله جواب باشد.

۲- متصل به فعل باشد.

۳- فعلی که إِذْنٌ بر سر آن وارد می شود فعل مستقبل باشد.

- وَاو معیت به شرط اینکه قبل از آن نفی و طلب محض باشد، عمل می کند.

۳. ما المَقْصُودُ مِنَ النَّفْيِ الْمَحْضِ وَ الطَّلَبِ الْمَحْضِ؟ اِضْرِبْ مِثَالاً.

ترجمه: مقصود از نفی محض و طلب محض چیست؟ مثال بزن.

- نفی محض: منظور از نفی محض، نفی است که چیزی پس از آن نیاید که موجب تأویل آن به مثبت گردد. مانند: «ما تَزَالُ تَأْتِينَا فَتَحَدِّثُنَا» (پیوسته پیش ما می آیی تا با ما صحبت کنی) و نیز به وسیله اِلَّا نقض نشود. مانند: «ما أَرَاكَ إِلَّا تَقَوْمٌ فَتَعِظُنَا» (تورا نمی بینم مگر اینکه برمی خیزی تا ما را نصیحت کنی).

- طلب محض: منظور از طلب محض، طلبی است که غیر از موارد زیر باشد:

۱- اسم فعل، مانند: «صَه فَأَحَدْتُكَ» (ساکت شو تا با تو صحبت کنم) [صَه، اسم فعل در معنای امر است]

۲- مصدر، مانند: «سُكُوتاً فَيَنَامُ النَّاسُ» (ساکت باش تا مردم بخوابند) [سُكُوتاً مصدر است]

۳- طلبی که با لفظ خبر باشد. مانند: «رَزَقَنِي اللَّهُ مَالاً فَأَتَصَدَّقُ بِهِ» (خدا مالی به من بدهد تا صدقه بدهم).

۴. مَتَى يُجْزَمُ الْمُضَارِعُ بِ «إِنْ» مُضْمِرَةً وَجُوباً؟

ترجمه: چه هنگام فعل مضارع به «إِنْ» مضمراً و جوباً مجزوم می شود؟

- «إِنْ» و جوباً در جواب طلب پنهان و مستتر است.

۵. مَا هُوَ الْعَمَلُ إِذَا اجْتَمَعَ شَرْطٌ وَ قَسَمٌ؟

ترجمه: هر گاه شرط و قسم با هم بیایند چگونه عمل می کنند؟

- هر گاه شرط و قسم با هم بیایند:

۱- جواب شرط برای فعلی است که جلوتر آمده است. مثال: «إِنْ تُخْلِصَ لِي الْعَمَلُ وَ اللَّهُ اِضَاعِفِ»

جواب شرط مضارع مجزوم، چون فعل شرط زودتر از قسم آمده است.

۲- اگر قسم همراه با فاء باشد واجب است که جواب را برای آن قرار دهیم و آن را با لام و نون تأکید

می آوریم و جمله قسم با جوابش، جواب شرط قرار می گیرد. مثال: «إِنْ أَطَعْتَ اللَّهَ فَالْقُرْآنُ لَيَغْمُرَنَّكَ

بِنِعْمِهِ» لَيَغْمُرَنَّكَ: خبر برای قسم.

فَالْقُرْآنُ لَيَغْمُرَنَّكَ بِنِعْمِهِ) جواب شرط برای فعل أَطَعْتَ.

۶. ما هُوَ حُكْمُ الْفِعْلِ إِذَا كَانَ الْظَاهِرُ مُلْحَقًا بِجَمْعِي السَّلَامَةِ أَوْ جَمْعًا مُكْسِرًا أَوْ اسْمٍ جَمْعٍ أَوْ شِبْهِ جَمْعٍ.
ترجمه: اگر فاعل اسم ظاهر از نوع ملحق به جمع مذکر سالم یا جمع مکسر یا اسم جمع یا شبه جمع باشد، فعل چگونه آورده می شود؟

– اگر فاعل اسم ظاهر ملحق به جمع مؤنث سالم مانند: بَيْنِ و بَنَاتٍ یا جمع مکسر باشد مانند: علماء یا اسم جمع باشد مانند: نِسَاءٍ یا شبه جمع باشد مانند: شَجَرٍ ۲ وجه جایز است: فعل را مذکر یا مؤنث بیاوریم.

جَاءَ الْبُنُونُ	جَاءَتِ الْبُنُونُ
أَثْمَرَ الشَّجَرَ	أَثْمَرَتِ الشَّجَرَ

۷. ما هِيَ الْمَوَاضِعُ الَّتِي يَجْرُ الْفَاعِلُ لَفْظًا؟

ترجمه: در چه مواضعی فاعل لفظاً مجرور است؟
– زمانی که عامل فاعل مصدر باشد. مانند: سُرِرْتُ مِنْ شِفَاءِ الْمَرِيضِ.
الْمَرِيضِ: فاعل، لفظاً مجرور و محلاً مرفوع.

۸. أَيُّ الْمَفَاعِيلِ يَنْوِبُ عَنِ الْفَاعِلِ إِذَا كَانَ لِلْفِعْلِ أَكْثَرُ مِنْ مَفْعُولٍ؟

ترجمه: اگر فعل بیشتر از یک مفعول داشته باشد کدام مفعول نائب فاعل است؟
– اگر فعل بیشتر از یک مفعول داشته باشد مفعول اول به عنوان نائب فاعل و بقیه مفعول ها همچنان منصوب باقی می مانند. مثال: كَسَا الْغَنِيُّ الْفَقِيرَ ثَوْبًا فعل كَسَا دو مفعولی است، زمانی که مجهول می شود: كَسَى الْفَقِيرُ ثَوْبًا.

۹. مَا هِيَ مَرْتَبَةُ الْمُبْتَدَأِ وَالْخَبَرِ؟ لِمَاذَا؟

ترجمه: مرتبه مبتدا و خبر چیست؟ چرا؟
– اصل در مبتدا این است که مُقَدَّم آورده شود، و از نظر رتبه باید مبتدا قبل از خبر ذکر شود، زیرا حکمی که بر آن واقع می شود و محکوم علیه قرار می گیرد و اصل در خبر آن است، که بعد از مبتدا واقع شود، زیرا به وسیله خبر حکم می شود و خبر محکوم به قرار می گیرد.

۱۰. مَا هُوَ الْفَرْقُ الْأَسَاسِي بَيْنَ الْمُبْتَدَأِ الْوَصْفِيِّ وَغَيْرِ الْوَصْفِيِّ؟

فرق اساسی بین مبتدای وصفی و غیر وصفی چیست؟

- هرگاه اسم فاعل و اسم مفعول و صفت مشبیه و اسم تفضیل و اسم منصوب(صفت) بعد از نفی یا استفهام واقع شود و در همان اسم ظاهر یا ضمیر منفصل عمل کند، مبتدا و اسم بعد از آن مرفوع است بنا بر فاعل بودن که از خبر بی نیاز می شود.

مثال: مَا عَالِمٌ أَخُوكَ بِالْأَمْرِ. در این مثال عَالِمٌ صفت و مبتدای وصفی و أَخُوكَ فاعل سد مسدّ خبر است.

۱۱. هَلْ تَجِبُ مُطَابَقَةُ الْخَبْرِ الْمَفْرَدِ لِلْمُبْتَدَأِ؟

ترجمه: آیا مطابقت خبر مفرد با مبتدا واجب است؟

- اگر خبر مفرد مشتق باشد، واجب است از نظر تعداد و جنس با مبتدا مطابقت داشته باشد.

مثال مطابقت مبتدا و خبر از نظر جنس و تعداد: الْمُعَلَّمَانِ نَاجِحَانِ. اما اگر خبر جامد باشد تطبیق از نظر جنس و تعداد واجب نیست. مثال: الصُّمْتُ زِينَةٌ. در این مثال به دلیل علت مذکور، مبتدا (الصُّمْتُ) مذکر و خبر(زینة) مؤنث آمده است.

مثال عدم مطابقت مبتدا و خبر از نظر تعداد: الْعُلَمَاءُ سِرَاجُ الْأُمَّةِ. در این مثال به دلیل علت مذکور، مبتدا(الْعُلَمَاءُ) جمع و خبر(سراج) مفرد آمده است.

۱۲. مَا هُوَ حُكْمُ النَّكْرَةِ الْمُشْتَقَّةِ بَعْدَ تَمَامِ الْمُبْتَدَأِ وَالْخَبْرِ؟

ترجمه: حکم نکره مشتقه بعد از مبتدا و خبر چیست؟

- هرگاه خبر شبه جمله(ظرف یا جار و مجرور) یا استفهام باشد و بعد از آن اسم نکره ای واقع شود اسم نکره بعد از آن دو وجه دارد:

۱- مثال: عِنْدِي يَوْسُفٌ نَائِمًا.

(عِنْدِي: خبر مقدم و محلاً مرفوع) و(يَوْسُفٌ: مبتدای مؤخر و مرفوع) و(نَائِمًا: حال و منصوب)

۲- اینکه مرفوع باشد بنا بر خبر مبتدا بودن. مثال: عِنْدِي يَوْسُفٌ نَائِمٌ.

(عِنْدِي: ظرف) و(يَوْسُفٌ: مبتدا و مرفوع) و(نَائِمٌ: خبر و مرفوع)

۱۳. هَلْ تُصَلِحُ الْحَالُ أَنْ تَكُونَ خَيْرًا؟ مَثَلُ لَهَا.

ترجمه: آیا حال می تواند خبر باشد؟ برای آن مثالی بیاور.

- هرگاه خبر ظرف یا جار و مجرور و یا اسم استفهام باشد که دلالت بر ظرفیت کند یعنی در بر گیرنده مکان و زمان باشد، سپس بعد از آن اسم نکره ای واقع شود. اسم نکره بعد از آن دو وجه دارد:

۱- رفع بنابر خبر مبتدا بودن. مثال: عِنْدِي يُوْسُفُ نَائِمٌ.

(عِنْدِي: ظرف) و (يُوْسُفُ: مبتدا و مرفوع) و (نَائِمٌ: خبر و مرفوع)

۲- نصب بنابر حال بودن. مثال: عِنْدِي يُوْسُفُ نَائِمًا.

(عِنْدِي: خبر مقدم و محلاً مرفوع) و (يُوْسُفُ: مبتدای مؤخر و مرفوع) و (نَائِمًا: حال و منصوب)

۱۴. أَذْكَرُ الْمَعْنَى التَّامَ وَالنَّاقِصَ لِهَذِهِ الْأَفْعَالِ: كَانَ، صَارَ، أَصْبَحَ، انْفَكَ وَبَرِحَ.

ترجمه: برای این فعلها هر دو وجه معنی را بنویس (تام و ناقصه بودن)

- معنی ناقصه كَانَ: بود.

- معنی تامه كَانَ: ایجاد شد و به دست آمد.

- معنی ناقصه صَارَ: شد، گشت و گردید.

- معنی تامه صَارَ: انتقال و منتقل شد.

- معنی ناقصه أَصْبَحَ: شد، گشت و گردید.

- معنی تامه أَصْبَحَ: (دَخَلَ فِي الصَّبَاحِ) صبح کرد و به صبح وارد شد.

- معنی ناقصه انْفَكَ: همواره و پیوسته.

- معنی تامه انْفَكَ: جدا شد.

- معنی ناقصه بَرِحَ: همواره و پیوسته.

- معنی تامه بَرِحَ: رفت.

۱۵. وَضَحْ نُقَاطَ الْإِخْتِلَافِ بَيْنِ الصِّفَةِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ وَاسْمِ الْفَاعِلِ.

ترجمه: تفاوت‌های بین صفت مشبیه و اسم فاعل را توضیح بده.

- صفت مشبیه: صیغه ای است از فعل لازم، برای بیان کردن صفت ثابت و پایدار، مانند: کریم و حسن. منظور از صفت پایدار و دائمی صفتی است که محصور در زمانهای سه گانه نباشد و صفت مشبیه صفتی است که در فرد نهادینه شده است. صفت ثابت و پایدار مانند عَالِم و مُجْتَهِد. هر اسم فاعل و مفعولی که معنی حدوث ندهد و بر صفتی پایدار دلالت کند صفت مشبیه است مثال: اسم فاعل صیغه ای است که بر انجام دهنده فعل دلالت کند، اسم فاعل معنی حدوث می دهد و صفتی موقتی است برخلاف صفت مشبه که صفتی پایدار است مثال ذَاهِب: رونده.

۱۶. مَا هِيَ حَالَاتُ تَقَدُّمِ خَبَرِ الْأَحْرَفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ عَلَى اسْمِهَا وَجُوبًا؟

ترجمه: موارد وجوب تقدم خبر حروف مشبیه بالفعل بر اسمش چیست؟

- خبر حروف مشبیه بر اسم آن وجوباً مقدم می شود، در مواردی چون:

۱- خبر شبه جمله و اسم نکره بدون مجوز باشد. مثال: إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

(مَعَ: خبر مقدم و محلاً مرفوع) و (يُسْرًا: اسم مؤخر و منصوب)

۲- اسم حروف مشبه اگر همراه با ضمیری باشند که به خبر برمی گردد. مثال: إِنَّ فِي الدَّارِ صَاحِبَهَا.

۱۷. مَتَى يَكُونُ اسْمُ «إِنَّ» ضَمِيرِ الشَّانِ؟ أَذْكَرُ لَهَا مِثَالًا.

ترجمه: کی اسم إِنَّ ضمیر شأن می باشد؟ مثالی بزن.

- هرگاه أَنْ مخفف شود یعنی بدون تشدید باشد «أَنَّ» اسم آن ضمیر شأن محذوف است و خبر آن

جمله می باشد، در این مورد بر جمله اسمیه و فعل جامد و فعل متصرف وارد می شود.

مثال: عَلِمْتُ أَنَّ الْمَوْتَ قَرِيبٌ إِعْلَمُ أَنَّ لَيْسَ لِلصَّابِرِ إِلَّا النَّصْرُ. (در این مثال اسم آن ضمیر

شأن محذوف و خبر، جمله می باشد.)

۱۸. مَتَى يَجُوزُ فِي نَعْتِ اسْمٍ «لَا» الْمُفْرَدِ، الْبِنَاءِ عَلَى الْفَتْحِ أَوْ النَّصْبِ أَوْ الرَّفْعِ؟

ترجمه: چه هنگام می توانیم برای اسم لای نفی جنس صفت مفرد بیاوریم؟

- هرگاه بعد از اسم لای نفی جنس صفتی بیاید و به آن متصل شود در نعت دو وجه جایز است:

۱- مبنی بر فتح. مثال: لَأَ رَجُلٌ ظَرِيفٌ. (ظَرِيفٌ: صفت برای رَجُلٌ مبنی بر فتح و محلاً منصوب.)

۲- منصوب. مثال: لَأَ رَجُلٌ ظَرِيفٌ عِنْدَنَا. (ظَرِيفٌ: صفت و مرفوع به تبعیت از محل لَأَ+ رَجُلٌ که در اصل

مبتدا و مرفوع بوده است.

۱۹. أَي شَيْءٍ يَنْوَبُ عَنِ الْمَفْعُولِ الْمُطْلَقِ الْمُبَيَّنِّ؟

ترجمه: چه چیزی می تواند جانشین مفعول مطلق بیانی شود؟

- هفت چیز جانشین مفعول مطلق بیانی می شود:

۱- کُلُّ که به مصدر اضافه شود. مثال: جَدَّ الطَّالِبُ كُلَّ الْجِدِّ. (كُلُّ: جانشین مفعول مطلق)

۲- بَعْضٌ که به مصدر اضافه شود. مثال: مَالٌ بَعْضَ الْمَيْلِ. (بَعْضٌ: جانشین مفعول مطلق)

۳- عِدَدٌ. مثال: جُلِدَ الْمُجْرِمُ خَمْسِينَ جَلْدَةً. (خَمْسِينَ: جانشین مفعول مطلق)

۴- اِبْرَارٌ. مثال: طَعَنَتْهُ رِمْحًا. (رِمْحًا: جانشین مفعول مطلق)

۵- ضَمِيرٌ. مثال: عَلَّمْتُكَ تَعْلِيمًا. (كَ: جانشین مفعول مطلق)

۶- خَاطِبَةٌ. مثال: احسنَ خُطَابًا. (احسنَ: جانشین مفعول مطلق)

۷- نوعية و هيئة. مثال: يَمُوتُ الْعَافِرُ مَيِّتَةً سَوْءًا وَيَعِيشُ الْمُؤْمِنُ عَيْشَةً رَاضِيَةً. (مَيِّتَةً: مفعول مطلق، عَيْشَةً: جانشین مفعول مطلق)

جانشین مفعول مطلق)

۲۰. أشرحِ الْمُصْطَلِحَاتِ التَّالِيَةَ وَأضْرِبْ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا مِثَالًا:

ترجمه: اصطلاحات زیر را شرح بده و برای هریک مثالی بزن.

الفِعْلُ الطَّلَبِيُّ، لَأَمْ الْجُحُودُ، الْقَرِينَةُ الْمَعْنَوِيَّةُ، الظَّرْفُ الْمُخْتَصُّ، الْمُبْتَدَأُ الْمُؤَوَّلُ، بِالصَّرِيحِ، الْمَعْرَفُ بِالِ

الْجِنْسِيَّةِ، التَّنْوِيعُ، الشَّبِيهَ بِالْمُضَافِ، السَّادُّ مَسَدَّ الْخَبْرِ، الْقِسْمُ الصَّرِيحُ، التَّصْرِيْفُ التَّامُّ، لَامُ الْاِبْتِدَاءِ وَ مَا الْحَرْفِيَّةُ.

- فعل طلبی: فعل طلبی در مقابل فعل خبری است. مثل: اِضْرِبْ، لَأَ تَضْرِبَ.
- لام جحود: لامی که بعد از کَانَ منفی و برای تأکید نفی می آید، چون دائماً بعد از کَانَ منفی قرار می گیرد به آن لام جحود گویند. مثل: مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَ النَّاسَ.
- قرینه معنوی: آن قرینه ای که عقل بر آن دلالت دارد. مثل أَكَلْ كَثْرَى يَحْيَى. درست است که هر ۲ اعراب فاعل و مفعول تقدیری است و نمی توان از این طریق فاعل و مفعول را از یکدیگر تشخیص داد، اما عقل حکم می کند که گلابی توسط یحیی خورده شده باشد و کلمه مقدم مفعول و کلمه مؤخر را فاعل بگیریم.
- ظرف مختص: ظرفی که از نظر زمان و مکان محدود و حد معینی دارد. مثل: الأُسْبُوعُ، يَوْمَ.
- مبتدا مؤول صریح: اگر جمله ای مبتدا قرار بگیرد و ادوات مصدریه بر آن مقدم شده باشد که آن جمله به تأویل مصدر برود. مثل: أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ وقتی به تأویل مصدر می رود می شود صَيَامُكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ.
- معرفه به ال جنس: زمانیکه بر سر اسم جنس ال تعریف در بیاید. مثل: الرَّجُلُ.
- تنويع: بیشتر در علم ریاضی (ضرب و تقسیم) کاربرد دارد، در واقع، نوع نوع کردن است. مثل: الكَلِمَةُ إِمَّا إِسْمٌ أَوْ فِعْلٌ أَوْ حَرْفٌ.
- شبیه به مضاف: هراسمی که معنایش به وسیله مابعدش کامل شود شبه مضاف گویند. مثل: طَالِعاً جَبَلًا.
- سادّ مسدّ خبر: چیزی که خودش خبر نیست اما به جای خبر می نشیند. مثل زَيْدٌ فِي الدَّارِ فِي الدَّارِ. خبر نیست و خبر واقعی مُسْتَقَرٌّ است که فِي الدَّارِ به جای آن آمده.
- قسم صریح: لفظ قسمی که در غیر از قسم استعمال نمی شود. مثل: لَعْمَرُكَ: به جان تو.
- تصرف تام: در مقابل تصرف ناقص است. مثلاً ظرف که یا متصرف است یا غیر متصرف. متصرف: یعنی علاوه بر ظرف بودن انواع نقشهای اعرابی را می پذیرد. مثل: يَوْمَ الْجُمُعَةِ مُبَارَكٌ.
- لام ابتداء: لامی که بر سر مبتدا و برای تأکید نسبت مبتدا به خبر بر آن داخل می شود.
- مای حرفی: مای موصوله حرفی است که بر سر فعل داخل شده و آن فعل به تأویل مصدر می برد.

تمرین ۱۳۴- مِيزَ أَنْوَاعِ التَّوَابِعِ فِي الْجَمَلِ التَّالِيَةِ:

انواع توابع را در جمله ها مشخص کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَمَا هَذِهِ الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَ لَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.^۱

ترجمه: و این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازی نیست و بی تردید سرای آخرت، همان زندگی [واقعی و ابدی] است؛ اگر اینان معرفت دانش داشتند [دنیا را به قیمت از دست دادن آخرت بر نمی‌گزیدند].

- الْحَيَوَةُ: بدل یا عطف بیان.

- الدُّنْيَا: صفت برای الْحَيَوَةُ.

- لَهُوَ: خبر برای هَذِهِ.

- لَعِبٌ: معطوف به لَهُوَ.

- الْآخِرَةُ: صفت برای الدَّارِ.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.^۲

ترجمه: آن سرای [پرازش] آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فسادی را نمی‌خواهند؛ و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است.

- الدَّارُ: بدل یا عطف بیان.

- الْآخِرَةُ: صفت برای الدَّارِ.

- فَسَادًا: معطوف به عُلُوًّا.

^۱ العنكبوت/۶۴.

^۲ القصص/۸۳.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.^۱

ترجمه : من به آنان جز آنچه را که به من دستور دادی نگفتم، [گفتم:] خدایی را بپرستید که پروردگار من و شماست. و تا زمانی که در میان آنان بودم گواشان بودم، و چون مرا [از میان آنان به سوی خود] برگرفتی، خود مراقب و نگاهبانشان بودی؛ و تو بر همه چیز گواهی.

– أَنْ اَعْبُدُوا : به تأویل مصدر و بدل از ما دوم یا بدل از ضمیر ه در به.

– رَبُّ : بدل یا نعت از الله.

– رَبُّ : معطوف به رَبُّ.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا* حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا* وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا* وَكَأَسَافًا دِهَاقًا* لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَّا كِذَابًا* جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا.^۲

ترجمه : بی‌تردید برای پرهیزکاران پیروزی و کامیابی است.*باغ‌هایی [سرسبز و خرم] و انواع انگورها* و دخترانی نو رسیده و هم سن* و جام‌هایی لبریز [از باده طهور]* در آنجا نه سخن بیهوده‌ای می‌شنوند و نه دروغ و تکذیبی.* [این] پاداشی کافی و به اندازه از سوی پروردگار توست.

– حَدَائِقَ : بدل بعض از کل از مَفَازًا.

– أَعْنَابًا : معطوف به حَدَائِقَ.

– كَوَاعِبَ : عطف بر حَدَائِقَ.

– أَتْرَابًا : صفت برای كَوَاعِبَ.

^۱ المائدة/۱۱۷.

^۲ النبا/۳۱-۳۶.

- كَأْسًا : عطف بر حَدَائِقَ.
- دِهَاقًا : صفت برای كَأْسًا.
- كِذَابًا : عطف بر لَعْوًا.
- مِِنْ رَبِّكَ : صفت برای جَزَاءً.
- عَطَاءً : بدل كل از كل برای جَزَاءً.
- حِسَابًا : نعت برای عَطَاءً.

۵. التُّرَانُ الْكَرِيمِ: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ* فِي مَعْدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ.^۱

ترجمه : یقیناً پرهیزکاران در بهشت‌ها و [کنار] نهرها هستند.* در جایگاهی حق و پسندیده نزد پادشاهی توانا.

- نَهْرٍ : معطوف به جَنَّاتٍ.
- فِي مَعْدٍ : بدل بعض از كل از فِي جَنَّاتٍ.
- عِنْدَ : صفت برای جَنَّاتٍ، متعلق به محذوف.
- مُّقْتَدِرٍ : صفت برای مَلِيكٍ.

۶. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): مَنْ وَفِيَ شَرًّا ثَلَاثٍ فَقَدْ وَفِيَ الشَّرَّ كُلَّهُ: لِقَلْقَه، وَقَبْقَبَه، وَذَبْذَبَه، فَلَقَلْقَتَه لِسَانَه، وَقَبْقَبَتَه بطنه، وَذَبْذَبَتَه فَرْجَه.^۲

ترجمه : هرکس که از شر ۳ چیز بتواند مراقبت کند از شر همه بدیها نگهداری شده: لقلقه و قبقبه و ذذببه، پس لقلقه اش زبانش، قبقبه اش شکمش و ذذببه شهوتش می باشد.

^۱ القمر/۵۵و۵۴.

^۲ نوری، حسین بن محمد، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۱.

- کُلَّ : برای تأکید شَرَّ.

- لقلق : بدل بعض از کل از ثلاث.

- قيقب : معطوف به لقلق.

- ذذب : معطوف به قيقب.

۷. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): وَأَظْهَرَ أَمْرَ الْإِسْلَامِ كُلَّهُ صَغِيرَهُ وَكَبِيرَهُ وَ لِيَكُنْ أَكْثَرَ هَمِّكَ الصَّلَاةَ فَإِنَّهَا رَأْسُ الْإِسْلَامِ بَعْدَ الْإِقْرَارِ بِالدِّينِ.^۱

ترجمه: امر اسلام را از خرد و کلان پدیدار کن و بیشتر همتت به نماز باشد که پس از اعتراف به دین سر مسلمان نی است.

- کُلَّ : تأکید برای امر.

- صَغِيرَ : بدل بعض از کل برای امر.

- كَبِيرَ : معطوف به صَغِيرَ.

۸. الْإِمَامُ الصَّادِقُ (ع): [فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا]: أَي لِّلنَّاسِ كُلِّهِمْ مُؤْمِنِهِمْ وَ مُخَالَفِهِمْ، أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَبْسُطُ لَهُمْ وَجْهَهُ، وَأَمَّا الْمُخَالَفُونَ فَيَكَلِّمُهُم بِالْمُدَارَاةِ لَا جِتْدَابِهِمْ إِلَى الْإِيمَانِ فَإِنَّهُ بِأَيْسَرَ مِنْ ذَلِكَ يَكْفُ شُرُورُهُمْ عَن نَفْسِهِ وَ عَن إِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ.^۲

ترجمه: [درذیل آیه و گفته خداوند بلند مرتبه : و با مردم نیکوسخن بگویند] یعنی با تمام مردم نیکو سخن بگویند چه مومن باشند چه مخالف، اما با مؤمنین به چهره ای گشاده و همگام با تبسم برخورد کنید و با مخالفین با مدارا رفتار کنید برای اینکه به ایمان جذبشان کنید به درستی که به کمترین قول نیکو می توان شر آنها را از خود و برادران دینی اش باز داشت.

^۱ این شعبه حرانی، حسن بن علی، پیشین، ص ۲۶.

^۲ مجلسی، محمدباقرین محمدتقی، پیشین، ج ۷۲، ص ۴۰۱.

- كُلِّهِمْ : تأکید برای النَّاسِ.
- مُؤْمِنِهِمْ : بدل بعض از کل از النَّاسِ.
- مُخَالَفِهِمْ : معطوف به مُؤْمِنِهِمْ.
- أَمَّا الْمُخَالَفُونَ : معطوف به أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ.
- إِخْوَانٍ : عطف بر نَفْسِ.
- الْمُؤْمِنِينَ : صفت برای إِخْوَانِ.

تمرین ۱۳۵- شَكَّلِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتِهَا خَطٌّ وَاذْكُرْ دَلِيلَ اِعْرَابِهَا:

کلماتی که زیر آنها خط کشیده شده را حرکت گذاری کن و دلیل اعرابش را بیان کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتَةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ
الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ
تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.^۱

ترجمه : خدا نور آسمان‌ها و زمین است؛ وصف نورش مانند چراغدانی است که در آن، چراغ پر فروغی است، و آن چراغ در میان آبگینه بلورینی است، که آن قندیل بلورین گویی ستاره تابانی است، او آن چراغ [از روغن] درخت زیتونی پربرکت که نه شرقی است و نه غربی افروخته می‌شود، [او] روغن آن [از پاک‌ی و صافی] نزدیک است روشنی بدهد گرچه آتشی به آن نرسیده باشد، نوری است بر فراز نوری؛ خدا هر کس را بخواهد به سوی نور خود هدایت می‌کند، و خدا برای مردم مثل‌ها می‌زند [تا حقایق را بفهمند] و خدا به همه چیز داناست.

- مِصْبَاحٌ : مبتدای مؤخر و مرفوع.

- الْمِصْبَاحُ : مبتدا و مرفوع.

^۱ النور/۳۵.

- الزُّجَاجَةُ : مبتدا و مرفوع.
- دُرِّيُّ : صفت برای كَوَكَبٌ و مرفوع.
- زَيْتُونِيهِ : بدل از شَجَرَةٍ .
- شَرَقِيَّةٌ : صفت دوم برای شَجَرَةٍ .
- نَارٌ : فاعل برای لَمْ تَمَسَّسَهُ .
- نُورٌ : خبر برای مبتدای محذوفِ هَذَا.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَ إِذِ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰۰﴾ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا لَا يَتَّقُونَ ﴿۱۰۱﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُون. ^۱

ترجمه : [یاد کن] هنگامی را که پروردگارت موسی را ندا داد که: خود را به قوم ستمکار برسان.

[به سوی] قوم فرعون [که به آنان بگویی]: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی‌پرهیزید؟ گفت: پروردگارا! به راستی می‌ترسم مرا تکذیب کنند.

- الْقَوْمَ : مفعول به برای اِئْتِ و منصوب.
- قَوْمَ فِرْعَوْنَ : بدل یا عطف بیان برای الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.
- رَبٌّ : منادای مضاف که حرف ندا از ابتدای آن و یای متکلم از آخر آن حذف شده است و کسره دلالت بر حذف یاء دارد.

۳. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع): لِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ حُلُوَّةٌ أَوْ مُرَّةٌ. ^۲

ترجمه : هر کس را پایانی است، تلخ یا شیرین.

- حُلُوَّةٌ : بدل بعض از کل.
- مُرَّةٌ : معطوف به حُلُوَّةٌ.

^۱ الشعراء/۱۰-۱۲.

^۲ نهج البلاغه/الحکمة ۱۵۱.

۴. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ^۱.

ترجمه: کسی که خود را در جایگاه تهمت قرار داد، نباید جز خود را نکوهش کند.

- مَوَاضِعَ: مفعول فيه و منصوب.

- الظَّنَّ: مفعول به برای أَسَاءَ و منصوب.

۵. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): إِنْ كَلَّمَ الحُكَمَاءَ إِذَا كَانَ صَوَاباً كَانَ دَوَاءً وَإِذَا كَانَ خَطَأً كَانَ دَاءً^۲.

ترجمه: به درستی که گفتار حکیمان اگر درست باشد درمان و اگر نادرست، دردِ جان است.

- دَوَاءً: خبرِ كانِ اول و منصوب.

- خَطَأً: خبرِ كانِ دوم و منصوب.

- دَاءً: خبرِ كانِ سوم و منصوب.

۶. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): إِنْ تَقَوَّى اللهُ حَمَتَ أَوْلِيَاءِهِ مَحَارِمَهُ وَ أَلْزَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ وَ

أَظْمَأَتْ هُوَاجِرَهُمْ فَأَخَذُوا الرَّاحَةَ بِالتَّعَبِ وَالرَّيَّ بِالظَّمِّ^۳.

ترجمه: به درستی که پرهیزکاری از خداوند، دوستان او را از حرامها منع کرده و قلبهای آنان را ملازم ترس از خداوند قرار داده است تا اینکه شبهای آنان را بی خواب کرده و بین روزها آنان را تشنه گردانیده، پس به سبب تعب و سختی آسایش فرا گرفته اند و به سبب تشنگی سیرابی تحصیل کرده اند.

- أَوْلِيَاءِهِ: مفعول به اول حَمَتِ و منصوب.

- هُ: مضاف الیه و محلاً مجرور.

- مَحَارِمَ: مفعول به دوم حَمَتِ و منصوب.

^۱ نهج البلاغه/الحکمة ۱۵۹.

^۲ نهج البلاغه/الحکمة ۲۶۵.

^۳ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۲۴۷.

- هُ : مضاف اليه و محلاً مجرور.
- قُلُوبَ : مفعول به اول أَلْزِمْتَ و منصوب.
- هُمْ : مضاف اليه و محلاً مجرور.
- مَخَافَةَ : مفعول به دوم أَلْزِمْتَ و منصوب.
- والرَّيِّ : معطوف به التَّعَبُ و مفعول به أَخَذُوا.

تمرین ۱۳۶- استخرج المرفوعات والمنصوبات والمجزومات والمجرورات من الأفعال والأسماء وعين الإعراب الأصلي من التبعية:

مرفوعات و منصوبات و مجزومات و مجرورات را از افعال و اسماء بیرون بیاور و اعراب اصلی و فرعی را معین کن.

اللَّهُمَّ يَا ذَا الْمُلْكِ الْمُتَابِدِ بِالْخُلُودِ، وَالسُّلْطَانَ الْمُمْتَنِعَ بِغَيْرِ جُنُودٍ وَلَا أَعْوَانٍ، وَالْعِزَّ الْبَاقِيَ عَلَى مَرِّ الدُّهُورِ وَ خَوَالِي الْأَعْوَامِ وَ مَوَاضِيَ الْأَزْمَانِ وَالْأَيَّامِ، عَزَّ سُلْطَانُكَ عِزًّا لَا حَدَّ لَهُ بِأَوْلِيَّةٍ وَلَا مُنْتَهَى لَهُ بِآخِرِيَّةٍ، وَاسْتَعْلَى مُلْكُكَ عَلَوتًا سَقَطَتِ الْأَشْيَاءُ دُونَ بُلُوغِ أَمَدِهِ، وَلَا يَبْلُغُ أَدْنَى مَا اسْتَأْثَرْتَ بِهِ مِنْ ذَلِكَ أَقْصَى نَعْتِ النَّاعِتِينَ، ضَلَّتْ فِيكَ الصَّفَاتُ، وَتَفَسَّخَتْ دُونَكَ الثُّعُوتُ، وَحَارَتْ فِي كِبْرِيَائِكَ لَطَائِفُ الْأَوْهَامِ، كَذَلِكَ أَنْتَ اللَّهُ الْأَوَّلُ فِي أَوْلِيَّتِكَ وَعَلَى ذَلِكَ أَنْتَ دَائِمٌ لَا تَزُولُ، وَأَنَا الْعَبْدُ الضَّعِيفُ عَمَلًا الْجَسِيمُ أَمَلًا، خَرَجْتَ مِنْ يَدِي أَسْبَابُ الْوَصْلَاتِ إِلَّا مَا وَصَلَهُ رَحْمَتُكَ، وَتَقَطَّعْتَ عَنِّي عَصَمَ الْأَمَالِ إِلَّا مَا أَنَا مُعْتَصِمٌ بِهِ مِنْ عَفْوِكَ، قُلَّ عِنْدِي مَا أَعْتَدْتُ بِهِ مِنْ طَاعَتِكَ، وَكَثُرَ عَلَيَّ مَا أَبُوءُ بِهِ مِنْ مَعْصِيَتِكَ، وَلَنْ يَضِيقَ عَلَيْكَ عَفْوٌ عَنْ عَبْدِكَ وَإِنْ أَسَاءَ، فَاعْفُ عَنِّي، اللَّهُمَّ وَقَدْ أَشْرَفَ عَلَيَّ خَفَايَا الْأَعْمَالِ عِلْمُكَ، وَأَنْكَشَفَ كُلُّ مَسْتَوِرٍ دُونَ خُبْرِكَ، وَلَا تَنْطَوِي عَنْكَ دَقَائِقُ الْأُمُورِ، وَلَا تَعَزُّبُ عَنْكَ غَيْبَاتُ السَّرَائِرِ، وَقَدْ اسْتَحَوَذَ عَلَيَّ عَدُوُّكَ الَّذِي اسْتَنْظَرَكَ لِعَوَايَتِي فَأَنْظَرْتَهُ، وَاسْتَمَهَلَكَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ لِإِضْلَالِي فَأَمَهَلْتَهُ، فَأَوْقَعَنِي وَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ مِنْ صَعَاثِرِ دُنُوبٍ مُؤَبَّقَةٍ، وَكِبَائِرِ أَعْمَالٍ مُرْدِيَةٍ حَتَّى إِذَا قَارَفْتُ مَعْصِيَتَكَ وَاسْتَوْجَبْتُ بِسُوءِ سَعْيِي سَخَطَتِكَ، فَتَلَّ عَنِّي عِذَارَ

عَدْرِهِ، وَتَلَقَّانِي بِكَلِمَةٍ كُفْرِهِ، وَ تَوَلَّى الْبِرَاءَةَ مِنِّي، وَأَدْبَرَ مُؤَلِّيًّا عَنِّي، فَأَصْحَرَنِي لِغَضَبِكَ فَرِيداً، وَأَخْرَجَنِي
إِلَى فِنَاءٍ نَقَمَتِكَ طَرِيداً.^۱

ترجمه: خدایا ای صاحب پادشاهی همیشگی و جاودانه. وای پادشاه قدرتمند بی نیاز از سپاه و پشتیبان و ای صاحب عزت و بزرگی جاودانه که با گذشت روزها و سپری شدن سالها و گذشتن زمانها و روزها همچنان باقی و پاینده هستی. پادشاهی تو دارای چنان عظمت و شکوهی است که آغاز و انجام آن را حدو نهایی نیست و پادشاهی تو چنان بلند پایه است که همه چیز از دست یافتن به نهایت آن فرومانده است و بالاترین توصیف وصف کنندگان به پایین مرتبه از آن رفعت و بزرگواری که به خود اختصاص داده ای نمی رسد. اوصاف در بیان عظمت و صفات تو ناتمام و رشته تعریفها در پیشگاهت از هم گسیخته و دقیقترین اندیشه ها در پیشگاه کبریایی تو حیران شده اند. همچنین تو خدایی هستی که در ازلیت خویش پیش از همه وجود داشته ای و همیشه جاودانه ای و زوال نمی پذیری. و من بنده ای هستم که عملش اندک و آرزویش بزرگ است و وسایل پیوند با تو از دستم بیرون رفته جز آنچه که رحمت تو باعث پیوند آن شده است و رشته های امیدم بریده شده جز رشته عفو و گذشت تو که به آن چنگ زده ام. طاعت و بندگی ات که بتوانم به آن اعتماد کنم، اندک است و معصیت و نافرمانیت که به آن اقرار کنم، نزد من بسیار است و بخشیدن بنده گناهکارت هرچند که بد کرده باشد، برای تو دشوار نیست، پس مرا عفو کن. پروردگارا علم تو بر کارها و اعمال پنهانی احاطه دارد و هر پنهان و مستوری در برابر علم تو آشکار است و جزئیات امور از نظر تو پنهان نیست و رازهای نهان از تو پوشیده نمی ماند. (پروردگارا) دشمن تو (شیطان) که برای گمراه کردن من از تو مهلت خواسته و تو او را مهلت داده ای و برای منحرف کردن من تا روز قیامت از تو فرصت خواسته و تو به او فرصت داده ای بر من غلبه کرده است. پس این دشمن در حالیکه از گناهان کوچک هلاک کننده و گناهان بزرگ هلاک کننده به سوی تو می گریختم، مرا بر زمین زد و چون به معصیت و نافرمانی تو دچار شده و به خاطر کار زشتم سزاوار خشم تو گشتم (پرده از چهره فریبکارانه خود برگرفت) پس (شیطان) افسار حيله و فریبش را از گردن من باز کرد و با سخن کفر آمیز با من روبرو شد و از من بیزاری جست و بر من پشت کرد و به راه خود رفت، آنگاه مرا در برابر خشم تو در بیابان گمراهی تنها گذاشت و مرا در آستانه انتقام تو رها ساخت.

^۱ الإمام علی بن الحسین (ع)، الصحيفة السجادية، مشهد: شرکت به نشر، ۱۳۸۶، الدعاء ۳۲، ص ۲۲۴.

- اَللَّهُمَّ : منادای مفرد معرفه (یا + الله) مبنی بر ضم.
- ذَا : منادای مضاف و منصوب به الف.
- الْمُلْكِ : مضاف الیه و مجرور.
- الْمُتَابِدِ : صفت برای الْمُلْكِ و مجرور.
- الْخُلُودِ : مجرور به حرف جر.
- السُّلْطَانَ : معطوف به الْخُلُودِ و مجرور.
- الْمُمْتَنِعِ : صفت برای السُّلْطَانَ و مجرور.
- غَيْرِ : مجرور به حرف جر.
- جُنُودِ : مضاف الیه و مجرور.
- الْعِزِّ : معطوف به الْخُلُودِ و مجرور.
- الْبَاقِي : مضاف الیه و تقدیراً مجرور.
- مَرٌّ : مجرور به حرف جر.
- الدُّهُورِ : مضاف الیه و مجرور.
- خَوَالِي : معطوف به مَرٌّ و مجرور.
- الْأَعْوَامِ : مضاف الیه و مجرور.
- مَوَاضِي : معطوف به مَرٌّ و تقدیراً مجرور.
- الْأَزْمَانِ : مضاف الیه و مجرور.
- الْإِيَّامِ : معطوف به الْأَزْمَانِ و مجرور.
- سُلْطَانُ : فاعل و مرفوع.
- كَ : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- عِزًّا : مفعول مطلق و منصوب.
- حَدٌّ : اسم لای نفی جنس و منصوب.

- اَوَّلِيَّةٌ : مجرور به حرف جر.
- مُنْتَهَى : معطوف به حَدٌّ و تقدیراً منصوب.
- آخِرِيَّةٌ : معطوف به اَوَّلِيَّةٌ و مجرور.
- مُلْكٌ : فاعل و مرفوع.
- كَ : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- عَلُوًّا : مفعول مطلق و منصوب.
- الْأَشْيَاءُ : فاعل و مرفوع.
- دُونَ : ظرف و منصوب.
- بُلُوغٌ : مضاف الیه و مجرور.
- أَمَدٌ : مضاف الیه و مجرور.
- يَبْلُغُ : فعل مضارع منفی و مرفوع.
- أَدْنَى : فاعل و تقدیراً مرفوع.
- مَا : مفعول به مقدم و محلاً منصوب.
- تَ در اسْتَأْثَرَتْ : فاعل و محلاً مرفوع.
- ذَلِكَ : محلاً مجرور به حرف جر.
- أَقْصَى : عطف بیان و تقدیراً منصوب.
- نَعْتٌ : مضاف الیه و مجرور.
- النَّاعِيَتَيْنِ : مضاف الیه و مجرور.
- الصِّفَاتُ : فاعل و مرفوع.
- النُّعُوتُ : فاعل و مرفوع.
- كِبْرِيَاءٌ : مجرور به حرف جر.
- كَ : مضاف الیه و محلاً مجرور.

- اَطَائِفُ : فاعل و مرفوع.
- الاَوْهَامُ : مضاف اليه و مجرور.
- اَنْتَ : مبتدا و محلاً مرفوع.
- اللهُ : خبر و مرفوع.
- الاَوَّلُ : صفت برای اللهُ و مرفوع.
- اَوَّلِيَّةٌ : مجرور به حرف جر.
- كَ : مضاف اليه و محلاً مجرور.
- ذَٰلِكَ : محلاً مجرور به حرف جر.
- اَنْتَ : مبتدا و محلاً مرفوع.
- دَائِمٌ : خبر و مرفوع.
- اَنَا : مبتدا و محلاً مرفوع.
- العَبْدُ : خبر و مرفوع.
- الضَّعِيفُ : صفت برای العَبْدُ و مرفوع.
- عَمَلًا : تمييز و منصوب.
- الجَسِيمُ : صفت برای العَبْدُ و مرفوع.
- اَمَلًا : تمييز و منصوب.
- يَدِي : تقديراً مجرور به حرف جر.
- اَسْبَابُ : فاعل برای خَرَجَتْ و مرفوع.
- الوُصُلَاتِ : مضاف اليه و مجرور.
- هُ : مفعول به و محلاً منصوب.
- رَحِمَتْ : فاعل برای وَصَلَ و مرفوع.
- كَ : مضاف اليه و محلاً مجرور.

- ی : محلاً مجرور به حرف جر.
- عِصْمٌ : فاعل برای تَقَطَّعَتْ و مرفوع.
- الآمالِ : مضاف الیه و مجرور.
- أنا : مبتدا و محلاً مرفوع.
- مُعْتَصِمٌ : خبر و مرفوع.
- عَفْوٌ : مجرور به حرف جر.
- كَ : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- عِنْدَ : ظرف مکان و منصوب.
- ی : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- أَعْتَدْتُ : فعل و فاعل آن ضمیر مستتر أنا.
- هِ : محلاً مجرور به حرف جر.
- طَاعَتِ : مجرور به حرف جر.
- كَ : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- : كَثْرَ : فعل و فاعل آن ضمیر مستتر هُوَ.
- یَ : محلاً مجرور به حرف جر.
- أَبْوَاءٌ : فعل و فاعل آن ضمیر مستتر أنا.
- هِ : محلاً مجرور به حرف جر.
- مَعْصِيَةٍ : مجرور به حرف جر.
- كَ : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- يَضِيقُ : فعل مضارع منصوب.
- كَ : محلاً مجرور به حرف جر.
- عَفْوٌ : فاعل برای فعل يَضِيقُ و مرفوع.

- عَبْدٍ : مجرور به حرف جر.
- كَ : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- آسَاءَ : فعل ماضی و محلاً مجزوم.
- ی : تقدیراً مجرور به حرف جر.
- اللَّهُ : منادای مفرد معرفه و مرفوع.
- أَشْرَفَ : فعل ماضی و مبنی بر فتح.
- خَفَايَا : مجرور به حرف جر.
- الْأَعْمَالِ : مضاف الیه و مجرور.
- عِلْمٌ : فاعل برای فعل أَشْرَفَ و مرفوع.
- كَ : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- اِنْكَشَفَ : فعل ماضی و مبنی بر فتح.
- كُلُّ : فاعل و مرفوع.
- مَسْتُورٌ : مضاف الیه و مجرور.
- دُونَ : ظرف و منصوب.
- حُبْرٍ : مضاف الیه و مجرور.
- كَ : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- كَ : محلاً مجرور به حرف جر.
- دَقَائِقُ : فاعل برای فعل لَا تَنْطَوِي و مرفوع.
- الْأُمُورِ : مضاف الیه و مجرور.
- تَعَزَّبُ : فعل مضارع منفی و مرفوع به ضمه.
- كَ : محلاً مجرور به حرف جر.
- غِيَّاتُ : فاعل برای فعل لَا تَعَزَّبُ و مرفوع.

- السَّرَائِرِ : مضاف الیه و مجرور.
- اِسْتَحْوَذَ : فعل ماضی و مبنی بر فتح.
- ی : تقدیراً مجرور به حرف جر.
- عَدُوٌّ : فاعل برای فعل اِسْتَحْوَذَ و مرفوع.
- کَ : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- اِسْتَنْظَرَ : فعل ماضی و مبنی بر فتح.
- کَ : مفعول به و محلاً منصوب.
- غَوَايَتِ : مجرور به حرف جر.
- ی : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- تَ : فاعل و محلاً مرفوع.
- هُ : مفعول به و محلاً منصوب.
- اِسْتَمَهَلَ : فعل ماضی و مبنی بر فتح.
- کَ : مفعول به و محلاً منصوب.
- یَوْمِ : مجرور به حرف جر.
- الدِّينِ : مضاف الیه و مجرور.
- اِضْلالِ : مجرور به حرف جر.
- ی : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- تَ : فاعل و محلاً مرفوع.
- هُ : مفعول به و محلاً منصوب.
- اَوْقَعَ : فعل ماضی و مبنی بر فتح.
- ی : مفعول به و محلاً منصوب.
- تَ : فاعل و محلاً مرفوع.

- کَ : محلاً مجرور به حرف جر.
- صَغَائِرٍ : مجرور به حرف جر.
- ذُنُوبٍ : مضاف الیه و مجرور.
- مُوبِقَةً : مضاف الیه و مجرور.
- كِبَائِرٍ : معطوف به صَغَائِرٍ و مجرور.
- أَعْمَالٍ : مضاف الیه و مجرور.
- مُرْدِيَةً : مضاف الیه و مجرور.
- تٌ : فاعل و محلاً مرفوع.
- مَعْصِيَةً : مفعول به و منصوب.
- كَ : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- تٌ : فاعل و محلاً مرفوع.
- سُوءٍ : مجرور به حرف جر.
- سَعَى : مضاف الیه و تقدیراً مجرور.
- ی : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- تَ : فاعل و محلاً مرفوع.
- كَ : مفعول به و محلاً منصوب.
- قَتَلَ : فعل ماضی و مبنی بر فتح.
- هُوَ مستتر در قَتَلَ : فاعل و محلاً مرفوع.
- ی : تقدیراً مجرور به حرف جر.
- عِذَارَ : مفعول به و محلاً منصوب.
- غَدِرٍ : مضاف الیه و مجرور.
- هِ : مضاف الیه و محلاً مجرور.

- ی : مفعول به و تقدیراً منصوب.
- کَلِمَةً : مجرور به حرف جر.
- كُفِّرَ : مضاف الیه و مجرور.
- هِ : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- تَوَلَّى : فعل ماضی و مبنی بر فتح.
- الْبِرَاءَةَ : مفعول به و منصوب.
- ی : تقدیراً مجرور به حرف جر.
- أَدْبَرَ : فعل ماضی و مبنی بر فتح.
- مُؤَلِّياً : مفعول به و منصوب.
- ی : تقدیراً مجرور به حرف جر.
- أَصْحَرَ : فعل ماضی و مبنی بر فتح.
- ی : مفعول به و محلاً منصوب.
- غَضَبٍ : مجرور به حرف جر.
- كَ : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- فَرِيداً : تمییز و منصوب.
- أَخْرَجَ : فعل ماضی و مبنی بر فتح.
- ی : مفعول به و محلاً منصوب.
- فِنَاءٍ : مجرور به حرف جر.
- تَقَمَّتْ : مضاف الیه و مجرور.
- كَ : مضاف الیه و محلاً مجرور.
- طَرِيداً : تمییز و منصوب.

تمرین ۱۳۷- أعرب الجُمْل التالیة:

جملات زیر را ترکیب کن.

۱. القرآنُ الْکَرِیم: وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِیًّا.^۱

ترجمه: و از رحمت خود برادرش هارون را که دارای مقام پیامبری بود، به او بخشیدیم.

- وَ: حرف استینافیه.

- وَهَبْنَا: فعل ماضی، فاعل آن ضمیر بارز نا محلاً مرفوع.

- لَ: حرف جر.

- هُ: محلاً مجرور به حرف جر.

- مِنْ رَحْمَتٍ: جار و مجرور.

- نا: مضاف الیه و محلاً مجرور.

- أَخَا: مفعول به برای فعل وَهَبْنَا و منصوب به الف. (از اسماء خمسسه، نصب آن به الف است در صورت

دارا بودن شروط ۳گانه.)

- هُ: مضاف الیه و محلاً مجرور.

- هَارُونَ: بدل از أَخَا و منصوب.

- نَبِیًّا: حال برای أَخَا و منصوب.

۲. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ(ص): وَيَلِّمَنَ طَلَبَ الدُّنْيَا بِالدِّينِ، وَيَلِّمَنَ لَهُ.^۲

ترجمه: وای بر کسی که دنیا را به دین بجوید، وای بر او.

^۱ مریم/۵۳.

^۲ محمدی ری شهری، محمد، پیشین، ج ۷، ص ۴۷۵.

- وَيَلٌ : مبتدا با مسوغ ابتدا به نکره.

- لِمَنْ : جار و مجرور، خبر برای مبتدا و محلاً مرفوع .

- طَلَبَ : فعل ماضی و فاعل آن ضمیر مستتر هُوَ محلاً مرفوع.

- الدُّنْيَا : مفعول به و تقدیراً منصوب.

- بِالَّذِينَ : جار و مجرور.

- وَيَلٌ : مبتدا و مرفوع.

- لَهُ : خبر و محلاً مرفوع.

۳. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): النَّاسُ ضَرْبَانِ: بَالِغٌ لَا يَكْتَفِي وَ طَالِبٌ لَا يَجِدُ.^۱

ترجمه: مردم دوگونه اند: یابنده هایی که (به یافته هایشان) بسنده نمی کنند و جویندگانی که نمی یابند.

- النَّاسُ : مبتدا و مرفوع.

- ضَرْبَانِ : خبر و مرفوع.

- بَالِغٌ : بدل جزء از خبر.

- لَا يَكْتَفِي : جمله فعلیه متشکل از فعل + فاعل (ضمیر مستتر هُوَ محلاً مرفوع).

- وَ: حرف عطف.

- طَالِبٌ : عطف به بدل.

لَا يَجِدُ : جمله فعلیه متشکل از فعل + فاعل (ضمیر مستتر هُوَ محلاً مرفوع)، خبر و محلاً مرفوع.

^۱ مجلسی، محمدباقرین محمدتقی، پیشین، ج ۸۱، ص ۳۴۹.

فصل پنجم

حرف

۵-۱- معانی حروف جر

تمرین ۱۳۸- عَيْنُ حُرُوفِ الْجَرِّ وَادْكَرُ مَعَانِيهَا وَتُعَلَّقُهَا فِي الْجُمْلِ التَّالِيَةِ:

حروف جر را مشخص و معانی و متعلق آنها را در جمله ها ذکر کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: كُلُّوْا وَاشْرَبُوْا هَنِيْآ بِمَا اسْلَفْتُمْ فِي الْاَيَّامِ الْخَالِيَةِ.^۱

ترجمه: [به آنان گویند: بخورید و بیاشامید، گوارایتان باد به سبب اعمالی که در گذشته انجام دادید.

- ب: معنای آن سببیت و متعلق به كُلُّوْا یا هَنِيْآ است.

- فِی: به معنای ظرفیت و متعلق به اسْلَفْتُمْ می باشد.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْاَنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْءَانِ لَا يَأْتُوْنَ بِمِثْلِهِ وَاَلَوْ كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيْرًا.^۲

ترجمه: بگو: قطعاً اگر جنّ و انس گرد آیند که مانند این قرآن را بیاورند، نمی توانند مانندش را بیاورند، و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند.

- عَلٰی: به معنای استعلائی مجازی و متعلق به محذوف حال از الْاَنْسُ وَالْجِنُّ.

- ب: به معنای تعدیه و متعلق به يَأْتُوْا می باشد.

- ب: به معنای تعدیه و متعلق به لَا يَأْتُوْنَ است.

- ل: به معنای ملک و استحقاق و متعلق به كَانْ می باشد.

^۱ الحاقه / ۲۴.

^۲ الإسراء / ۸۸.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.^۱

ترجمه: بنابر این از کسانی که از یاد ما روی گردانده‌اند و جز زندگی دنیا را نخواسته‌اند، روی بگردان.

– عَنْ: به معنای مجاوزت مجازی و متعلق به أَعْرِضْ می باشد.

– عَنْ: به معنای مجاوزت مجازی و متعلق به تَوَلَّى است.

۴. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): الدَّاعِي بِإِلَاءِ عَمَلٍ كَالرَّامِي بِإِلَاءِ وَتَر.^۲

ترجمه: دعوت کننده بدون عمل مانند تیرانداز بدون تیر است.

– ب: به معنای تعدیه یا استعانت و متعلق به الدَّاعِي می باشد.

– ب: به معنای تعدیه یا استعانت و متعلق به الرَّامِي است.

۵. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ لَمْ تَزَلْ قَدَمًا عَبْدٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ، عَنْ عُمَرِهِ فِيْمَ

أَفْنَاهُ، وَعَنْ شَبَابِهِ فِيْمَ أَبْلَاهُ، وَعَمَّا اِكْتَسَبَهُ مِنْ أَيْنٍ اِكْتَسَبَهُ وَفِيْمَ اَنْفَقَهُ وَعَنْ حُبِّنَا اَهْلَ الْبَيْتِ.^۳

ترجمه: چون روز رستاخیز شود پای بنده‌ای نلغزد تا از چهار چیز پرسش شود: از عمرش که در چه گذرانیده، و از جوانیش که در چه آزموده، و از آنچه بدست آورده که از کجا آورده و در چه خرج کرده است، و از دوستی ما خاندان.

– حَتَّى: به معنای استثنا و متعلق به لَمْ تَزَلْ.

– عَنْ: به معنای مجاوزت مجازی و متعلق به يُسْأَلَ.

^۱ النجم/۲۹.

^۲ مجلسی، محمدباقرین محمدتقی، پیشین، ج ۹۰، ص ۳۱۲.

^۳ این شعبه حرانی، حسن بن علی، پیشین، ص ۵۶.

- عَنْ (دوم): به معنای مجاوزت مجازی و متعلق به يُسْأَل.
- فِي : به معنای ظرفیت و متعلق به أَفْنَا.
- عَنْ (سوم): به معنای مجاوزت مجازی و متعلق به يُسْأَل.
- فِي : به معنای ظرفیت و متعلق به أَبْلَا.
- عَنْ (عَمَّا): به معنای مجاوزت مجازی و متعلق به يُسْأَل.
- مِنْ : به معنای ابتدای غایت مکانی و متعلق به اِكْتَسَبَ.
- فِي : به معنای ظرفیت و متعلق به أَنْفَقَ.
- عَنْ (پنجم): به معنای مجاوزت مجازی و متعلق به يُسْأَل.

٦. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَنْ تُحَسِّنَ فِيْ لَامِعَةِ الْعِيُوْنِ عَلَانِيَّتِيْ وَ تَقْبِحَ فِيْمَا اَبْطَنُ لَكَ سَرِيْرَتِيْ، مُحَافِظًا عَلٰى رِثَاةِ النَّاسِ مِنْ نَفْسِيْ بِجَمِيْعِ مَا اَنْتَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ مِنِّيْ، فَاُبَدِيْ لِلنَّاسِ حُسْنَ ظَاهِرِيْ، وَاُقْضِيْ اِلَيْكَ بِسَوْءِ عَمَلِيْ، تَقَرُّبًا اِلَى عِبَادِكَ وَ تَبَاعُدًا مِنْ مَرَضَاتِكَ.^١

ترجمه: خدایا به تو پناه می‌برم که ظاهر من در برابر دیده‌ها نیکو، و درونم در آنچه که از تو پنهان می‌دارم، زشت باشد، و بخواهم با اعمال و رفتاری که تو از آن آگاهی، توجه مردم را به خود جلب نمایم، و چهره ظاهرم را زیبا نشان داده با اعمال نادرستی که درونم را زشت کرده به سوی تو آیم، تا به بندگانت نزدیک، و از خشنودی تو دور گردم.

- ب : به معنای تعدیه یا الصاق مجازی و متعلق به اَعُوْذُ است.
- مِنْ : من ابتدائیه و متعلق به تُحَسِّنَ می باشد.
- فِي : معنای ظرفیت را دارد و متعلق به تُحَسِّنَ است.
- فِي (فیما) : معنای ظرفیت را دارد و متعلق به تُقْبِحَ می باشد.

^١ نهج البلاغه/الحکمة ٢٧٦.

- ل : معنای اختصاص یا تعدیه دارد و متعلق به اَبْطِنُ است.
- عَلَى : به معنای استعلای مجازی است و متعلق به مُحَافِظاً می باشد.
- مِّن : مِّنِ ابْتِدَائِيهِ و متعلق به رِئَاءِ است.
- ب : معنای سببیت دارد و متعلق به مُطَّلِعٌ می باشد.
- عَلَى : به معنای استعلای مجازی و متعلق به مُطَّلِعٌ است.
- مِّن (مِنِّي) : می تواند به معنای ابتدای غایت باشد و متعلق به مُطَّلِعٌ می باشد.
- ل : لام اختصاص یا تعدیه و متعلق به اُبْدِيَّ است.
- اِلَى : به معنی انتهای غایت و متعلق به اَفْضَى می باشد.
- ب : حرف تعدیه و متعلق به اَفْضَى است.
- اِلَى : به معنی تعدیه یا انتهای غایت و متعلق به تَقَرُّباً می باشد.
- مِّن : معنای ابتدای غایت دارد و متعلق به تَبَاعُداً است.

۷. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): رُبَّ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ.^۱

ترجمه : چه بسا کسانی که با ستایش دیگران فریب خوردند.

- رُبَّ : به معنای تکثیر و متعلق ندارد. چون حرف شبه زائد است و حروف شبه زائد متعلق نمی خواهد.

۸. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): إِذَا ابْتَلَى اللَّهُ عَبْدًا أَسْقَطَ عَنْهُ مِنَ الذُّنُوبِ بِقَدْرِ عِلَّتِهِ.^۲

ترجمه : زمانی که خداوند بنده ای را گرفتار کند به اندازه گرفتایش گناهانش را می برد.

- عَن : معنای مجاوزت دارد و متعلق به أَسْقَطَ است.
- مِّن : می تواند به معنای بعض، تبعیض یا مِّنِ بیانیه باشد و متعلق به أَسْقَطَ است.
- ب : به معنای تعدیه و متعلق به أَسْقَطَ است.

^۱ نهج البلاغه/الحکمة ۴۶۲.

^۲ مجلسی، محمدباقرین محمدتقی، پیشین، ج ۷۸، ص ۱۷۶.

۹. الإمام الصادق(ع): «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ» قَالَ زُرَّارَةٌ: فَقُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: «الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ»^۱
 ترجمه: اسلام بر ۵ چیز بنا شده: نماز و زکات و حج و روزه و ولایت. زراره گفت: (به حضرت) گفتیم: کدام یک از آنها با فضیلت تر است؟ گفت: ولایت برتر است، برای اینکه ولایت کلید آنهاست.

- عَلِيٌّ : به معنای استعلائی و متعلق به بُنِيَ است.

- مِنْ : به معنای بیانیه و متعلق به أَفْضَلُ می باشد.

- لِ : لام تعلیل و متعلق به أَفْضَلُ می باشد.

- عَلَيَّ(عَلَيْهِنَّ) به معنای استعلاء و متعلق به الدَّلِيلُ است.

۱۰. الإمام العسکری(ع): جُرْأَةُ الْوَالِدِ عَلَيَّ وَالِدِهِ فِي صِغَرِهِ تَدْعُوهُ إِلَى الْعُقُوقِ فِي كِبَرِهِ.^۲

ترجمه: جسارت فرزند به والدین در کوچکی موجب عاق او در بزرگی می شود.

- عَلَيَّ : به معنای استعلاء و متعلق به جُرْأَةُ می باشد.

- فِي : به معنای ظرفیت و متعلق به عامل محذوف است.

- إِلَى : به معنای انتهای غایت و متعلق به فعل تَدْعُوهُ می باشد.

- فِي : به معنای ظرفیت و متعلق به عامل محذوف است.

۱۱. أَلَا رَبُّ مَوْلُودٍ وَ لَيْسَ لَهُ أَبٌ وَ ذِي وَكْدٍ لَمْ يَلِدْهُ أَبْوَانٌ.^۳

ترجمه: چه کم هستند فرزندان که زاییده شدند در حالیکه برای آنان پدری نیست، و چه بسیار والدینی که پدر و مادر ندارند.

- رَبُّ: به معنای تکثیر و متعلق ندارد. چون حرف شبه زائد است و حروف شبه زائد متعلق نمی خواهد.

^۱ کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران: دارالکتب الاسلامی، سوم، ۱۳۸۸ ه. ش، ج ۲، ص ۱۶.

^۲ ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، پیشین، ص ۴۸۹.

^۳ ابن هشام، عبدالله بن یوسف، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۴.

تمرین ۱۳۹- اَجِبْ عَلَى الْأَسْئَلَةِ الْإِعْرَابِيَّةِ الْقُرْآنِيَّةِ التَّالِيَةِ:

سوالات اعرابی قرآنی را جواب بده.

۱. قِيلَ فِي مَعْنَى (مِنْ) فِي الْآيَةِ «مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ»^۱ ثَلَاثَةَ مَعَانَ: بَيَانِيَّةً، ابْتِدَائِيَّةً وَ تَبْعِيضِيَّةً، وَضَحَّ مَعْنَى الْآيَةِ فِي الْحَالَاتِ الثَّلَاثِ.

ترجمه: در معنی مِنْ در آیه «مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ» ۳ معنی گفته شده: بیانیه، ابتدائی و تبعیضیه، معنای آیه را در سه حالت توضیح بده.

- بیانیه: در اینصورت مِنْ الْجَنَّةِ متعلق به يُوسُوسُ است که بیان کرده مراد از الَّذِي يُوسُوسُ رَأً، که مراد از آن جن و انس است.

- ابتدائی: در اینصورت مِنْ الْجَنَّةِ متعلق به عامل مَقْدَرٌ که آن عامل مقدر حال است: الَّذِي يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ حَالَ كَوْنِهِ مِنْ جَهْتِ الْجَنَّةِ وَمِنْ جَهْتِ النَّاسِ، در حالیکه آغاز این وسوسه یا از جانب جن است یا از جانب انس.

- تبعیضیه: در اینصورت الَّذِي يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ كَائِنًا مِنَ الْجَنَّةِ وَمِنَ النَّاسِ (کسی که وسوسه می کند در سینه های مردم بعضی از جن و بعضی از انس است). که مِنْ الْجَنَّةِ متعلق به كَائِنًا که معنی بعضی را داراست.

۲. مَا هُوَ مَعْنَى (مِنْ) فِي الْآيَةِ «كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ»^۲.

ترجمه: معنی مِنْ در آیه «كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ» چیست؟

- سه احتمال وجود دارد:

۱- ابتدائی باشد، یعنی كَمَا ابْتَدَأَ إِنْشَاءَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ، همچنان که آغاز کرد آفرینش شما را از نسل قوم دیگر.

^۱ الناس / ۶.

^۲ الأنعام / ۱۳۳.

۲- تبعیضیه باشد، کَمَا أَنشَأَكُمْ مِنْ بَعْضِ ذُرِّيَّةِ قَوْمِ آخِرِينَ، همچنان که آفرینش شما را از بعضی از نسل قوم دیگر قرار داد.

۳- بدل باشد، کَمَا أَنشَأَكُمْ بَدَلَ ذُرِّيَّةِ قَوْمِ آخِرِينَ، به جای گروه دیگر شما را آفرید. البته این احتمال ضعیف است.

۳. دَقِّقْ فِي الْآيَتَيْنِ «وَيَلُّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُْمَزَةٍ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ» وَأَجِب:

ترجمه: در این ۲ آیه «وَيَلُّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُْمَزَةٍ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ» دقت کن و به سوالات جواب بده.
أ. بَيْنَ عَلْتِي جَرِّ «لُْمَزَةٍ».

ترجمه: ۲ علت جر لُْمَزَةٍ را بیان کن.

۱- لُْمَزَةٍ بدل از هُمَزَةٍ باشد، بدل کل.

۲- لُْمَزَةٍ تأکید لفظی هُمَزَةٍ باشد. تأکید مرادف لفظ.

۳- لُْمَزَةٍ نعت از هُمَزَةٍ باشد.

ب. كَلِمَةُ «الَّذِي» يُمْكِنُ أَنْ تَكُونَ مَجْرُورًا مَحَلًّا، وَمَنْصُوبًا أَيْضًا، أَكْتُبُ عَلَّةَ ذَلِكَ فِي كُلِّ حَالَةٍ.

ترجمه: کلمه «الَّذِي» ممکن است محلاً مجرور یا محلاً منصوب باشد، علت این جر و نصب را بنویس.
اینکه محلاً مجرور باشد، ۲ علت دارد:

۱- الَّذِي نعت از لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُْمَزَةٍ.

۲- الَّذِي بدل از لُْمَزَةٍ.

اینکه محلاً منصوب باشد:

- بنابر مذمت الَّذِي را قطع از تابعیت کنیم و مفعول به برای فعل أَعْنِي قرار دهیم.

۵-۲- حروف قسم

تمرین ۱۴۰- عَيْنَ أَحْرَفِ الْقَسَمِ وَ جَوَابَهَا:

حروف قسم و جوابشان را معین کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ* وَ طُورِ سِينِينَ* وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ* لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ

تَقْوِيمٍ.^۱

ترجمه: سوگند به انجیر و زیتون* و به طور سینا* و به این شهر امن* که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال آفریدیم.

- و: حرف قسم.

- لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ: جواب قسم.

چون جواب قسم جمله فعلیه ای است که فعل آن ماضی مثبت است لَ+قَدْ برسر جواب قسم آمده.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ.^۲

ترجمه: گفت: به عزتت سوگند همه آنان را گمراه می‌کنم.

- ب: حرف قسم.

- لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ: جواب قسم.

- چون جواب قسم جمله فعلیه ای است که فعل آن ماضی مثبت و لَ بر سر آن آمده.

^۱ التین/۱-۴.

^۲ ص/۸۲.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَالْفَجْرِ* وَ لَيَالٍ عَشْرٍ* وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ* وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ* هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ.^۱

ترجمه : سوگند به سپیده دم * و به شب‌های ده‌گانه * و به زوج و فرد * و به شب هنگامی که می‌گذرد. * آیا در آنچه گفته شد، سوگندی برای خردمند هست؟

- وَ : حرف قسم.

- هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ : جواب قسم.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَالْعَصْرِ* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ.^۲

ترجمه : سوگند به عصر [ظهور پیامبر اسلام] * [که] بی‌تردید انسان در زیان‌کاری بزرگی است.

- وَ : حرف قسم.

- إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ : جواب قسم.

چون جواب قسم جمله اسمیه مثبت است، که مقرون به إِنَّ...+... لَ شده است.

۵. الْإِمَامُ عَلِيُّ(ع): وَاللَّهِ لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُؤْمِنًا إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ وَسُوءِ خُلُقِهِ.^۳

ترجمه : به خدا قسم خداوند سبحان مؤمنی را عذاب نمی‌کند مگر به خاطر سوء ظن و اخلاقش.

- وَ : حرف قسم.

- لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُؤْمِنًا : جواب قسم.

^۱ الفجر / ۱-۵.

^۲ العصر / ۱ و ۲.

^۳ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۷۸۷.

۶. الإمامُ عليُّ (ع): وَالَّذِي بَعَثَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَتُبْلَبُنَّ بَلْبَةً وَلَتُغْرَبُنَّ غَرْبَةً وَلَتُسَاطُنَّ سَوَطَ الْقَدْرِ حَتَّى يَعْلَوْ
أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَلَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرُوا وَلَيَقْصُرَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا سَبَقُوا.^۱

ترجمه : سوگند به آنکه پیامبر را به حق مبعوث کرد که حتماً مخلوط خواهید شد، مخلوط شدنی
وغربال خواهید شد، غربال شدنی و به هم زده می شوید تا اینکه بالا و پایین روید و هرآینه گذشتگانی
که کوتاهی کرده بودند پیش خواهند افتاد و آنها که پیش افتاده بودند کوتاهی خواهند کرد.
- و : حرف قسم.

- لَتُبْلَبُنَّ بَلْبَةً : جواب قسم.

چون جواب قسم جمله فعلیه و مضارع مثبت که مقرون به لَ جواب قسم شده است.

- لَتُغْرَبُنَّ غَرْبَةً : عطف بر جمله لَتُبْلَبُنَّ بَلْبَةً، جواب قسم.

چون جواب قسم جمله فعلیه مضارع مثبت است که مقرون به لَ جواب قسم شده.

- لَتُسَاطُنَّ سَوَطَ الْقَدْرِ : جواب قسم.

چون جواب قسم جمله فعلیه مضارع مثبت است که مقرون به لَ جواب قسم شده.

- لَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ : جواب قسم.

چون جواب قسم جمله فعلیه مضارع مثبت است که مقرون به لَ جواب قسم شده.

- لَيَقْصُرَنَّ سَابِقُونَ : جواب قسم.

چون جواب قسم جمله فعلیه مضارع مثبت است که مقرون به لَ جواب قسم شده.

۷. وَاللَّهِ لَوْ لَأَ حَيْدَرٌ مَّا كَانَتْ الدُّنْيَا وَلَأَ جَمْعُ الْبَرِيَّةِ مَجْمَعٌ.^۲

ترجمه : به خدا سوگند اگر حیدر (امیرالمومنین) نبود، دنیا و تمام مخلوقات نبودند.

^۱ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۷۸۷.

^۲ ابن ابی الحدید، الروضة، بی جا: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت، بی جا، بی تا، ص ۱۴۲.

- و: حرف قسم.

- مَا كَانَتْ الدُّنْيَا : جواب قسم.

- لَا جَمْعُ الْبَرِيَّةِ مَجْمَع : عطف بر مَا كَانَتْ الدُّنْيَا : جواب قسم.

۸. تَأَلَّهَ لَا أَنْسَى الْحُسَيْنَ وَ شَلِوَهُ تَحْتَ السَّنَابِكِ بِالْعَرَاءِ مُوزَّعٌ^۱.

ترجمه: به خدا قسم حسین و اندام و اعضاء بدنش را که زیر سم اسبان در بیابان پراکنده شده بود را فراموش نمی کنم.

- ت: حرف قسم.

- لَا أَنْسَى الْحُسَيْنَ وَ شَلِوَهُ تَحْتَ السَّنَابِكِ بِالْعَرَاءِ مُوزَّعٌ : جواب قسم.

۵-۳- حروف عطف

تمرین ۱۴۱- عَيْنُ الْعَاطِفِ وَالْمَعْطُوفِ عَلَيْهِ وَاذْكُرْ مَعَانِيهَا فِي الْجُمْلِ التَّالِيَةِ:

عاطف و معطوف عليه را معین کن و معانی عاطف را در جمله هایی که می آید بیان کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَا كُنْ

لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا^۲.

ترجمه: آسمانها ی هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست، او را تسبیح می گویند، و هیچ چیزی نیست مگر اینکه همراه با ستایش، تسبیح او می گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید، یقیناً او بردبار و بسیار آمرزنده است.

^۱ این آبی الحديد، الروضة، پیشین، ص ۱۴۶.

^۲ الإسراء/ ۴۴.

- الأَرْضُ : معطوف
السَّمَوَاتُ السَّبْعُ : معطوف عليه.

- مَنْ فِيهِنَّ : معطوف
السَّمَوَاتُ السَّبْعُ : معطوف عليه.

- لَكِنَّ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ : معطوف

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ : معطوف عليه.

۲. القرآن الكريم: بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَمٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْآوْتُونَ.^۱

ترجمه : [مشركان] گفتند: [نه، قرآن سحر نیست] بلکه خواب‌هایی آشفته و پریشان است، [نه] بلکه آن را به دروغ برافته، [نه] بلکه او شاعر [خیال‌پردازی] است، [اگر فرستاده خداست] باید برای ما معجزه‌ای بیاورد مانند معجزه‌هایی که پیامبران گذشته را [با آنها] فرستادند.

- افْتَرَاهُ : معطوف
أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ : معطوف عليه.

- هُوَ شَاعِرٌ : معطوف
افْتَرَاهُ : معطوف عليه.

۳. القرآن الكريم: أَمْ مَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.^۲

ترجمه : آیا کسی که نگونسار و به صورت افتاده حرکت می‌کند، هدایت یافته‌تر است یا آنکه راست قامت بر راه راست می‌رود؟

- أَمْ مَنْ يَمْشِي سَوِيًّا : معطوف
أَمْ مَنْ يَمْشِي مُكِبًّا : معطوف عليه.

^۱ الأنبياء/۵.

^۲ الملک/۲۲.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ.^۱

ترجمه : او [برای باطل کردن دعوت قرآن] اندیشید و [آن را] سنجید* پس مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟* باز هم مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟* آن گاه نظر کرد* سپس چهره درهم کشید و قیافه نفرت آمیز به خود گرفت* آن گاه [از قرآن] روی گردانید و تکبر ورزید.

- قَدَّرَ: معطوف
- فَكَّرَ: معطوف عليه.
- قَتَلَ: معطوف
- جملة إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ: معطوف عليه.
- قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ: معطوف
- جملة قبل (قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ) معطوف عليه.
- نَظَرَ: معطوف
- قَدَّرَ: معطوف عليه.
- عَبَسَ: معطوف
- نَظَرَ: معطوف عليه.
- بَسَرَ: معطوف
- عَبَسَ: معطوف عليه.
- أَدْبَرَ: معطوف
- بَسَرَ: معطوف عليه.
- اسْتَكْبَرَ: معطوف
- أَدْبَرَ: معطوف عليه.

۵. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا ءَابَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ...^۲

ترجمه : کسانی که برای خدا شریک و همتا قرار دادند به زودی خواهند گفت: اگر خدا می خواست نه ما شرک می ورزیدیم و نه پدرانمان، و نه چیزی [از حلال خدا را خودسرانه] حرام می کردیم.

- ءَابَاؤُنَا: معطوف
- ضمیر نَا در أَشْرَكْنَا: معطوف عليه.
- حَرَمْنَا: معطوف
- أَشْرَكْنَا: معطوف عليه.

^۱ المدثر/۱۸-۲۳.

^۲ الأنعام/۱۴۸.

۶. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): يَا أَبَاذَرَّ لَا تَكُنْ عَيَّاباً وَلَا مَدَّاحاً وَلَا طَعَّاناً وَلَا مُمَارِياً.^۱

ترجمه: ای اباذر! عیبجو و مدح کننده و طعنه زننده و جدال کننده هم مباش.

– مَدَّاحاً : معطوف
عَيَّاباً : معطوف عليه.

– طَعَّاناً : معطوف
عَيَّاباً : معطوف عليه.

– مُمَارِياً : معطوف
عَيَّاباً : معطوف عليه.

۷. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ حَتَّى النَّمْلَةِ فِي جُحْرِهَا وَحَتَّى الْحَوْتِ فِي الْبَحْرِ يُصَلُّونَ عَلَيَّ

مُعَلِّمِ النَّاسِ الْخَيْرِ.^۲

ترجمه: به درستی که خداوند و ملائکه اش، حتی مورچه ای که در لانه اش است و حتی ماهی بزرگی که در دریاست برای کسی که خیر و خوبی را به مردم می آموزد، دعا می کنند.

– مَلَائِكَةً : معطوف
اللَّهِ : معطوف عليه.

– النَّمْلَةَ : معطوف
مَلَائِكَةً : معطوف عليه.

– الْحَوْتِ : معطوف
النَّمْلَةَ : معطوف عليه.

– حَتَّى الْحَوْتِ فِي الْبَحْرِ يُصَلُّونَ عَلَيَّ مُعَلِّمِ النَّاسِ الْخَيْرِ: معطوف

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ حَتَّى النَّمْلَةِ فِي جُحْرِهَا : معطوف عليه.

۸. الْإِمَامُ الصَّادِقُ (ع): لَسْتُ أَحَبُّ أَنْ رَأَى الشَّابَّ مِنْكُمْ إِلَّا غَادِيًّا فِي حَالَيْنِ: إِمَّا عَالِماً أَوْ مُتَعَلِّماً، فَإِنْ لَمْ

يَفْعَلْ فَرَطَ فَإِنْ فَرَطَ ضَيَّعَ أَثِمَ، وَإِنْ أَثِمَ سَكَنَ النَّارَ وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ.^۳

^۱ مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، پیشین، ج ۷۴، ص ۸۵.

^۲ المتقی علی بن حسام الدین پیشین، الخبر ۲۸۷۳۶.

^۳ مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۰.

ترجمه : دوست ندارم جوانی از شما (شیعیان) را ببینم مگر در ۲ حال : یا آگاه به تکالیفش باشد یا اینکه دانش طلب باشد. اگر غیر از این ۲ حال باشد تفریط کرده، و اگر تفریط کند ضایع کرده (تکالیفش را) و اگر ضایع کند قطعاً گناه کرده، و اگر گناه کند ساکن آتش می شود، قسم به خدایی که محمد را به حق فرستاد.

- | | |
|-------------------------------------|--|
| مُتَعَلِّمًا : معطوف | عَالِمًا : معطوف علیه. |
| إِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَرَطٌ : معطوف | عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا : معطوف علیه. |
| إِنْ فَرَطَ ضَيَّعَ أَثِمٌ : معطوف | إِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَرَطٌ : معطوف علیه. |
| إِنْ أَثِمَ سَكَنَ النَّارَ : معطوف | إِنْ فَرَطَ ضَيَّعَ أَثِمٌ : معطوف علیه. |

۹. النَّبِيُّ عِيسَى (ع): يَا صَاحِبَ الْعِلْمِ عَظُمَ الْعُلَمَاءُ لِعِلْمِهِمْ وَدَعَ مُنَازَعَتَهُمْ وَصَغُرَ الْجُهَّالُ لِجَلِهِمْ وَلَا تَطْرُدُهُمْ وَلَكِنْ قَرِّبُهُمْ وَعَلِّمُهُمْ^۱

ترجمه : ای صاحب دانش! علماء را به خاطر علمشان بزرگ بدار، و نزاع های آنها را رها کن و جاهلان را به خاطر جهلشان کوچک شمار، اما آنها را طرد نکن، لکن آنها را (به خودت) نزدیک کن و آموزششان بده.

- | | |
|------------------------------|-----------------------------------|
| دَعَ مُنَازَعَتَهُمْ : معطوف | عَظُمَ : معطوف علیه. |
| صَغُرَ الْجُهَّالُ : معطوف | عَظُمَ الْعُلَمَاءُ : معطوف علیه. |
| لَا تَطْرُدُهُمْ : معطوف | صَغُرَ الْجُهَّالُ : معطوف علیه. |
| قَرِّبُهُمْ : معطوف | لَا تَطْرُدُهُمْ : معطوف علیه. |
| عَلِّمُهُمْ : معطوف | قَرِّبُهُمْ : معطوف علیه. |

^۱ محمدی ری شهری، محمد، پیشین، ج ۱، ص ۵۴۵.

۵-۴- حروف استفهام و جواب و نفی و ردع و استفتاح

تمرین ۱۴۲- بَيْنَ مَعَانِي الْحُرُوفِ الَّتِي دَرَسْتَهَا حَتَّى الْآنَ وَاضْبُطِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطًّا:

معانی حرفی که تا کنون فرا گرفته ای را بیان کن و کلماتی که زیر آن خط کشیده شده را حرکت گذاری کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ* كَلَّا لِيُنْبِذَنَّ فِي الْحُطْمَةِ.^۱

ترجمه: گمان می کند که ثروتش او را جاودانه خواهد کرد. این چنین نیست، بی تردید او را در آتش شکننده اندازند.

لِيُنْبِذَنَّ: فعل مضارع موکد به ل + ن.

- كَلَّا: حرف ردع یعنی انکار ما قبل.

- ل: حرف تأکید.

- فِي: حرف جر که معنای ظرفیت دارد.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ* بَلَىٰ
إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ* وَمَا جَعَلَهُ
اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.^۲

ترجمه: آن هنگام که به مؤمنان می گفتی: آیا شما را بس نیست که پروردگارتان به ۳۰۰۰ فرشته نازل شده شما را یاری دهد؟* آری، اگر شکیبایی ورزید و پرهیزکاری کنید و دشمنان در همین لحظه، جوشان و خروشان بر شما بتازند، پروردگارتان شما را با ۵۰۰۰ فرشته نشان دار یاری می دهد.* و خدا

^۱ الهمزه/۳ و ۴.

^۲ آل عمران/۱۲۴-۱۲۶.

وعده آیری و پیروزی] را جز بشارتی برای شما و برای آنکه دل‌هایتان به آن آرامش یابد قرار نداد؛ و یاری و نصرت جز از سوی خدای توانای شکست‌ناپذیر و حکیم نیست.

ءالافٍ : مضاف الیه و مجرور.

قُلُوبٌ : فاعل و مرفوع.

کُمْ : مضاف الیه و محلاً مجرور.

النَّصْرُ : مبتدا و مرفوع.

لِ : حرف جر به معنای تبلیغ است.

أ : همزه استفهام انکاری.

بِ : باء سببیت.

مِنْ : برای بیان جنس است.

بَلَى : حرف جواب.

وَ : حرف عطف.

وَ : حرف عطف.

مِنْ : حرف تعدیه است.

بِ : باء سببیت.

مِنْ : برای بیان جنس است.

لِ : حرف جر به معنای اختصاص.

لِ : حرف جر به معنای تعلیل.

وَ : حرف عطف.

مِنْ : حرف جر.

۳. التُّرَّانُ الْكَرِيمِ: قَالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقْرَبِينَ.^۱

ترجمه: گفت: آری، و یقیناً از مقربان خواهید بود.

نَعَمْ: حرف جواب.

- إِنَّ: از حروف مشبّهة بالفعل.

- لَ: لام تأکید.

- مِن: حرف جر و معنای تبعیضی دارد.

۴. التُّرَّانُ الْكَرِيمِ: بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ* وَاللَّهُ مِنْ ورائِهِمْ مُحِيطٌ* بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ.^۲

ترجمه: [فقط آنان تکذیب‌گر نبودند] بلکه کافران در تکذیبی سخت‌ترند* و خدا از همه سو بر آنان احاطه دارد.* [چنین نیست که درباره قرآن می‌پندارند] بلکه آن، قرآنی با عظمت و بلند مرتبه است.

مُحِيطٌ: خبر و مرفوع.

مَجِيدٌ: صفت برای قرآن.

- بَل: حرف ابتدا.

- وَ: حرف عطف.

- مِن: حرف جر.

۵. التُّرَّانُ الْكَرِيمِ: إِنَّ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ.^۳

ترجمه: هیچ کس نیست مگر اینکه بر او نگهبانی است.

^۱ الأعراف/۱۱۴.

^۲ البروج/۱۹-۲۱.

^۳ الطارق/۴.

كُلُّ : مبتدا و مرفوع.

حَافِظٌ : خبر و مرفوع.

- إِنْ : حرف نفی.

- لَمَّا : حرف استثناء به معنی إِلَّا.

- عَلِيٌّ : حرف جر به معنی استعلاء مجازی.

۶. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): أَلَا أُنبئُكُمْ بِشِرَارِ النَّاسِ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: مَنْ نَزَلَ وَحْدَهُ وَ مَنَعَ رَفْدَهُ وَ جَدَدَ عَبْدَهُ. أَلَا أُنبئُكُمْ بِشَرِّ مَنْ ذَلِك، قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: مَنْ لَأَ يُقِيلُ عَثْرَةَ وَلَأَ يَقْبِلُ مَعْدِرَةً^۱.

ترجمه : آیا بدترین مردم را به شما معرفی نکنم؟ گفتند: چرا ای رسول خدا. فرمود: کسی که تنها منزل گزیند و آنکه از کمک به خلق خدا خودداری کند و غلامش را تازیانه بزند. آیا بدتر از او را به شما معرفی نکنم؟ گفتند: چرا ای رسول خدا. فرمود: کسی که خطای دیگران را نگذرد و معذرت آنها را نپذیرد.

رَسُولٌ : منادای مضاف و منصوب.

وَحَدَّ : حال از فاعل نَزَلَ.

رَفَدَ: مفعول به و منصوب.

لَأَ يُقِيلُ : فعل مضارع و مرفوع.

عَثْرَةً : مفعول به و منصوب.

- أ : همزه استفهام.

- لَأَ : حرف نفی.

- ب : حرف جر و به معنای تعدیه است.

- بَلَى : حرف جواب.

^۱ این شعبه حرانی، حسن بن علی، پیشین، ص ۲۷.

- یا : حرف ندا.
- وَ : حرف عطف.
- أ : همزه استفهام.
- لَأَ : حرف نفی.
- بَ : حرف جر و به معنای تعدیه است.
- بلی : حرف جواب.
- یا : حرف ندا.
- لَأَ : حرف نفی.
- وَ : حرف عطف.
- لَأَ : حرف نفی.

۷. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): لَمْ يَخْلُقْكُمْ اللهُ سُبْحَانَهُ عَبَثاً وَ لَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدىً وَ لَمْ يَدْعَكُمْ فِي ضَلَالَةٍ وَ لَأَ عَمِيٌّ^۱

ترجمه : خداوند سبحان شمارا بیهوده نیافریده و سرخود هم رهایتان نساخته و در ضلالت و بی بصیرتی هم واگذارتان نساخته است.

سُبْحَانَهُ : مفعول مطلق.

سُدَىً : حال از مفعول يَتْرُكُ (كُم).

يَدْعَكُمْ : معطوف به فعل يَتْرُكْكُمْ و فعل مضارعی است که به وسیله لَمْ مجزوم شده است.

عَمِيٌّ : عطف به ضَلَالَةٍ تقدیراً مجرور.

- لَمْ : حرف جحد که فعل مضارع را از نظر معنی قلب به ماضی می کند و در ماضی نفی می کند.

- وَ : حرف عطف.

- فِي : حرف جر که معنای ظرفیت را دارد.

^۱ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۶۰۱.

۸. الإمامُ عليُّ (ع): أَلَا وَإِنِّي لَمَ أَرَّ كَالجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا وَلَا كَالنَّارِ نَامَ هَارِبُهَا.^۱

ترجمه: آگاه باشید که من ندیدم مثل بهشت که طالب آن خواب و نه مانند جهنم که فرار کننده از آن هم خواب باشد.

طَالِبٌ: فاعل و مرفوع.

ها: مضاف الیه و محلاً مجرور.

- أَلَا: حرف تنبیه و استفتاح.

- وَ: حرف ابتدائیه.

- لَمَ: حرف جزم که مفید معنای جحد است.

- كَ: حرف جر که معنای آن تشبیه است.

- وَ: حرف عطف.

- لَأَ: حرف زائده برای تأکید نفی که در لَمَ آر است.

۹. الإمامُ عليُّ (ع): لَنْ يُدْرِكَ النِّجَاةَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِالْحَقِّ.^۲

ترجمه: کسی که به حق عمل نکند، هرگز رستگاری را درک نمی کند.

النِّجَاةَ: مفعول به برای فعل يُدْرِكَ و منصوب.

- لَنْ: حرف نفی که فعل مضارع را در مستقبل نفی می کند و فعل مضارع را لفظاً نصب می دهد.

- لَمْ: حرف جزم که مفید معنای جحد است.

- بَ: حرف جر به معنای تعدیه.

^۱ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۱۶۱.

^۲ همان، ص ۵۹۱.

۱۰. الإمام علی(ع): هَل مِنْ خَلَاصٍ أَوْ مَنَاصٍ أَوْ مَلَاذٍ أَوْ مَعَاذٍ أَوْ قَرَارٍ أَوْ مَجَارٍ.^۱
ترجمه: آیا رهایی و فراری و پناهی و امیدی و آرامشی و رفتنی است جز لطف خدا؟

خَلَاصٌ: مجرور به حرف جر، لفظاً مجرور و محلاً مرفوع به عنوان مبتدا.
مَنَاصٍ: معطوف به خَلَاصٍ.

- هَل: حرف استفهام که در اینجا استفهام انکاری است.

- مِنْ: مین زائده، چون بعد از استفهام انکاری آمده است.

- أَوْ: حرف عطف.

۱۱. يَا كَرْبَلَاءُ أفيكِ يُقْتَلُ جَهْرَةً سِبْطُ الْمُطَهَّرِ إِنَّ ذَا لَعَجِيبٌ.^۲

ترجمه: ای کربلا آیا در تو آشکارا فرزند پاک پیغمبر کشته می شود، که این چیز عجیبی است.

كَرْبَلَاءُ: منادای مفرد معرفه، مبنی بر ضم و محلاً منصوب.

جَهْرَةً: حال (مؤول جَاهِرًا) از نائب فاعل يُقْتَلُ که سِبْطُ الْمُطَهَّرِ است.

- يَا: حرف ندا.

- أ: همزه استفهام که مفید معنای تعجب است.

- فِي: حرف جر که معنای ظرفیت را دارد.

- إِنَّ: از حروف مشبهة بالفعل.

- لَ: لام مزحلقة.

^۱ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۷۹۳.

^۲ حیدری، محمد، پیشین، ص ۴۲۲.

۱۲. أَمَّا وَالَّذِي أَبْكَى وَ أَضْحَكَ وَالَّذِي
أَمَاتَ وَ أَحْيَا وَ الَّذِي أَمَرُهُ الْأَمْرُ^۱

ترجمه: آگاه باش، قسم به کسی که گریاننده و خنداننده و کسی که میراننده و زنده کرده و کسی که حکم او محقق است.

الأمرُ: مبتدای مؤخر و مرفوع.

- أَمَّا: حرف تنبيه.

- وَ: واو قسم.

- وَ: حرف عطف.

- وَ: واو قسم.

- وَ: حرف عطف.

- وَ: واو قسم.

۱۳. مَا كُلُّ مَا يَتَمَنَّى الْمَرْءُ يُدْرِكُهُ
تَأْتِي الرِّيَّاحُ بِمَا لَا تَشْتَهِي السُّفُنُ^۲

ترجمه: اینگونه نیست که تمام آنچه انسان آرزوی آن را دارد درک کند آن را، بادی که می وزد به جهتی می وزد که کشتی ها تمایل ندارند.

يَتَمَنَّى: فعل مضارع مرفوع و صله برای اسم موصول مَا.

- مَا: حرف نفی.

- ب: حرف جر.

- لَأ: حرف نفی.

^۱ سیوطی، عبدالرحمن ابن ابی بکر، شرح شواهد المغنی، بیروت: دارالمکتبة الحیاة، بی چاپی، ج ۱، ص ۱۶۹.

^۲ هاشمی، احمد، پیشین، ص ۱۷۶.

۱۴. أَلَا طَعَانَ أَلَا فُرْسَانَ عَادِيَةً إِلَّا تَجَشُّوْكُمْ حَوْلَ التَّنَائِيرِ.

ترجمه: آیا نیزه زننده ای بین شما نیست؟ آیا سوارانی چابک در بین شما وجود ندارد، مگر آروغ زدن شما در اطراف تنورها.

طَعَانَ: اسم لای نفی جنس مبنی بر فتح، محلاً منصوب.

- أ: حرف استفهام.

- لَأ: لای نفی جنس.

- إِلَّا: حرف استثناء.

۵-۵- حروف تنبیه و تحضیض

تمرین ۱۴۳- بَيْنَ مَعَانِي الْحُرُوفِ فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ:

معانی حروف را در جملات زیر بیان کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ^۱

ترجمه: و از آنچه روزی شما کرده‌ایم انفاق کنید، پیش از آنکه یکی از شما را مرگ در رسد و بگوید: چرا مرا تا مدتی نزدیک مهلت ندادی تا صدقه دهم و از شایستگان باشم؟

- وَ: حرف عطف.

- مِنْ: حرف بعضیت.

- مَّا: اسم موصول.

- مِنْ: حرف جر، معنای ابتدائیت زمان دارد.

^۱ المنافقون/۱۰.

- أن : ناصبه مصدریه.

- فَ : حرف عطف و می تواند معنای سببیت داشته باشد.

- لَوُ : حرف تحضیض، معنای توبیخ دارد.

- لَأَ : حرف نفی.

- إلی : حرف جر به معنای انتهای غایت.

- فَ : حرف سببیت.

- وَ : حرف عطف.

- مِنْ : حرف بعضیت.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: قَالَ يَقَوْمٍ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْ لَأَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.^۱

ترجمه: گفت: ای قوم من! چرا بر عذاب و هلاکت پیش از توبه و ایمان شتاب می کنید؟! چرا از خدا درخواست آموزش نمی کنید تا مورد رحمت قرار گیرید؟

- يَا : حرف ندا.

- لِمَ : ل حرف جر + مَا : حرف استفهام. چون مجرور به حرف جر ل شده الف آن افتاده.

- بَ : حرف جر به معنای الصاق مجازی و یا تعدیه است.

- لَوْلَا : حرف تحضیض به معنای طلب شدید.

- لَعَلَّ : از حروف مشبهة بالفعل به معنای ترجی.

^۱ النمل / ۴۶.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: أ فَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهَبُونَ؟^۱

ترجمه: آیا شما نسبت به این گفتار سهل‌انگاری می‌کنید [و آن را قابل اعتنا نمی‌دانید؟]

- أ: حرف استفهام توبیخی.

- ف: حرف عطف.

- ب: حرف جر و به معنای تعدیه.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: فَلَمَّا جَاءَتْ قَيْلٌ أ هَاكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ.^۲

ترجمه: پس زمانی که [ملکه سبا] آمد، گفتند: آیا تخت تو نیز این‌گونه است؟ گفت: گویا این همان است! و ما را پیش از این [به حقانیت و قدرت سلیمان] آگاه کردند و [همان زمان] تسلیم شدیم.

- ف: حرف عاطفه. عطف به محذوف.

- لَمَّا: لَمَّا تَوْقِيتِيهِ.

- أ: به معنای استفهام تقریری است.

- ه: حرف تنبیه.

- كَ: دَرَكَانَ: حرف جر.

- وَ: حرف عطف. عطف به محذوف.

- مِنْ: حرف جر، معنای ابتدائیت زمان دارد.

- وَ: حرف عطف.

^۱ الواقعة/۸۱.

^۲ النمل/۴۲.

۵. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ يُمَسِّكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أُمٌّ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلْسَاءٌ مَا يَحْكُمُونَ.^۱

ترجمه: به سبب مزده بدی که به او داده‌اند، از قوم و قبیله‌اش [در جایی که او را نبینند] پنهان می‌شود [و نسبت به این پیش‌آمد در اندیشه‌ای سخت فرو می‌رود که] آیا آن دختر را با خواری نگه دارد یا به زور، زنده به گورش کند؟! آگاه باشید! [نسبت به دختران] بد داوری می‌کنند.

- مِن: حرف جر، معنای ابتدائیت زمان دارد.

- مِن: حرف جر، معنای تعلیل دارد.

- ب: حرف جر.

- أ: به معنای استفهام است.

- عَلَى: حرف جر به معنای استعلای مجازی.

- أُم: أم معادل أ، به معنای طلب.

- فِي: حرف جر به معنای ظرفیت مکانی.

- أَلَّا: حرف تنبیه.

۶. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): أَبْصَرَ رَسُولُ اللَّهِ رَجُلًا لَهُ وَكَدَانٌ فَقَبَّلَ أَحَدَهُمَا وَتَرَكَ الْآخَرَ فَقَالَ (ع) فَهَلَّا وَاسَيْتَ بَيْنَهُمَا.^۲

ترجمه: رسول خدا مردی را دید که ۲ فرزند داشت که یکی از آنها را بوسید و دیگری را نبوسید پس گفت چرا مساوات را بین آنها رعایت نکردی؟

- ف: حرف عطف.

- وَ: حرف عطف.

- ف: حرف عطف به معنای تبلیغ.

- هَلَّا: حرف تحضیض به معنای توبیخ.

^۱ النحل/۵۹.

^۲ مجلسی، محمدباقرین محمدتقی، پیشین، ج ۷۱، ص ۸۴.

۷. الإِمَامُ عَلِيُّ(ع): أَلَا لَا يَسْتَقْبِحَنَّ مَنْ سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ.^۱

ترجمه: آگاه باش! کسی که سوال می شود نباید زشت بداند از چیزی که نمی داند اینکه بگوید نمی دانم.

- أَلَا : حرف تنبيه.

- لَا : حرف نفی.

- عَن : حرف جر به معنای مجاوزت و برای تعدی آمده است.

- لَا : حرف نفی.

- أَنْ : حرف نصب.

- لَا : حرف نفی.

۸. يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ الْمُعَلَّمُ غَيْرَهُ هَلَّا لِنَفْسِكَ كَانَ ذَا التَّعْلِيمِ.

ترجمه: ای مردی که معلم غیر خود هستی! چرا خودت را تعلیم و آموزش نمی دهی؟

- يَا : حرف ندا.

- هَا : حرف تنبيه.

- هَلَّا : حرف تحضيض به معنای توبيخ.

- لَ : حرف جر.

۹. أَلَا أَقْوَمَ الدَّهْرَ فِي الكَيْوَلِ أَضْرِبَ بِسَيْفِ اللهِ وَالرَّسُولِ.

ترجمه: اینکه من به پا نمی دارم روزگار را در انسان ترسو(به خاطر این است که انسان ترسو

نمی تواند مردم را زنده نگه دارد. اما اگر به خودم روزگار را قائم می دانم به خاطر این است که: من

انسان ترسو نیستم و انسان شجاعی هستم که با شمشیر خدا و پیامبر می جنگم.

- أَلَا : متشکل از ۲ حرف أن+ لَ آن: حرف ناصبه. لَ: حرف نفی.

- فِي : حرف جر به معنای ظرفیت.

- بَ : حرف جر به معنای استعانت.

- وَ : حرف عطف.

^۱ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۱۶۶.

۱۰. قَامَ يَوْمَ الْغَدِيرِ يَدْعُو، أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَى لَهُ فَذَا مَوْلَاهُ.

ترجمه : (پیامبر) در روز غدیر ایستاد در حالیکه می خواند، آگاه باشید هر کس که من مولای او بودم پس (علی) مولی اوست.

- أَلَا : حرف تنبیه و استفتاح است.

- لَ : حرف جر به معنای اختصاص.

- فَ : حرف عطف.

۱۱. أَلَا يَا عَيْنٌ وَ يَحْكُ أَسْعِدِينَا أَلَا فَأَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.

ترجمه : آگاه باش ای چشم وای بر تو کمک کن ما را، آگاه باش ای چشم گریان باش بر مصیبت امیرالمؤمنین.

- أَلَا : حرف تنبیه.

- يَا : حرف ندا.

- وَ : حرف عطف.

- أَلَا : حرف عرض.

- فَ : حرف عطف.

۱۲. أَمَا مِنْ ظَهِيرٍ يَعْضُدُ الْحَقَّ عَزْمُهُ فَقَدْ جُعِلَتْ أَرْكَانُهُ تَتَزَلْزَلُ.

ترجمه : آیا کمک کننده ای نیست که اراده اش کمک کند حق را، پس ارکان حق رو به تزلزل میروند.

- أَمَا : حرف استفهام.

- مَا : حرف نفی.

- مِنْ : حرف زائد است.

- فَ : حرف عاطفه، می تواند معنای سبب هم داشته باشد.

۵-۶- حروف شرط و تفصیل و مصدر

تمرین ۱۴۴- بَيْنَ مَعَانِي الْحُرُوفِ وَأَضْبَطِ الْجُمْلَ بِالشَّكْلِ الْكَامِلِ:

معانی حروف را بیان کن و جملات را به طور کامل اعراب گذاری کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ.^۱

ترجمه : و اگر خدا روزی را بر بندگانش وسعت دهد، در زمین سرکشی و ستم کنند، ولی آنچه را بخواهد به اندازه نازل می‌کند؛ یقیناً او به بندگانش آگاه و بیناست.

- واو : حرف استیناف.

- لَو : لَو شرطی.

- لِ : حرف جر به معنی شبه تملیک.

- لَ : لام جواب شرط.

- فِی : حرف جر.

- وَ : حرف عطف.

- لَكِنْ : حرف ابتدا به معنای استدراک.

- بَ : بَاء تعدی.

- مَا : مای موصول.

- اِنَّ : از حروف مشبهة بالفعل.

- بَ : بَاء تعدی.

^۱ الشوری/۲۷.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: يُحِقِّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلُ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ.^۱

ترجمه: تا حق را ثابت او پا برجا و استوار نماید او باطل را نابود سازد، هر چند مجرمان خوش نداشته باشند.

- ل: حرف جر به معنای تعلیل.
- أن: حرف ناصب که در تقدیر است و بر سر فعل يُحِقُّ آمده.
- و: حرف عطف.
- و: واو حالیه.
- لو: حرف شرط.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَذُو لَوْ تَدُهِنُ قَيْدَهُنُونَ.^۲

ترجمه: دوست دارند نرمی کنی تا نرمی کنند.

- لو: حرف مصدری، چون بعد از ماده وَدْ که مفید ماده محبت است آمده.
- ف: حرف عطف.

(چنانچه ذلّو را حرف شرط بدانیم، فاء جواب شرط است.)

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا.^۳

ترجمه: و هر جا که باشم بسیار با برکت و سودمندم ساخته، و مرا تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است.

- و: حرف عطف.
- أَيْنَمَا: اسم شرط جازم و بنابر ظرفیت محلاً منصوب.

^۱ الأنفال/۸.

^۲ القلم/۹.

^۳ مریم/۳۱.

- وَ : حرف عطف.

- ب : باء تعدیه.

- وَ : حرف عطف.

- مَا : مصدریه ظرفیه.

۵. الإمامُ عَلِيُّ(ع): إِنَّ زُهْدَ الزَّاهِدِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يَنْقُصُهُ مِمَّا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهَا وَإِنْ زَهَدَ، وَإِنَّ

حِرْصَ الْحَرِيصِ عَلَى عَاجِلِ زَهْرَةِ الدُّنْيَا لَا يَزِيدُهُ فِيهَا وَإِنْ حَرِصَ، فَالْمَعْبُودُ مَنْ حَرَّمَ حَظَّهُ مِنَ الْآخِرَةِ.^۱

ترجمه : به راستی که زاهد در این دنیا چیزی از آنچه خداوند برایش مشخص کرده کم نمی کند گرچه آن زاهد زهد بورزد و به درستی که حرص ورزیدنِ حریص بر زینتهای زودگذر دنیا چیزی را برایش در دنیا زیاد نمی کند گرچه آن شخص حرص بورزد و زیان دیده کسی است که از نصیبش در آخرت محروم شود.

- إِنَّ : از حروف مشبّهة بالفعل.

- فِي : حرف جر.

- لَأ : حرف نفی.

- مِنْ : حرف جر.

- لَ : حرف جر، معنای شبه ملک دارد.

- وَ : حرف عطف.

- فِي : حرف جر.

- وَ : حرف عطف.

- إِنَّ : حرف شرط.

- إِنَّ : از حروف مشبّهة بالفعل.

^۱ مجلسی، محمدباقرین محمدتقی، پیشین، ج ۷۰، ص ۵۲.

- عَلَى : حرف جر.

- لَأَ : حرف نفی.

- فِی : حرف جر. متعلق به یَزِيدُهُ و حال از مفعول یَزِيدُهُ(ه).

- إِنْ : حرف شرط.

- فَ : فاء نتیجه.

- مِنْ : حرف جر.

۶. الإِمَامُ عَلِيُّ(ع): اَللّٰهُمَّ بَلِّیْ! لَا تَخْلُوْا الْاَرْضُ مِنْ قَائِمِ لِهٖ بِحُجَّةٍ، اِمَّا ظَاهِرًا مَّشْهُورًا، وَاِمَّا خَائِفًا مَّغْمُورًا، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجَ اللّٰهِ وَبَيِّنَاتُهُ^۱.

ترجمه: خداوند! زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست، که برای خدا با برهان روشن قیام کند، یا آشکار و شناخته شده، یا بیمناک و پنهان، تا حجت خدا باطل نشود، و نشانه‌هایشان از میان نرود.

- يَا : حرف ندا. (اَللّٰهُمَّ متشکل از ۲ کلمه يَا و الله بوده که حرف ندای يَا حذف شده در عوض میم

مشدد به آخر الله اضافه شده.)

- بَلِّیْ : حرف جواب.

- لَأَ : حرف نفی.

- مِنْ : حرف جر. مِنْ تعدیه.

- لِ : حرف جر.

- بَ : باء سببیه.

- وَ : حرف عطف.

- لِ : حرف تعلیل.

^۱ نهج البلاغه/الحکمة ۱۴۷.

- أن : حرف ناصبه.

- لَأ : حرف نفی.

- وَ : حرف عطف.

۷. وَإِنْ ضَاقَ رِزْقُ الْيَوْمِ فَاصْبِرْ إِلَىٰ غَدٍ عَسَىٰ نَكِبَاتُ الدَّهْرِ عَنكَ تَزُولُ^۱.

ترجمه : و اگر روزی امروز تنگ شد پس تا فردا صبر کن امید است که سختی های روزگار از تو برداشته شود.

- وَ : حرف عطف.

- إِنْ : حرف شرط.

- فَ : فاء جواب شرط.

- إِلَىٰ : حرف جر.

- عَن : حرف جر.

۸. وَلَمْ أَرَ كَالْمَعْرُوفِ أَمَّا مَذَاقُهُ فَحَلَوٌ وَأَمَّا وَجْهُهُ فَجَمِيلٌ.

ترجمه : من مانند نیکی و معروف ندیدم اما طعم و مزه اش شیرین و چهره اش زیبا است.

- وَ : حرف عطف.

- لَمْ : حرف جحد.

- كَ : حرف جر.

- أَمَّا : حرف تفصیلیه شرطیه.

- فَ : فاء جواب.

- وَ : حرف عطف.

- أَمَّا : حرف تفصیلی شرطی.

- فَ : فاء جواب.

^۱ حیدری، محمد، پیشین، ص ۵۴۵.

۹. أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَّا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ لَّا مُحَالَةٌ زَائِلٌ^۱

ترجمه: آگاه باش که هر چیزی جز خدا باطل و هر نعمتی به ناچار از بین رفتنی است.

- أَلَا: حرف تنبيه.

- مَّا: از ادوات استثناء.

- وَ: حرف عطف.

- لَّا: لای نفی جنس.

۵-۷- حروف تفسیر و مفاجأة و استقبال

تمرین ۱۴۵- عَيْنَ الْحُرُوفِ الَّتِي دَرَسْتَهَا حَتَّى الْآنَ:

حروفی را که تا به حال فرا گرفته ای معین کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: * أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ بَيْنِي ۚ أَدَمَ أَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ^۲

ترجمه: ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نکردم که شیطان را مپرستید که او بی‌تردید دشمن آشکاری برای شماست؟

- أَلَمْ: أ+ لَمْ آ: همزه استفهام انکاری است. لَمْ: حرف جحد است.

- إِلَى: حرف جر.

- يَا: حرف ندا.

- أَنْ: آن تفسیریه.

- لَّا: حرف نفی.

- إِنَّ: از حروف مشبهة بالفعل.

- لَ: لام شبه ملک.

^۱ سیوطی، عبدالرحمن ابن ابی بکر، پیشین، ج ۱، ص ۳۹۲.

^۲ یس / ۶۰.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى.^۱

ترجمه: و به زودی پروردگارت بخششی به تو خواهد کرد تا خشنود شوی.

- و: ۲ احتمال وجود دارد:

احتمال اول اینکه: عاطفه باشد و لام، لام ابتدایی باشد که مفید تأکید است.

احتمال دوم اینکه: واو قسم باشد که لفظ قسم حذف شده و لام برای جواب قسم باشد. مثلاً وَاللَّهِ.

- ل: حرف ابتدا.

- ف: حرف عطف که تَرْضَى را بر يُعْطِيكَ عطف کرده است.

۳. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ: يَا عَلِيُّ ثَلَاثُ مُؤَبِّقَاتٍ وَ ثَلَاثُ مُنْجِيَّاتٍ فَأَمَّا الْمُؤَبِّقَاتُ فَهِيَ مُتَّبِعٌ وَ شُحٌّ مُطَاعٌ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَ أَمَّا الْمُنْجِيَّاتُ فَالْعَدْلُ فِي الرِّضَا وَ الْغَضَبِ وَ الْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَ الْفَقْرِ وَ خَوْفُ اللَّهِ فِي السَّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ.^۲

ترجمه: ای علی، ۳ چیز هلاک کننده و ۳ چیز نجات دهنده است، پس آن چیزهایی که هلاک کننده است، هوی و هوس است که از آن پیروی شود و بخلی که از آن اطاعت شود و اینکه انسان به خود مغرور شود و اما چیزهایی که نجات دهنده است، عدالت در حال رضا و غضب و میانه روی در فقر و غنا و خوف خدا در پنهان و آشکار که گویا او را می بینی، پس اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.

- یا: حرف ندا.

- و: حرف عطف.

- ف: حرف عطف.

- أَمَّا: حرف تفصیل.

^۱ الضحی/۵.

^۲ ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، پیشین، ص ۸.

- فَ : فاء جواب شرط.

- وَ : حرف عطف.

- وَ : حرف عطف.

- بَ : حرف جر.

- وَ : حرف عطف.

- أَمَّا : حرف تفصیل.

- فَ : فاء جواب شرط.

- فِی : حرف جر.

- وَ : حرف عطف.

- وَ : حرف عطف.

- فِی : حرف جر.

- وَ : حرف عطف.

- وَ : حرف عطف.

- فِی : حرف جر.

- وَ : حرف عطف.

- كَأَنَّ : از حروف مشبّهة بالفعل.

- فَ : فاء نتیجه.

- إِنْ : حرف شرط.

- لَمْ : حرف جزم.

- فَ : فاء جواب شرط.

- إِنْ : از حروف مشبّهة بالفعل.

۴. الإمامُ علیُّ(ع): لَوْ كُنَّا لَا نَرْجُو جَنَّةً وَلَا نَخْشَى نَاراً وَلَا ثَوَاباً وَلَا عِقَاباً، لَكَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَطْلُبَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّهَا مِمَّا تَدُلُّ عَلَى سَبِيلِ النِّجَاحِ.^۱

ترجمه: اگر اینگونه بودیم که امید به بهشت نداشتیم و از جهنم نمی ترسیدیم و امید به ثواب نداشتیم و از عقاب هراس نداشتیم، ولو اینکه بهشت و جهنم را قبول نداشته باشیم سزاوار است بر ما که مکارم الاخلاق را طلب کنیم، زیرا مکارم الاخلاق از چیزهایی است که راه سعادت را به ما می نمایاند.

- لَوْ: حرف شرط.

- لَأَ: حرف نفی، معنی نفی دارد ولی عمل نفی ندارد و برای تأکید است.

- وَ: حرف عطف.

- لَأَ: حرف نفی برای تأکید.

- وَ: حرف عطف.

- لَأَ: حرف نفی برای تأکید.

- وَ: حرف عطف.

- لَأَ: حرف نفی برای تأکید.

- لَ: لام جواب شرط.

- لَ: حرف جر.

- أَنْ: آن مصدریه و ناصب فعل مضارع، حرف ناصبه.

- فَ: حرف نتیجه.

- إِنَّ: از حروف مشبهة بالفعل.

- مِنْ: حرف جر.

- مَا: مای موصول.

^۱ نوری، حسین بن محمد، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۳.

۵. وَإِنَّ الَّذِي يَغْتَرُّ بِاللَّهِ ضَاعٌ وَلَكِنْ سَيُنْجِي اللَّهُ مَنْ يَتَوَكَّلُ.^۱

ترجمه: همانا کسی که مغرور می شود به خداوند، نابود می شود. ولی خداوند به زودی نجات می دهد کسی را که به او توکل کند.

- وَ: هم می تواند استیناف و هم عطف باشد.

- إِنَّ: از حروف مشبهة بالفعل.

- ب: حرف تعدیه.

- وَ: حرف عطف.

- لَكِنْ: حرف ابتدائیه و استدراجیه.

- س: حرف تنفیس.

۶. فَإِنْ يَنْقَطِعْ مِنْكَ الرَّجَاءُ فَإِنَّهُ سَيَبْقَى عَلَيْكَ الْحُزْنُ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ.^۲

ترجمه: اگر امید از تو جدا شود به زودی اندوه بر تو باقی می ماند تا زمانی که روزگار باقی است.

- ف: حرف عطف.

- إِنْ: حرف شرط.

- مِنْ: حرف جر.

- فَ: فاء جواب شرط.

- إِنَّ: از حروف مشبهة بالفعل.

- س: حرف تنفیس.

- عَلَيَّ: حرف جر.

- مَا: مصدریه توقیتیّه.

^۱ الصابری التستری، سلطان علی، دیوان الفرزدق، قم: مدین، ۱۳۷۳ ه. ش، ج ۲، ص ۸۰.

^۲ هاشمی، احمد، پیشین، ص ۶۵.

۵-۸- حرف توقع و لامات و حروف زیاده

تمرین ۱۴۶- بَيْنَ مَعَانِي الْحُرُوفِ وَأَضْبَطِ الْجُمْلَ بِالشِّكْلِ الْكَامِلِ:

معانی حروف را بیان کن و جملات را به شکل کامل اعراب گذاری کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بِطُشَّتِنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ* وَ لَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنِ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نَذُرْ* وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ* فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نَذُرْ* وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ^۱.

ترجمه: به راستی لوط آنان را به مؤاخذه سخت ما بیم داده بود، ولی [آنان با وی] در بیمها و هشدارها [ایش] سرسختانه مجادله و ستیزه کردند.* و از میهمانانش [که در حقیقت فرشتگان ما بودند] کام جویی خواستند، در نتیجه دیدگانشان را محو و نابینا کردیم؛ پس [گفتیم: طعم] عذاب و هشدارهایم را بچشید.* به یقین در سپیده دم غذایی پیگیر و پایدار به آنان رسید.* پس [گفتیم: طعم] عذاب و هشدارهایم را بچشید.* و یقیناً ما قرآن را برای پند گرفتن آسان کردیم، پس آیا پند گیرنده‌ای هست؟

به ترتیب معنای حروف عبارتند از:

- و: حرف عطف.

- ل: جواب قسم محذوف است، قسمی که در اینجا حذف شده.

- قد: حرف توقع و تحقیق.

- ف: حرف عطف و می تواند معنایی سببیت یا نتیجه را داشته باشد.

- ب: حرف جر، هم می تواند معنی تعدیه و هم معنای الصاق غیر حقیقی داشته باشد.

- و: حرف عطف.

- ل: جواب قسم محذوف است، قسمی که در اینجا حذف شده.

^۱ القمر/۳۶-۴۰.

- قد: حرف توقع و تحقیق.
- عن: معنی مجاوزت مجازی. متعلق به رَاوَدُوهُ.
- ف: حرف عطف و معنی سببیت دارد.
- ف: حرف عطف و معنی سببیت دارد.
- و: حرف عطف.
- و: حرف عطف.
- ل: جواب قسم محذوف است.
- قد: حرف توقع و تحقیق.
- ف: حرف عطف و معنی سببیت دارد.
- و: حرف عطف.
- و: حرف عطف.
- ل: جواب قسم محذوف است.
- قد: حرف توقع و تحقیق.
- ل: حرف جر می تواند معنی تعلیل داشته باشد.
- ف: حرف عطف.
- هل: حرف استفهام.
- من: حرف زائد، چون هل استفهام انکاری است.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: كِتَابٌ أُنزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ^۱.

ترجمه: این کتابی [با عظمت] است که به سوی تو نازل شده است؛ پس نباید در سینهات از ناحیه [تبلیغ] آن تنگی و فشار باشد، تا به وسیله آن مردم را بیم دهی، و برای مؤمنان [مایه] تذکر و پند باشد.

^۱ الأعراف/۲.

- إلی: به معنای انتهای غایت.

- ف: حرف عاطفه که معنای سببیت هم می تواند داشته باشد.

- لآ: حرف نفی.

- فی: معنای ظرفیت دارد.

- مین: معنای ابتدائیت دارد.

- ل: حرف تعلیل.

- ب: حرف استعانت.

- و: حرف عاطفه.

- ل: حرف تعلیل.

۳. الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ: وَ لَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ.^۱

ترجمه: اگر خدا فرمان ترک وطن را بر آنان لازم و مقرر نکرده بود، قطعاً در همین دنیا عذابشان می کرد و برای آنان در آخرت عذاب آتش است.

- و: حرف عطف یا استینافیه.

- لَوْ لَا: لولای امتناعیه.

- أَنْ: أَنْ مصدریه.

- عَلَى: حرف جر.

- لَ: لام جواب لولا.

- فِي: حرف جر.

- وَ: حرف استیناف.

- لَ: حرف جر.

- فِي: معنای ظرفیت دارد.

^۱ الحشر/۳.

۴. الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ: وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ* إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ.^۱

ترجمه: واگر بدانید، بی تردید این سوگندی بزرگ است.* که یقیناً این قرآن، قرآنی ارجمند و با ارزش است.

– و: زحرف استیناف.

– ل: زلام مزحلقه یا لام ابتدائیه که برسر خبر آن درآمده.

– لَو: لَو شرطیه.

– اِنَّ: از حروف مشبهة بالفعل.

– ل: زحرف تحقیق.

۵. الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ: بَلْ تَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ.^۲

ترجمه: نه، بلکه [شأن ما این است که] با حق بر باطل می کوبیم تا آن را درهم شکنند [و از هم بپاشد] پس ناگهان باطل نابود شود؛ و ای بر شما از آنچه [درباره خدا و مخلوقات او به ناحق] توصیف می کنید.
– بَل: حرف ابتدائی است به معنای اضراب ابطالی.

– ب: باء تعدیه.

– عَلَى: حرف استعلاء مجازی.

– ف: حرف عطف سببیه.

– إِذَا: إِذَا فجائیة.

– و: حرف استینافیه.

– ل: حرف جر.

– مِّن: حرف ابتدا.

– مَا: مای موصوله یا مصدریه.

^۱ الواقعة / ۷۶ و ۷۷.

^۲ الأنبياء / ۱۸.

۶. الرَّسُولِ الْأَعْظَمِ (ص): إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِفُضْبِ فَاطِمَةَ، وَيَرْضَى لِرِضَاهَا.^۱

ترجمه: به درستی که خداوند به خاطر غضب فاطمه غضبناک، و به خاطر رضای او راضی می شود.

- إن: از حروف مشبهة بالفعل.

- ل: لام مزحلقة یا لام ابتدائیه که بر سر خبر إن در آمده است.

- ل: لام تعلیل.

- و: حرف عطف.

- ل: حرف تعلیل.

۷. الإمام علی(ع): مَا خَيْرٌ بِخَيْرِ بَعْدَهُ النَّارِ، وَمَا شَرٌّ بِشَرِّ بَعْدَهُ الْجَنَّةِ.^۲

ترجمه: خیری که بعد از آن خیری نباشد آتش است، و شری که در پی آن بهشت باشد، دیگر شر نخواهد بود.

- مَا: مای شبیه به لیس.

- ب: حرف جر.

- و: حرف عطف.

- مَا: مای شبیه به لیس.

- ب: حرف جر.

۸. الإمام علی(ع): أَلَا وَإِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَبْوَابُ الْحِلْمِ وَأَنْوَارُ الظُّلْمِ وَضِيَاءُ الْأُمَمِ.^۳

ترجمه: آگاه باشید که ما اهل بیت درهای بردباری و نورهای تاریکی و روشنی بخش امتها هستیم.

^۱ مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، پیشین، ج ۴۳، ص ۱۹.

^۲ نهج البلاغة/الحكمة ۳۸۷.

^۳ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۱۶۵.

- أَلَا: حرف تنبيه.

- وَ: حرف استينافيه.

- إِنَّ: از حروف مشبهة بالفعل.

- وَ: حرف عطف.

- وَ: حرف عطف.

۹. وَ إِنِّي لَصَبَّارٌ عَلَىٰ مَا يَنْوِينِي وَحَسْبُكَ أَنَّ اللَّهَ اثْنَىٰ عَلَى الصَّبْرِ.^۱

ترجمه: به درستی که من صبر کننده ام به آنچه که به من اصابت می کند و خداوند تو را کافی است که ثنا کرده بر صبر نمودن.

- وَ: حرف استينافيه.

- إِنَّ: از حروف مشبهة بالفعل.

- لَ: لام مزحلقه یا لام ابتدائيه که بر سر خبر آن در آمده.

- عَلَى: حرف جر.

- مَا: مجرور و متعلق به صَبَّار، حرف استعلاء مجازی.

- وَ: حرف استينافيه.

- أَنَّ: از حروف مشبهة بالفعل.

- عَلَى: حرف جر.

۱۰. وَقَدْ يُدْرِكُ الْإِنْسَانَ رَحْمَةً رَبِّهِ وَلَوْ كَانَ تَحْتَ الْأَرْضِ سِتِّينَ وَاذِيًّا.^۲

ترجمه: درک می کند انسان رحمت پروردگارش را گرچه در زیر زمین ۶۰ وادی باشد.

^۱ هاشمی، احمد، پیشین، ص ۶۷.

^۲ مجلسی، محمدباقرین محمدتقی، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۳۳.

- وَ: حرف استیناف یا حرف عطف.

- قَدْ: حرف تقلیل.

- وَ: حرف عطف.

- لَوْ: لو شرطیه.

فصل ششم

ملحقات نحو

تمرین ۱۴۷- أَجِبْ عَلَى الْأَسْئَلَةِ الْإِعْرَابِيَّةِ الْقُرْآنِيَّةِ التَّالِيَةِ:

ترجمه: به سوالهای اعرابی قرآنی جواب بده.

۱. جُمْلَةُ « تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ » فِي الْآيَةِ « وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ »^۱ مَا هُوَ مَحَلُّهَا مِنَ الْإِعْرَابِ؟

ترجمه: جمله: « تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ » در آیه « وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ » چه محلی از اعراب دارد؟

- محلاً منصوب و جمله فعلیه و حال برای ضمیر هم در صُدُورِهِمْ.

۲. جُمْلَةُ « لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا » فِي الْآيَةِ «...لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ...»^۲ هَلْ لَهَا مَحَلٌّ مِنَ الْإِعْرَابِ؟ وَضِّحْ ذَلِكَ.

ترجمه: جمله: « لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا » در آیه «...لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ...» چه محلی از اعراب دارد؟ آن را توضیح بده.

- آیه شریفه این است: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ...

^۱ الأعراف/۴۳.

^۲ الأعراف/۴۲.

- وَ: حرف استیناف.

- الَّذِينَ: مبتدا و محلاً مرفوع.

- آمَنُوا: صله الَّذِينَ.

- وَ: حرف عطف.

- عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: عطف بر آمَنُوا.

- أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ: خبر برای الَّذِينَ.

جمله لا تُكَلِّفُ نَفْسًا جملة اعتراضیه است، بین مبتدا و خبر لذا محلی از اعراب ندارد.

۳. جمله «وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ» فِي الْآيَةِ «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ»^۱ مَا هُوَ مَحَلُّهَا مِنَ الْإِعْرَابِ؟

ترجمه: جمله: « وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ » در آیه « وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ » چه محلی از اعراب دارد؟

- دو نظر وجود دارد:

۱. اینکه واو حالیه بعد از إَلَّا استثنائیه در جمله ایجابیه و اثباتیه واقع می شود.

۲. اینکه واو حالیه بعد از إَلَّا استثنائیه در جمله ایجابیه و اثباتیه واقع نمی شود.

در صورت پذیرفتن نظر اول واو حالیه و لَهَا خبر مقدم و كِتَابٌ مبتدای مؤخّر و مَّعْلُومٌ صفت برای كِتَابٌ و جمله لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ جمله حالیه و محلاً منصوب است.

در صورت پذیرفتن نظر دوم واو زائده و برای تأکید صفت برای موصوف است.

بهترین نظر، نظر اول و بهترین دلیل آن وجود آن در قرآن و در همین آیه است.

^۱ الحجر/۴.

۴. مَا هُوَ مَعْنَى (مِنْ) فِي الْآيَةِ «... كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخِرِينَ...»^۱

ترجمه: معنی (مِنْ) در آیه «... کَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخِرِينَ...» چیست؟

۳ - احتمال در مِنْ وجود دارد:

۱. معنای ابتدای غایت که معنای آن چنین است: «ابتدأ أنشأكم من ذرية قوم آخرين»

۲. معنای بعدیت که معنای آن چنین است: شما را از بعضی از نسل آن قوم آفرید.

۳. به معنای بدل که معنای آن چنین است: «أنشأكم بدل ذرية قوم آخرين» شما را به جای آن قوم آفرید.

احتمال سوم ضعیف است.

تمرین ۱۴۸ - ضَعِ هَذِهِ الْعَلَامَةَ (√) أَمَامَ الْجَوَابِ الصَّحِيحِ:

در مقابل جواب صحیح علامت (√) قرار بده.

۱. أداة «لَمَّا»:

√ أ. تقلب معنی المضارع ماضياً متصلاً بالحال. ج. تقلب معنی المضارع حالاً.

ب. تقلب معنی الماضي مضارعاً. د. تنفی الفعل فی الماضي مطلقاً.

۲. المرادُ من «شبهه» فی جُمْلَةِ «الفاعلُ اسمٌ مرفوعٌ قُدِّمَ عَلَيْهِ فِعْلٌ تَامٌ مَعْلُومٌ أَوْ شَبِهُهُ»:

أ. اسمُ المفعولِ وَ المضافِ.

√ ب. المصدر، اسمُ الفاعلِ وَ أمثلةُ المبالغةِ.

ج. المصدر، اسمُ الفاعلِ، أفعالُ التفضيلِ وَ المضافِ.

د. الصفةُ المُشَبَّهَةُ، أمثلةُ المبالغةِ، اسمُ الفِعْلِ وَ اسمُ المفعولِ.

^۱ الأنعام / ۱۳۳.

۳. أسماء الشرطِ و الإستفهام:

- أ. كُلُّهَا مَبْنِيَّةٌ. ۱ ج. كُلُّهَا مَبْنِيَّةٌ مَا عَدَا «أَيُّ».
- ب. كُلُّهَا مُعْرَبَةٌ. د. كُلُّهَا مُعْرَبَةٌ مَا عَدَا «أَيُّ»

۴. الفاعِلُ فِي جُمْلَةٍ «أَعَانَ مُوسَى عِيسَى»:

- ۱ أ. مُوسَى. ج. الضَّمِيرُ فِي «أَعَانَ».
- ب. عِيسَى. د. أ و ج.

۵. لِمَاذَا قُدِّمَ الْمَفْعُولُ عَلَى الْفَاعِلِ فِي جُمْلَةٍ «ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ»:

- أ. لِأَنَّ الْمَفْعُولَ اسْمٌ ظَاهِرٌ. ج. لِأَنَّ الْفَاعِلَ ضَمِيرٌ بَارِزٌ
- ب. لِعُودِ الضَّمِيرِ إِلَى الْمُتَأَخَّرِ لَفْظًا وَرُتْبَةً. د. أ و ج.

۶. قَدْ يَأْتِي الْخَبَرُ مَعْرِفَةً:

- أ. إِذَا كَانَ الْخَبَرُ ظَرْفًا أَوْ مَجْرُورًا. ۱ ج. إِذَا كَانَ الْمُبْتَدَأُ مَعْرِفًا
- ب. إِذَا كَانَ الْخَبَرُ وَصْفًا لِلْمُبْتَدَأِ. د. إِذَا كَانَ الْمُبْتَدَأُ نَكْرَةً.

۷. يُحذَفُ الْمُبْتَدَأُ وَجُوبًا:

- أ. مَتَى كَانَ جَوَابُ الْقَسَمِ سَادًّا مَسَدَّةً. ۱ ج. إِذَا دَلَّتْ عَلَى تَعْيِينِهِ قَرِينَةٌ.
- ب. فِي جَوَابِ الْإِسْتِفْهَامِ. د. فِي جَوَابِ الْقَسَمِ الصَّرِيحِ.

۸. «هُم» فِي جُمْلَةٍ «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» يُؤْتَى بِهِ:

- أ. لِقِصْرِ الْمُسْنَدِ عَلَى الْمُسْنَدِ إِلَيْهِ. ج. لِلتَّوَكِيدِ.
- ب. لِتَمَيِّزِ الْخَبَرِ مِنَ النَّعْتِ. ۱ د. لِلْأَعْرَاضِ الثَّلَاثَةِ الْمَذْكُورَةِ.

۹. الأحرُفُ المُشَبَّهَةُ بِالفِعْلِ سُمِّيَتْ هَكَذَا:

أ. لِأَنَّهَا بِمَعْنَى الأَمْرِ وَالمُضَارِعِ. ج. لِأَنَّهَا مَبْنِيَّةٌ الأَوَّخِرِ عَلَى الفَتْحِ كَالْمَاضِي.

ب. لِوُجُودِ مَعْنَى الفِعْلِ فِي كُلِّ مِنْهَا. ۷ د. ب و ج.

۱۰. يَجِبُ فَتْحُ هَمْزَةِ «أَنْ» إِذَا وَقَعَتْ:

۷ أ. فِي مَوْضِعِ الفَاعِلِ أَوْ نَائِبِهِ وَالمَفْعُولِ بِهِ. ج. فِي مَوْضِعِ الحَالِ.

ب. فِي مَوْضِعِ التَّعْلِيلِ وَبَعْدَ فَاءِ الجَزَاءِ. د. خَبَرًا عَنِ مُبْتَدَأِ.

۱۱. «إِنْ» فِي الآيَةِ الشَّرِيفَةِ «فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعْتَ الذُّكْرَى»:

أ. نَاقِيَةٌ. ۷ ج. شَرَطِيَّةٌ.

ب. مُخَفَّفَةٌ. د. زَائِدَةٌ.

۱۲. «البَاءُ» فِي الآيَةِ الشَّرِيفَةِ «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» يَكُونُ:

أ. لِلتَّعْدِيَةِ. ۷ ج. زَائِدَةٌ لِتَأْكِيدِ المَنْفِي.

ب. زَائِدَةٌ لِتَأْكِيدِ النِّفْيِ. د. لِلسَّبَبِيَّةِ.

۱۳. «عَنْ» فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» يَكُونُ:

أ. بِمَعْنَى البَاءِ. ج. بِمَعْنَى المُجَاوِزَةِ الحَقِيقِيَّةِ.

۷ ب. بِمَعْنَى المُجَاوِزَةِ المَجَازِيَّةِ. د. بِمَعْنَى البَدَلِ.

۱۴. «عَلَى» فِي جُمْلَةٍ «تَوَكَّلْتُ عَلَى الحَيِّ الَّذِي لَأَ يَمُوتَ» يَكُونُ:

أ. لِلْمُصَاحَبَةِ. ج. لِلظَّرْفِيَّةِ.

۷ ب. لِلإِسْتِعْلَاءِ مَجَازًا. د. بِمَعْنَى البَاءِ.

۱۵. «مِنْ» فِي الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ: «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا»:

- أ. بِمَعْنَى التَّبَعِيضِ.
ب. زَائِدَةٌ.
ج. لِبَيَانِ الْجِنْسِ.
د. ابْتِدَاءَ الْغَايَةِ الْمَكَانِيَّةِ.

۱۶. «إِلَى» فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «ثُمَّ إِنَّ مَرَجَعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ» يَكُونُ:

- أ. لِلتَّبْيِينِ.
ب. بِمَعْنَى اللَّامِ.
ج. لِانْتِهَاءِ الْغَايَةِ الْمَكَانِيَّةِ.
د. لِانْتِهَاءِ الْغَايَةِ الزَّمَانِيَّةِ.

۱۷. مَعْنَى اللَّامِ الْمَكْسُورَةِ فِي الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ: «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»:

- أ. التَّقْوِيَّةُ.
ب. التَّبْيِينُ.
ج. التَّبْلِيغُ.
د. الْمَلِكُ.

۱۸. «لَوْ» فِي جُمْلَةٍ: «تَصَدَّقْ وَلَوْ بِدِرْهَمٍ» يَكُونُ:

- أ. لِلتَّقْلِيلِ.
ب. لِلعَرْضِ وَالتَّمْنَى.
ج. شَرْطِيَّةٌ.
د. مَصْدَرِيَّةٌ.

۱۹. «أَوْ» فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَفْإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»:

- أ. لِلتَّسْوِيَةِ.
ب. لِلتَّقْسِيمِ.
ج. لِلإِضْرَابِ.
د. لِنَصْبِ الْمُضَارِعِ.

تمرین ۱۴۹- اَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ الْإِعْرَابِيَّةِ الْقُرْآنِيَّةِ التَّالِيَةِ:

ترجمه: به سوالهای اعرابی قرآنی جواب بده.

۱. (مَا) فِي الْآيَةِ «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ...»^۱ يُمَكِّنُ أَنْ تَكُونَ مَوْصُولَةً وَ كَذَلِكَ مَصْدَرِيَّةٌ، أُكْتُبُ تَقْدِيرَ الْآيَةِ عَلَى أَى حَالٍ.

ترجمه: ما در آیه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ...» ممکن است موصوله یا مصدریه باشد، در هر صورت تقدیر آیه را بنویس.

۱- اینکه ما موصوله باشد: آنچه به آن مأموری اظهار کن.

۲- اینکه ما مصدریه باشد: پس مأموریت را اظهار کن.

۲. أَذْكَرُ احْتِمَالَيْنِ فِي مَا يَتَعَلَّقُ بِ (مَا) فِي الْآيَةِ «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ»^۲

ترجمه: دو احتمال موجود در متعلق به (ما) در آیه «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» را ذکر کن.

۱- اینکه ما موصوله باشد: آنچه را که شما عبادت می کنید، من نمی پرستم.

۲- اینکه ما مصدریه باشد: معبود شما را عبادت نمی کنم.

۳. قِيلَ فِي إِعْرَابِ (مَا) فِي الْآيَةِ «وَمَا كَسَبَ» أَنَّهَا يُمَكِّنُ أَنْ تَكُونَ مَصْدَرِيَّةً وَ كَذَلِكَ مَوْصُولَةً وَ اسْتِفْهَامِيَّةً أَيْضاً، بَيْنَ مَعْنَى وَ تَقْدِيرِ الْآيَةِ فِي الْحَالَاتِ الثَّلَاثِ.

^۱ الحجر/۹۴.

^۲ الكافرون/۲.

ترجمه: در اعراب (مَا) در آیه «وَمَا كَسَبَ» ممکن است مصدریه یا موصولی یا استفهامی باشد، معنی و

تقدیر آیه را در سه حالت بیان کن.

۱- اینکه مَا مصدریه باشد: کسب کردن او.

۲- اینکه مَا موصوله باشد: آنچه کسب کرد.

۳- اینکه مَا استفهامیه باشد: چه چیزی کسب نمود.

۴. دَقِّقْ فِي الْآيَةِ «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّه» وَ أَجِبْ:

ترجمه: در آیه «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّه» دقت کن و جواب بده.

أ. وَضَحَّ سَبَبَ جَرِّ لُمَزَةٍ بِنَاءِ عَلَيَّ وَ جَهَيْنِ.

ترجمه: سبب جرّ لُمَزَةٍ را بنابر ۲ وجه توضیح بده.

۱- بدل و مجرور است.

۲- صفت برای هُمَزَةٍ و مجرور است.

۳- هر دو (هُمَزَةٍ وَ لُمَزَةٍ) مضاف الیه برای کل هستند.

ب. (الَّذِي) يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ مَجْرُورًا مَحَلًّا وَ كَذَلِكَ مَنْصُوبًا، أَكْتُبُ السَّبَبَ فِي الْحَالَتَيْنِ.

ترجمه: (الَّذِي) ممکن است محلاً مجرور یا منصوب باشد، علت را در این دو حالت بنویس.

مجرور است به دلیل اینکه: الَّذِي بدل است برای هُمَزَةٍ وَ لُمَزَةٍ.

منصوب است به دلیل اینکه:

۱- مفعول به برای اسم فعل وِیْلٌ.

۲- مفعول به برای فعل محذوف.

الهزمة / ۲۱.

تمرین ۱۵۰- عَيْنِ الْمَرْفُوعَاتِ وَالْمَنْصُوبَاتِ وَالْمَجْرُومَاتِ مِنَ الْأَفْعَالِ وَالْأَسْمَاءِ مَعَ ذِكْرِ دَلِيلِ الرَّفْعِ وَالنَّصْبِ وَالْجَزْمِ وَالْجَرِّ:

ترجمه: از فعلها و اسمها، مرفوعات و منصوبات و مجزومات و مجرورات را با ذکر دلیل رفع و نصب و جزم و جر معین کن.

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا* إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْقَةٍ أُمشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا* إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا* إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَ سَعِيرًا* إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا* عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا* يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا* وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا* إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا* فَوَقْتُهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّهْمُ نَصْرَةً وَ سُورًا* وَ جَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا* مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيرًا* وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا* وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَاتِهِ مِّنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا* قَوَارِيرًا مِّنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا* وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا* عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا* وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَ لِذَانُ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنشُورًا* وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا* عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُوعًا سَاوِرًا مِّنْ فِضَّةٍ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا* إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَّشْكُورًا* إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا.^۱

ترجمه: آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشت که چیزی در خور ذکر نبود؟* ما انسان را از نطفه آمیخته و مختلطی [از مواد و عناصر] آفریدیم و او را از حالتی به حالتی و شکلی به شکلی [از نطفه به علقه، از علقه به مضغه، از مضغه به استخوان تا طفلی کامل] درآوردیم، پس او را شنوا و بینا قرار دادیم.* ما راه را به او نشان دادیم یا سپاس گزار خواهد بود یا ناسپاس.* ما برای کافران زنجیرها و بندها و آتش فروزان آماده کرده ایم.* همانا نیکان همواره از جامی می نوشند که نوشیدنی اش آمیخته به کافور [آن

^۱ الإنسان-۱/۲۳.

ماده سرد، سپید و معطر] است. *آن جام از چشمه‌ای است که همواره بندگان خدا از آن می‌نوشند و آن را به دلخواهشان هرگونه که بخواهند جاری می‌نمایند. * [همانان که] همواره نذرشان را وفا می‌کنند، و از روزی که آسیب و گزندش گسترده است، می‌ترسند* و غذا را در عین دوست داشتنش به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می‌کنند. * [و می‌گویند:] ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می‌کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم. * ما از پروردگاران در روزی که روز عبوس و بسیار هولناکی است می‌ترسیم. * پس خدا نگه‌دار آنان از آسیب و گزند آن روز است و شادابی و شادمانی به آنان عطا می‌کند. * و آنان را برای اینکه [در برابر تکالیف دینی و حوادث روزگار] شکیبایی ورزیدند، بهشتی [عنبرسرسشت] و لباسی ابریشمین پاداش می‌دهد. * در آنجا بر تخت‌ها تکیه می‌زنند، در حالی که آفتابی [که از گرمایش ناراحت شوند] و سرمایی [که از سختی‌اش به زحمت افتند] نمی‌بینند* و سایه‌های درختان به آنان نزدیک و میوه‌هایش به آسانی در دسترس است* و ظرف‌هایی از نقره فام، و قدح‌هایی بلورین [که پر از غذا و نوشیدنی است] پیرامون آنان می‌گردانند* جام‌هایی از نقره که آنها را به اندازه مناسب اندازه‌گیری کرده‌اند* و در آنجا جامی که نوشیدنی‌اش آمیخته به زنجبیل است، به آنان می‌نوشانند* از چشمه‌ای در آنجا که «سلسبیل» نامیده شود* و پیرامونشان نوجوانانی جاودانی [برای پذیرایی از آنان] می‌گردند، که چون آنان را ببینی پنداری مرواریدی پراکنده‌اند* و چون آنجا را ببینی، نعمتی فراوان و کشوری بزرگ ببینی* بر اندامشان جامه‌هایی از حریر نازک و سبز رنگ و دیبای ستبر است و با دستبندهایی از نقره آراسته شده‌اند، و پروردگارشان باده طهور به آنان می‌نوشانند. * [به آنان گوید:] یقیناً این [نعمت‌ها] پاداش شماست و تلاشتان مقبول افتاده است* به راستی ما قرآن را به تدریج بر تو نازل کردیم.

- اُتَى : فعل ماضی، مبنی بر فتح.

- الْإِنْسَانَ : مجرور به حرف جر.

- عَلَى الْإِنْسَانَ : مفعول برای فعل اُتَى و محلاً منصوب.

- حِينَ : فاعل برای اُتَى و مرفوع.

- الدَّهْرَ : مجرور به حرف جر.

- يَكُنْ : فعل مجزوم و جزم آن به حذف حرف عله.

- شَيْئاً : خبر يَكُنْ و منصوب.

- مَذْكُوراً : صفت برای شیئاً و منصوب.
- لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً : ۲ احتمال است:
- ۱- حال برای الإِنْسَانِ و جمله حالیه محلاً منصوب.
- ۲- نعت برای حِينُ که رابط بین نعت و منعوت حذف شده.
- ضمیر نَا در إِنَّا : اسمِ إِنَّ و محلاً منصوب.
- ضمیر بارز نَا در خَلَقْنَا : فاعل و محلاً مرفوع.
- خَلَقْنَا : خبر برای إِنَّ و محلاً مرفوع.
- الإِنْسَانُ : مفعول به و منصوب.
- نُطْفَةٌ : مجرور به حرف جر.
- أَمْشَاجٌ : صفت برای نُطْفَةٌ و مجرور.
- نَبْتَلِي : فعل و فاعل آن ضمیر مستتر نَحْنُ، محلاً مرفوع.
- ضمیر هِ در نَبْتَلِيهِ : مفعول به و محلاً منصوب.
- نَبْتَلِيهِ : جمله حالیه از ضمیر نَا در خَلَقْنَا، محلاً منصوب.
- ضمیر بارز نَا در فَجَعَلْنَاهُ : فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمیر هُ در فَجَعَلْنَاهُ : مفعول به اوّل و محلاً منصوب.
- سَمِيعاً : مفعول به دوّم و منصوب.
- بَصِيراً : صفت برای سَمِيعاً و منصوب.
- ضمیر نَا در إِنَّا : اسمِ إِنَّ و محلاً منصوب.
- ضمیر بارز نَا در هَدَيْنَاهُ : فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمیر هُ در هَدَيْنَاهُ : مفعول به اوّل و محلاً منصوب.
- السَّبِيلَ : مفعول به دوّم و منصوب.
- هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ : خبر إِنَّ و محلاً مرفوع.

- شَاكِرًا: حال برای ضمیر هُ در هَدَيْنَاهُ و منصوب.
- كَفُورًا: عطف بر شَاكِرًا و منصوب.
- ضمير نَا در اِنَّا: اسم اِنَّ و محلاً منصوب.
- ضمير بارز نَا در اَعْتَدْنَا: فاعل و محلاً مرفوع.
- اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ: خبر اِنَّ محلاً مرفوع.
- كَافِرِينَ: مجرور به حرف جر و جر آن با (ی) نشان داده شده.
- لِلْكَافِرِينَ: مفعول به واسطه و محلاً منصوب.
- سَلَّاسِلًا: مفعول به اول برای اَعْتَدْنَا و منصوب. (سَلَّاسِلًا غير منصرف است ولی به دليل رعایت تناسب تنوين گرفته).
- اَغْلَالًا: عطف بر سَلَّاسِلًا و منصوب.
- سَعِيرًا: عطف بر سَلَّاسِلًا و منصوب.
- الابرار: اسم اِنَّ و منصوب.
- يَشْرَبُونَ مِّنْ كَأْسٍ: خبر اِنَّ محلاً مرفوع.
- ضمير بارز واو در يَشْرَبُونَ: فاعل و محلاً مرفوع.
- كَأْسٍ: مجرور به حرف جر.
- مِزَاجٌ: اسم كَان و مرفوع.
- ضمير ها در مِزَاجُهَا: مضاف اليه و محلاً مجرور.
- كَافُورًا: خبر اِنَّ و منصوب.
- كَان مِزَاجُهَا كَافُورًا: صفت برای كَأْسٍ و محلاً مجرور.
- عَيْنًا: بدل از كَافُورًا و منصوب و يا اينكه بنا بر اختصاص منصوب شده.
- يَشْرَبُ: فعل مضارع مرفوع.
- ضمير ها در بِهَا: محلاً مجرور به حرف جر.

- عِبَادٌ : فاعل برای يَشْرَبُ و مرفوع.
- الله : مضاف اليه و مجرور.
- يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللهِ : نعت برای عَيْنًا و محلاً منصوب.
- ضمير بارز واو در يُفَجِّرُونَهَا : فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمير ها در يُفَجِّرُونَهَا : مفعول به و محلاً منصوب.
- تَفْجِيرًا : مفعول مطلق و منصوب.
- يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا : حال برای عِبَادُ و محلاً منصوب.
- ضمير بارز واو در يُوفُونَ : فاعل و محلاً مرفوع.
- النَّذْرُ : مجرور به حرف جر.
- ضمير بارز واو در يَخَافُونَ : فاعل و محلاً مرفوع.
- يَوْمًا : مفعول به و منصوب.
- شَرٌّ : اسم كَان و مرفوع.
- ضميره در شَرُّه : مضاف اليه و محلاً مجرور.
- مُسْتَطِيرًا : خبر كَان و منصوب.
- كَان شَرُّه مُسْتَطِيرًا : نعت برای يَوْمًا و محلاً منصوب.
- ضمير بارز واو در يُطْعِمُونَ : فاعل و محلاً مرفوع.
- الطَّعَامَ : مفعول به و منصوب.
- حُبٌّ : مجرور به حرف جر.
- ضمير ه در حُبِّه : مضاف اليه و مجرور.
- عَلَى حُبِّه : حال برای فاعل يُطْعِمُونَ و محلاً منصوب.
- مِسْكِينًا : مفعول به دوم برای يُطْعِمُونَ و منصوب.
- يَتِيمًا : عطف بر مِسْكِينًا و منصوب.

- أُسِيرًا : عطف بر مِسْكِينًا و منصوب.
- ضمير مستتر نَحْنُ در نُطْعِمُ : فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمير كُمْ : مفعول به و محلاً منصوب.
- نُطْعِمُكُمْ : مقول قول برای قولی که حذف شده و حال بوده است از فاعل نُطْعِمُ و محلاً منصوب.
- وَجَهٍ : مجرور به حرف جر.
- اللهُ : مضاف الیه و مجرور.
- لَا تُرِيدُ : حال است از فاعل نُطْعِمُ و محلاً منصوب.
- ضمير مستتر نَحْنُ در تُرِيدُ: فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمير كُمْ : محلاً مجرور به حرف جر.
- مِنْكُمْ : مفعول تُرِيدُ و محلاً منصوب.
- جَزَاءً : مفعول به و منصوب.
- شُكْرًا : عطف بر جَزَاءً و منصوب.
- ضمير نَا در إِنَّا : اسمِ إِنَّا و محلاً منصوب.
- ضمير مستتر نَحْنُ در نَخَافُ : فاعل و محلاً مرفوع.
- نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا : خبر برای إِنَّا و محلاً مرفوع.
- رَبٍّ : مجرور به حرف جر.
- مِنْ رَبِّنَا : مفعول به واسطه و محلاً منصوب.
- يَوْمًا : مفعول به برای نَخَافُ.
- عَبُوسًا : صفت برای يَوْمًا و منصوب.
- قَمَطْرِيًّا : صفت دوم برای يَوْمًا و منصوب.
- ضمير هُمْ : مفعول به اول برای وَقَى، محلاً منصوب.
- اللهُ : فاعل وَقَى و مرفوع.

- شَرَّ : مفعول به دوم برای وَقَى و منصوب.
- ذَلِكَ : مضاف الیه ومحلاً مجرور.
- الْيَوْمِ : بدل از ذَلِكَ ومجرور.
- ضَمِيرِ مُسْتَتِرِ هُوَ : فاعل برای لَقَى و محلاً مرفوع.
- ضَمِيرِ هُمْ : مفعول به اول برای لَقَى و محلاً منصوب.
- نَضْرَةً : مفعول به دوم برای لَقَى و منصوب.
- سُورُوراً : صفت برای نَضْرَةً و منصوب.
- ضَمِيرِ هُوَ مُسْتَتِرِ : فاعل برای جَزَا و محلاً مرفوع.
- ضَمِيرِ هُمْ : مفعول به اول برای جَزَا و محلاً منصوب.
- مَا : مجرور به حرف جرو محلاً مجرور.
- ضَمِيرِ بَارِزِ وَاوِ دَرِ صَبْرُوءَا : فاعل و محلاً مرفوع.
- جَنَّةً : مفعول به دوم برای فعل جَزَا و منصوب.
- حَرِيرَاً : معطوف به جَنَّةً و منصوب.
- مُتَّكِنِينَ : حال برای ضَمِيرِ هُمْ دَرِ فعل جَزَاهُمْ و منصوب به ی.
- ضَمِيرِ هَا دَرِ فِيهَا : مجرور به حرف جرو محلاً مجرور.
- الْأَرَائِكِ : مجرور به حرف جر.
- ضَمِيرِ بَارِزِ وَاوِ دَرِ لَايِرُونَ : فاعل و محلاً مرفوع.
- ضَمِيرِ هَا دَرِ فِيهَا : مجرور به حرف جر و محلاً مجرور.
- شَمْسَاً : مفعول به برای فعل لَايِرُونَ و منصوب.
- زَمَهْرِيرَاً : معطوف به شَمْسَاً و منصوب.
- دَانِيَةً : حال برای فاعل فعل لَايِرُونَ و منصوب.
- ضَمِيرِ هِمِ دَرِ عَلَيْهِمْ : مجرور به حرف جر و محلاً مجرور.

- ظِلَالٌ : فاعل برای دَانِيَةً و مرفوع.
- ضمير هَا در ظِلَالُهَا : مضاف اليه و محلاً مجرور.
- قُطُوفٌ : نائب فاعل برای فعل دُلَّكَت و مرفوع.
- ضمير هَا در قُطُوفُهَا : مضاف اليه و محلاً مجرور.
- تَذَلِيلاً : مفعول مطلق و منصوب.
- هُوَ مُسْتَتِرٌ در يَطَافٌ : نائب فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمير هِمَّ در عَلِيهِمْ : مجرور به حرف جر و محلاً مجرور.
- آنِيَةً : مجرور به حرف جر.
- فِضَّةٌ : مجرور به حرف جر.
- أَكْوَابٌ : معطوف به آنِيَةً و مجرور.
- ضمير هِيَ مُسْتَتِرٌ در كَانَتْ : اسم كَانَتْ و محلاً مرفوع.
- قَوَارِيرًا اول: خبر كَان و منصوب.
- قَوَارِيرًا دوم : بدل از قَوَارِيرًا و منصوب.
- فِضَّةٌ : مجرور به حرف جر.
- ضمير بارز واو در فعل قَدَّرُوا : فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمير هَا در قَدَّرُواهَا : مفعول به و منصوب.
- تَقْدِيرًا : مفعول مطلق و منصوب.
- ضمير بارز واو در فعل يُسْقُونَ : نائب فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمير هَا در فِيهَا : مجرور به حرف جر و محلاً مجرور.
- كَأْسًا : مفعول به برای فعل يُسْقُونَ و منصوب.
- مِرَاجٌ : اسم كَان و مرفوع.
- ضمير هَا در مِرَاجُهَا : مضاف اليه و محلاً مجرور.

- زَنْجَبِيلاً : خبر كَان و منصوب.
- عَيْنًا : بدل از زَنْجَبِيلاً و منصوب.
- ضمير هَا در فِيهَا : مجرور به حرف جر و محلاً مجرور.
- ضمير مستتر هِيَ در تُسَمَّى : نائب فاعل و محلاً مرفوع.
- سَلَسَبِيلاً : مفعول به برای فعل تُسَمَّى و منصوب.
- وِلْدَانٌ : فاعل برای فعل يَطُوفُ و مرفوع.
- ضمير هُمْ در عَلَيْهِمْ : مجرور به حرف جر و محلاً مجرور.
- مُخَلَّدُونَ : صفت برای وِلْدَانٌ و مرفوع با واو.
- ضمير بارز تَ در رَأَيْتَ : فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمير هُمْ در رَأَيْتَهُمْ : مفعول به و محلاً منصوب.
- ضمير بارز تَ در حَسِبْتَ : فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمير هُمْ در حَسِبْتَهُمْ : مفعول به اول و محلاً منصوب.
- لُؤْلُؤًا : مفعول به دوم برای فعل حَسِبْتَ و منصوب.
- مَنثورًا : صفت برای لُؤْلُؤًا و منصوب.
- ضمير بارز تَ در رَأَيْتَ : فاعل و محلاً مرفوع.
- نَعِيمًا : مفعول به برای فعل رَأَيْتَ و منصوب.
- مُلْكًا : معطوف به نَعِيمًا و منصوب.
- كَبِيرًا : صفت برای مُلْكًا و منصوب.
- عَالِيًا : حال برای وِلْدَانٌ و منصوب.
- ضمير هُمْ در عَالِيَهُمْ : مضاف اليه و محلاً مجرور.
- ثِيَابٌ : فاعل برای عَالِيًا و مرفوع.
- سُنْدُسٌ : مضاف اليه و مجرور.

- خُضِرٌ : صفت برای ثِيَابٌ و مرفوع.
- اِسْتَبْرَقٌ : معطوف به ثِيَابٌ.
- ضمير بارز واو در حُلُوًّا : نائب فاعل و محلاً مرفوع.
- اَسَاوِرَ : مفعول به برای فعل حُلُوًّا و منصوب.
- فِضَّةٌ : مجرور به حرف جر.
- ضمير هُم در سَقَاهُمْ : مفعول به اول و محلاً منصوب.
- رَبُّ : فاعل برای فعل سَقَى و مرفوع.
- ضمير هُم در رَبُّهُمْ : مضاف اليه و محلاً مجرور.
- شَرَابًا : مفعول به دوم برای فعل سَقَى و منصوب.
- طَهُورًا : صفت برای شَرَابًا و منصوب.
- هَذَا : اسم اِنَّ و محلاً منصوب.
- ضمير مستتر هُوَ در فعل كَان : اسم كَان و محلاً مرفوع.
- ضمير كُمْ در لَكُمْ : مجرور به حرف جر و محلاً مجرور.
- جَزَاءً : خبر كَان و منصوب.
- كَانَ لَكُمْ جَزَاءً : خبر اِنَّ و محلاً مرفوع.
- سَعَى : اسم كَان و مرفوع.
- ضمير كُمْ در سَعَيْكُمْ : مضاف اليه و محلاً مجرور.
- مَشْكُورًا : خبر كَان و منصوب.
- ضمير نَا در اِنَّا : اسم اِنَّ و محلاً منصوب.
- ضمير نَا در نَزَلْنَا : فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمير كَ در عَلَيْكَ : مجرور به حرف جر و محلاً مجرور.
- الْقُرْآنَ : مفعول به برای فعل نَزَلْنَا و منصوب.

- تَنْزِيلاً : مفعول مطلق و منصوب.

- نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً : خبر إنّ و محلاً مرفوع.

تمرین ۱۵۱- وَضَحَ الْجُمْلَ التَّالِيَةَ تَوْضِيحاً وَافِياً مَعَ ذِكْرِ امْتِلَآةٍ:

ترجمه : جملات را با توضیح فراوان همراه با مثال شرح بده.

۱. شرط و جوب حذف خبر المبتداً أن يَكُونِ الْخَبْرُ دَالاً عَلَى وُجُودِ مُطْلَقٍ فَإِذَا دَلَّ عَلَى وُجُودِ مُقَيَّدٍ بِصِفَةٍ وَجِبَ إِثْبَاتِهِ.

خبر مبتدا و جوباً حذف می شود، زمانیکه بر افعال عموم دلالت کند، اما هرگاه بر وجود مقید دلالت کند حتماً باید خبر ذکر شود.

مثال برای وجوب حذف خبر مبتدا: لَوْلَا الْعَدْلُ لَفَسَدَتِ الرَّعِيَّةُ. در این مثال خبر موجود محذوف است، چون موجود دلالت بر عموم می کند.

مثال برای وجوب ذکر خبر مبتدا: لَوْلَا الْأَمِيرُ وَاقْفٌ لَجَلَسْتُ. در این مثال واقف دلالت بر افعال خاص می کند.

۲. لَيْسَ لِضَمِيرِ الْعِمَادِ مَحَلٍّ مِنَ الْإِعْرَابِ لِأَنَّهُ إِنَّمَا يُؤْتَى بِهِ لِجُرْدِ الْفَصْلِ دُونَ الْإِسْنَادِ وَكَأَنَّ يُغَيَّرُ حُكْمَ الْخَبْرِ الْمَنْصُوبِ بِالنَّاسِخِ فَيَبْقَى عَلَى نَصْبِهِ وَكَأَنَّ يَتَغَيَّرُ عَنِ صِيغَةِ الْمَرْفُوعِ وَكَوَّ وَقَعَ بَعْدَ مَنْصُوبٍ.

ضمیر عماد(ضمیر فصل) در جمله نقش ندارد و فقط برای تشخیص خبر از صفت آورده می شود، یعنی بعد از ضمیر عماد حتماً خبر است نه صفت.

ضمیر فصل، اعراب کلمه بعد را تغییر نمی دهد.

مثال: كَانَ الْعَالِمُ هُوَ مَرْجِعٌ. (مرجع منصوب است بنابر خبر كَانَ بودن)

و ضمیر فصل در اعراب خبر بعد از خود دخالتی ندارد.

مثال: إِنَّكَ أَنْتَ الْخَطِيبُ. الْخَطِيبُ مَرْفُوعٌ اسْتِ بِنَابِرِ خَبْرٍ إِنَّ بُوْدُنِ.

۳. يُفَارِقُ ضَمِيرَ الشَّانِ سَائِرَ الضَّمَائِرِ بِأُمُورٍ مِنْهَا: أَنَّهُ يَعُودُ إِلَى مَا بَعْدَهُ عَلَى خِلَافِ الْأَصْلِ، وَأَنَّهُ يَكُونُ لِمُفَسِّرِهِ مَحَلٌّ مِنَ الْإِعْرَابِ بِخِلَافِ سَائِرِ الْمُفَسَّرَاتِ.

ضمیر شأن با سایر ضمایر تفاوت دارد، تفاوت‌هایی چون:

۱- ضمایر دیگر به مابعد بر نمی‌گردند یعنی عود ضمیر به متأخر در ضمایر جایز نیست به جز ضمیر شأن. در ضمیر شأن، ضمیر به ما بعد خود نیز بر می‌گردد بر خلاف اصل. مثال: هُوَ اللَّهُ الرَّحِيمُ.

۲- ضمیر شأن همیشه مفرد است و مثنی و جمع ندارد.

۳- ضمیر شأن فقط غائب است و مخاطب و متکلم ندارد.

۴- خبر ضمیر شأن بر خود ضمیر مقدم نمی‌شود.

۵- مفسر آن محلی از اعراب دارد. در مثال هُوَ اللَّهُ رَحِيمٌ، رَحِيمٌ مفسر است و خبر برای الله.

۴. مَتَى قَصِدَ الثُّبُوتِ بِاسْمِ الْفَاعِلِ مِنَ اللَّازِمِ وَ اسْمِ الْمَفْعُولِ مِنَ الْمُتَعَدِّي إِلَى وَاحِدٍ يُنَزَّلُ كُلٌّ مِنْهُمَا مَنْزِلَةً الصِّفَةِ الْمُشَبَّهَةِ وَ يُسَمَّى مَرْفُوعِ اسْمِ الْمَفْعُولِ فِي مِثْلِ هَذَا الْحَالِ فَاعِلًا لَأَنَّ نَائِبَ فَاعِلِ.

هرگاه با اسم فاعل از فعل لازم و اسم مفعول از فعل متعدی برای هر یک قصد ثبوت شود، هر یک از آن دو به منزله صفت مشبیه می‌باشند. (صفت مشبیه صفتی پایدار است) مثال: زَيْدٌ صَادِقٌ، الصَّادِقُ وَعَدُهُ. زید راستگو است (وعده اش راستین شده). در این مثال، اسم مرفوع، مفعول است نه نائب فاعل.

۵. لَا يُحْسِنُ الْعَطْفَ عَلَى الضَّمِيرِ الْمَرْفُوعِ الْمُتَّصِلِ بَارِزًا كَانَ أَمْ مُسْتَتِرًا إِلَّا بَعْدَ تَوْكِيدِهِ بِالضَّمِيرِ الْمَرْفُوعِ الْمُتَّفَصِّلِ أَوْ بَعْدَ أَنْ يُفْصَلَ بَيْنَ الْمَعْطُوفِ وَالْمَعْطُوفِ عَلَيْهِ فَاصِلٌ أَيًّا كَانَ.

جایز نیست که بر ضمیر متصل مرفوع بارز یا ضمیر مستتر کلمه ای عطف شود.

مثال: قُمْتُ وَأَخُوكَ نَادِرٌ. چون أَخُو بر ضمیر بارز ت عطف شده.

تذکر: البته به شرطی می‌توان کلمه ایی را بر ضمیر متصل معطوف کرد که:

۱- ما بین ضمیر متصل و کلمه معطوف ضمیری منفصل خودش بیاید. مثال: قُمْتُ أَنَا وَأَخُوكَ.

ضمیر متناسب با ت، انا است.

۲- بین معطوف و معطوف علیه باید کلمه فاصله بیاندازد. مثال: سَافَرْتُ الْيَوْمَ وَالْخَادِمُ.

۶. الْجُمْلَةُ النَّعْتِيَّةُ يَكُونُ لَهَا مَحَلٌّ مِنَ الْإِعْرَابِ بِحَسَبِ مَا قَبْلَهَا.

جمله وصفیه (صفت از نوع جمله) جمله ای است که درباره یک اسم نکره توضیح بدهد. جمله وصفیه نقش دارد و اعرابش تابع موصوف می باشد.

مثال: رَأَيْتُ طَائِرًا يَصِيحُ. در این مثال طائراً مفعول به و موصوف است برای جمله وصفیه يَصِيحُ. (يَصِيحُ: جمله وصفیه و صفت برای طائراً)

سَلَّمْتُ عَلَى مُعَلِّمٍ يَدْرُسُ. مُعَلِّمٍ مجرور به حرف جر است و موصوف، جمله فعلیه يَدْرُسُ هم به عنوان جمله وصفیه صفت است برای يَدْرُسُ.

۷. يَشْتَرِطُ لِصِحَّةِ الْعَطْفِ أَنْ يَصِحَّ تَوَجُّهُ الْعَامِلِ إِلَى الْمَعْطُوفِ أَوْ إِلَى مَا هُوَ بِمَعْنَاهُ.

- شرط صحیح بودن عطف نسق آن است که بتوان عامل را از معطوف علیه به سمت معطوف یا چیزی که در معنای معطوف است سوق داد. مثال: (ذَهَبَ الْأَمِيرُ وَخَادِمُهُ) (قَامَ يَوْسُفُ وَ أُنَا).

۸. قَدْ تَأْتِي «أَمْ» لِلْإِضْرَابِ بِمَعْنَى «بَل» وَ تَسْمَى الْمُتَقَطِّعَةَ.

گاهی «أَمْ» به معنای اضراب (روی گرداندن از چیزی پس از توجه کردن به آن) می باشد مانند بَل.

تمرین ۱۵۲- أَعْرِبِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ:

جملات زیر را ترکیب کن.

۱. الْقُرْآنَ الْكَرِيمَ: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.^۱

ترجمه: اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به همه چیز داناست.

- هُوَ: مبتدا و محلاً مرفوع.

- الْأَوَّلُ: خبر و مرفوع.

^۱ الحدید/۳.

- الآخِرُ: معطوف به الأوَّلُ و مرفوع.
- الظَّاهِرُ: معطوف به الأوَّلُ و مرفوع.
- الباطِنُ: معطوف به الأوَّلُ و مرفوع.
- وَ: حرف استیناف.
- هُوَ: مبتدا و محلاً مرفوع.
- بِكُلِّ: جار و مجرور.
- شَيْءٍ: مضاف الیه و مجرور.
- عَلِيمٌ: خبر و مرفوع.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.^۱

ترجمه: مالکیت و فرمانروایی آسمانها و زمین فقط درسیطره اوست، و همه امور به خدا باز گردانده می‌شود.

- لَهُ: خبر مقدم و محلاً مرفوع.
- مُلْكُ: مبتدای مؤخَّر و مرفوع.
- السَّمَاوَاتِ: مضاف الیه و مجرور.
- وَ: حرف عطف.
- الْأَرْضِ: معطوف به السَّمَاوَاتِ و مجرور.
- وَ: حرف استیناف.
- إِلَى اللَّهِ: جار و مجرور.
- تُرْجَعُ: فعل مضارع مجهول.
- الْأُمُورُ: نائب فاعل و مرفوع.

^۱ الحديد/۵.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى.^۱

ترجمه: گفتیم: مترس که بی تردید تو برتری.

- قُلْنَا: فعل ماضی و فاعل آن ضمیر بارز نا، محلاً مرفوع.

- لَا تَخَفْ: فعل نهی و فاعل آن ضمیر مسستر أنت، محلاً مرفوع و مفعول به برای فعل قُلْنَا.

- إِنَّ: از حروف مشبهة بالفعل.

- ضمیر ک: اسم إِنَّ و محلاً منصوب.

- أَنْتَ: تأکید است برای ضمیر ک.

- الْأَعْلَى: خبر إِنَّ و تقدیراً مرفوع.

۴. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع): لَوْ صَحَّ يَقِينُكَ لَمَا اسْتَبَدَلْتَ الْبَاقِيَ بِالْفَانِي وَ لَا بَعَثَ السَّنِيَّ بِالذَّنِّي.^۲

ترجمه: اگر یقینت درست میکردی هیچ وقت چیز جاودان را به فانی تبدیل نمی کردی و با ارزش را به بی ارزش نمی فروختی.

- لَوْ: از ادات شرط.

- صَحَّ: فعل شرط ماضی.

- يَقِينُ: فاعل برای فعل صَحَّ و مرفوع.

- ضمیر ک: مضاف الیه و محلاً مجرور.

- لَمَّا: جار و مجرور.

- اسْتَبَدَلْتَ: فعل و فاعل آن ضمیر بارز ت و محلاً مرفوع.

- الْبَاقِيَ: مفعول به برای اسْتَبَدَلْتَ و منصوب.

^۱ طه/۶۸.

^۲ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۶۰۴.

- ب : حرف جر.

- الفانی : تقدیراً مجرور به حرف جر.

- و : حرف عطف.

- لا بعث : فعل نفی و فاعل آن ضمیر بارز ت، محلاً مرفوع.

- السنّی : مفعول به و منصوب.

- ب : حرف جر.

- الدّئی : تقدیراً مجرور به حرف جر.

۵. الإمامُ علیُّ (ع): لَمْ يَخْلُقْكُمْ اللهُ سُبْحَانَهُ عَبَثًا وَلَمْ يَتْرِكْكُمْ سُدىً.^۱

ترجمه: خداوند شما را بیهوده خلق نکرده است، و به حال خود رهایتان نساخته.

- لَمْ يَخْلُقْ : فعل مضارع مجزوم.

- ضمیر کُم : مفعول به و محلاً منصوب.

- اللهُ : فاعل و مرفوع.

- سُبْحَانَ : مفعول مطلق و منصوب.

- ضمیر هُ : مضاف الیه و محلاً مجرور.

- عَبَثًا : حال و منصوب.

- و : حرف عطف.

- لَمْ يَتْرِكْ : فعل مضارع مجزوم.

- ضمیر کُم : مفعول به و محلاً منصوب.

- سُدىً : حال و منصوب

^۱ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، پیشین، ص ۶۰۱.

نتیجه گیری:

کتاب مبادئ العربية جلد ۴ که توسط حمید محمدی ویرایش و بازنگری شده است دارای ویژگی های فراوانی می باشد؛ از جمله این که برخی از قواعد که در متن اصلی کتاب ناقص است به طور کامل تر مطرح شده است و نیز تمرین های که متن آن برگرفته از کتابهای دینی همچون: قرآن، نهج البلاغه، نهج الفصاحه، صحیفه سجادیه، غررالحکم و دررالکلم و غیره می باشد، بر زیبایی و اهمیت این کتاب افزوده است.

تحلیل و بررسی تمرین های این کتاب، هم دانش پژوهان را در یادگیری بیشتر صرف و نحو یاری می رساند و هم اینکه آنان را با گنجینه های بزرگ اسلام همچون: قرآن، نهج البلاغه، نهج الفصاحه، صحیفه سجادیه، غررالحکم و دررالکلم و غیره بیشتر مانوس می سازد و در این راستا اهمیت یادگیری صرف و نحو را با توجه به منابع دینی اسلام در رابطه ما با این منابع به دانش پژوهان متذکر می شود.

۱۴-۵- منابع و مآخذ

قرآن کریم، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

نهج البلاغه، ترجمه دشتی.

- ۱- آئینه وند، صادق، الأدب السياسي فی الاسلام، تهران: سمت، پنجم، ۱۳۸۰ ه.ش.
- ۲- ابن ابی الحدید، الروضة، بی جا: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت، بی جا، بی تا.
- ۳- ابن ابی فراس، ورام، تنبیه الخواطر و نزهة الظواهر، قم: مکتبه فقیه، اول، بی تا.
- ۴- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، قم: انتشارات جامعه مدرسین، دوم، ۱۴۰ ه.ش.
- ۵- ابن عقیل، عبدالله بن عبدالرحمن، شرح ابن عقیل، محمد بن عبدالله ابن مالک، محمد محی عبدالحمید الدین، تهران: استقلال، سوم، ۱۳۸۴ ه.ش.
- ۶- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم: ادب الحوزه، بی جا، ۱۴۰۵ ه.ق.
- ۷- ابن هشام، عبدالله بن یوسف، مغنی اللیب عن کتب الاعراب، بیروت، لبنان: بی جا، ۱۳۴۱ ه.ش.
- ۸- احمد الاسکندری، أحمد أمين، احمد علی الجارم، عبدالعزيز البشری، دکتر احمد ضیف، مصر: الامیریه، چهارم، ۱۹۴۴ م.
- ۹- بیهقی، احمد بن علی، تاج المصادر، تهران: هادی عالم زاده، بی جا، ۱۳۷۵ ه.ش.
- ۱۰- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، به کوشش: سیدمهدی رجائی، قم: دارالکتب الاسلامی، اول، ۱۴۱۰ ه.ق.
- ۱۱- جر، خلیل، فرهنگ لاروس، ترجمه سید حمید طبیبیان، تهران: امیر کبیر، هشتم، ۱۳۷۶ ه.ش.
- ۱۲- حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم: مؤسسه آل بیت (ع)، اول، ۱۴۰۹ ه.ق.

- ۱۳- حسینی، طیبه سادات، حل تمرینات مبادئ العربية جلد ۴ (نحو)، قم: دارالعلم، اول، ۱۳۸۸ ه.ش.
- ۱۴- حیدری، محمد، قطوف مختارة، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، دوم، ۱۴۱۷ ه.ق.
- ۱۵- خرسندی، محمود، مسجدسرای، حمید، ترجمه و شرح مبادئ العربية، قم: حقوق اسلامی، دوم، ۱۳۸۸ ه.ش.
- ۱۶- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران: دوم، ۱۳۷۷ ه.ش.
- ۱۷- رستاخیز، عباس، المنتخب الاشعار فی مناقب الابرار، تهران: عرفان، بی چا، ۱۳۸۱ ه.ش.
- ۱۸- سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین سیاح، تهران: اسلام، هیجدهم، ۱۳۷۵ ه.ش.
- ۱۹- سیوطی، جلال الدین، الشواهد المنتخبة، قم: اسماعیلیان، هشتم، ۱۴۱۶ ه.ق.
- ۲۰- سیوطی، عبدالرحمن ابن ابی بکر، شرح شواهد المغنی، بیروت: دارالمکتبة الحیة، بی چا، بی تا.
- ۲۱- شیر، جواد، أدب الطف أو شعراء الحسین (ع) من القرن الاول الهجرى حتى القرن الرابع العشر بیروت، بی چا، بی نا، بی چا، ۱۴۲۲ ه.ق.
- ۲۲- شرتونی، رشید، مبادئ العربية، بخش نحو، ج ۳، ترجمه سیدعلی حسینی، قم: دارالعلم، نهم، ۱۳۹۱ ه.ش.
- ۲۳- شرتونی، رشید، مبادئ العربية، بخش نحو، ج ۴، ترجمه سیدعلی حسینی، قم: دارالعلم، یازدهم، ۱۳۸۴ ه.ش.
- ۲۴- شرتونی، رشید، مبادئ العربية، (صرف و نحو)، ج ۴، قم: دارالعلم، نهم، ۱۳۸۳ ه.ش.
- ۲۵- الصابری التستری، سلطان علی، دیوان الفرزدق، قم: مدین، بی چا، ۱۳۷۳ ه.ش.
- ۲۶- صافی، محمود ابن عبدالرحیم، الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیانه مع فوائد نحویه هامه، دمشق بیروت: دار الرشد موسسه الایمان، چهارم، ۱۴۱۸ ه.ق.

- ۲۷- الصمدية، حديقة الأولى الى الرابعة، ترجمه كتاب صمديه، بی جا، بی نا، بی جا، بی تا.
- ۲۸- فیروزآبادی، محمدبن یعقوب، القاموس المحيط، تهران: چهارم، ۱۳۷۸ ه.ش.
- ۲۹- عبد الرحیم، محمد، دیوان الحسین بن علی(ع)، بیروت: دارالمختارات العربیة، بی جا، ۱۴۱۲ ه.ق.
- ۳۰- عربی، موسی، محمدی مزرعه شاهی، مجتبی، عباس زاده، میترا، جامع الدروس العربیة ۱ صرف و نحو، تهران: پوران پژوهش، اول، ۱۳۹۰ ه.ش.
- ۳۱- علی بن الحسین(ع)، الصحیفة السجادیة، مشهد: شرکت به نشر، بی جا، ۱۳۸۶ ه.ش.
- ۳۲- عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران: امیرکبیر، پنجم، ۱۳۷۴ ه.ش.
- ۳۳- قمی، عباس، مفاتیح الجنان، ترجمه الهی قمشه ای، قم: انتشارات شهاب، چهاردهم، ۱۳۸۷ ه.ش.
- ۳۴- کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، تهران: دارالکتب الاسلامی، سوم، ۱۳۸۸ ه.ش.
- ۳۵- کلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامی، سوم، ۱۳۸۸ ه.ش.
- ۳۶- المتقی علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، بیروت: شارع سوریا، بی جا، ۱۴۰۵ ه.ق.
- ۳۷- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الانوار الجامعه لدرر أخبار الائمة الاطهار، تهران: دارالکتب الاسلامیة، بی تا.
- ۳۸- محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، قم: سازمان چاپ و نشر دارالحديث، هشتم، ۱۳۸۶ ه.ش.
- ۳۹- محمدی، حمید، زبان قرآن - علم صرف، قم: قدس، سی و هفتم، ۱۳۷۴ ه.ش.
- ۴۰- معروف، یحیی، فن ترجمه، اصول نظری و عملی ترجمه از عربی به فارسی و فارسی به عربی، تهران: سمت، سوم، ۱۳۸۲ ه.ش.
- ۴۱- معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران: بهزاد، دوم، ۱۳۸۷ ه.ش.

۴۲- میدانی، احمد بن محمد، نزهة الطرف فی علم الصرف، قاهره: یسریه، بی چا، ۱۹۹۷م.

۴۳- نوری، حسین بن محمد، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: موسسه آل بیت (ع)، اول، ۱۴۰۸ق.

۴۴- هاشمی، احمد، جواهر البلاغة فی المعانی و البیان و البدیع، تهران: الهام، بی چا، ۱۳۷۷ش.

۴۵- راسخ مهند، محمد، گفتارهایی در نحو، تهران: ۱۳۸۸ ه.ش (مقاله)

ملخص الرسالة:

يتمحور موضوع هذه الرسالة على: « حلّ تمارين مبادئ العربية، المجلد الرابع، تنقيح حميد محمدي (من مبحث الإختصاص إلى الآخر) » مبادئ العربية كتاب ألفه رشيد الشرتوني حول الصرف و النحو في أربعة مجلدات و لقي المجلد الرابع اهتماما بالغا من قبل المعاهد التعليمية في حقل الصرف و النحو لإختيار الأمثلة المناسبة، والإيجاز و الإختصار، و سلاسة نص، و جامعية المباحث و التصنيف المناسب لها، نَقَحَ هذا الكتاب حميد محمدي و أضاف إليه تمارين من القرآن و الأحاديث و صحَّح بعض الأخطاء الموجودة في هذا الكتاب. تطرَّق هذه الرسالة إلى حلّ تمارين مبادئ العربية في المجلد الرابع. حيث لم يقم احد بحل تلك التمارين من قبل إلا زميلتنا من الأول الى الإختصاص. لذلك قام الباحث في هذه الرسالة بالتجزئة والتحليل في حل التمارين، إستعانة بالقرآن الكريم و الكتب الجامعة للأحاديث و الروايات، والنصوص المترجمة كنهج البلاغة. نتج عن البحث أن محمدي حاز بالتوفيق في تمثيله المناسب للآية القرآنية و الأحاديث و الإدراج الكثير من التمارين، غير أن عمله يعترض النقد من ناحية إحالته إلى المصادر و المراجع المعتمد عليها، بحيث لم يذكر المصادر في إتيانه بالأشعار العربية قطّ.

الكلمات الرئيسية : الصرف و النحو، مبادئ العربية ٤، تنقيح محمدي، التمارين.

Abstract:

The subject of this thesis is “solving the exercises of Mobadi al Arabiyeh, volume 4, syntax section, Hamid Mohammadi edition (from the subject of assignment to the end)”. Mobadi al Arabiyeh was compiled by Rashid Al-Shartouni in 4 volumes, the fourth of which is one of the conventional instructional texts in Arabic syntax. It has widespread acceptance in the area of Arabic syntax instruction, due to selection of appropriate examples, brevity, fluency, comprehension, and suitable classification. Thus, experts have reviewed and edited this book, and Hamid Mohammadi is one of the pioneers in this realm. He has omitted the original exercises and added some from Quran and Hadith texts. The Quran and Hadith exercises of the book have not been reviewed, except for the part between book beginning and assignment part which Ms. Khesht Zar from Quranic Sciences University of Meybod has addressed. Therefore, the present research has reviewed and analyzed the exercises in volume 4 of this book (syntax section, from assignment to the end), with reference to books written on this subject and taking advantage of Quran and other Hadith books and translated texts like Nahjul Balagha. Although, Hamid Mohammadi acted efficiently in bringing Quran and Hadith examples and included many exercises in this realm, he was criticized in issues of authenticity and reference to authoritative sources and he has not mentioned the reference in most of exercises in which Arabic poems are used.

Key words: Syntax, Mobadi al Arabiyeh 4, Hamid Mohammadi edition, exercises